بارقه ضیغمیه

دراثبات متعه

مؤلف: سلطان العلماء سید محمد

(1284-1199 هجری)

رساله بارقه جعفریه
در باب اثبات متعه

سید محمد رضا نجم

(23)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی متعنا بضروب من الانعام والاکرام وسهل لنا سلوک مسالک شرایع الاسلام
فشرع لنا التمتع بین مناسک العمرة والحجة بعد الاحرام وحلل نکاح المتعة کما احل النکاح
بالدوام لیحصن عباده بها عن الثورة فی الحرام والصلوة والسلام علی سید الانام
المؤید شریعته الی یوم القیام فلیس لاحد ان ینسخ برایه ما فیها من الاحکام وعلی اله الذین
سلکوا طریقته حذو النعل بالنعل فی کل مقام اما بعد بر اخلای روحانی و برادران ایمانی
مخفی و مستور نماند که چون درین جزو زمان سعادت توامان که شیعیان اهلبیت رسالت و موالیان
دودمان عصمت و طهارت در ظل مرحمت و حمایت کنف افضال و رعایت عالی حضرت خورشید
منزلت گردون بارگاه انجم سپاه جمشید حشمت فریدون سیرت زینت افزای آیینه شرع مبین رفعت
فزای تخت و نگین سکندر طلیعتی که صفای جبینش از صبح باج خواه است و سلیمان منزلتی که سریر عزتش
رشک منازل خورشید و ماه عدالت گستری که صیت نصفتش بسیط عالم را فرا گرفته عالی همتی که

ادراج جود وسخایش تا قاف رفعه آستان جلالش سجده گاه امرای عالم بخت رفعت ومهابتش
ملجا وماوای بنی آدم حرز منیع آهنینی بداندیشان را صرصر قهرش آتش سوزان نهیب ودبدبه
شوکت جهانپوئش لرزه انداز اندام متکبران ❊ آنکه گلستان مذهب جعفری از فیض هوای
دین پروری او همیشه سیراب است ❊ و غنچهای خواطر ارباب مذهب اثنا عشری از نسیم گلشن
افضالش شگفته وشاداب ❊ اعنی مروج شریعت ودین حامی مذهب آئمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین رافع لوای دولت مؤسس اساس ملک وملت مرکز دایره
سلطنت وجهانبانی کوکب دری فلک ابهت وکامرانی مهبط فیوض حضرت ذوالمنن
فرمان فرمای عصر وشاه زمن غازی الدین حیدر بادشاه غازی خلد الله ملکه وسلطانه وافاض
علی المؤمنین بره واحسانه آسوده ومرفه الحال می باشند باستماع رسیده که یکی از حاشیه
بوسان بساط فیض نشاط جناب مستطاب معلی القاب مهر سپهر دولت واقبال زیب مسند
جاه وجلال نوباوه بوستان مصطفوی گلدسته گلستان مرتضوی یکه تاز میدان جود وسخا
غره ناصیه مجد واعتلا مالک زمام حل وعقد مصالح ایالت وامارت مرکز دایره رتق وفتق
امور مملکت وریاست رافع اعلام دین مبین مشید آساس مذهب اجداد طاهرین دوحه
حدیقه نبوت ورسالت نونهال گلشن امامت وولایت ابر دریا بار جود وسخاوت در ثمین
بحر مواج عطا وفخامت مرجع اقاصی وادانی مهبط فیوض یزدانی ملاذ الامرا والاعاظم
کهف الروسا والافاخم نواب معتمد الدوله مختار الملک سید محمد خان بهادر دام اقباله
در خصوص استهجان مسئله متعه زنان واستقباح اباحت ان سامعه خراش گردیده وبیان

[illegible]

[illegible]

شبهه پارینه طایفه خود که بزعم فاسد شان دلیل حریت آنست تعب بیجا کشیده و آخر
بمقتضای حمیت هاشمیه و غیرت مرتضویه بر طبع اقدس ناگوار آمد از انجا که ملاذ و امان آن
ناصر ملت و امین آبای طاهرین سالک طریقه حقه آئمه معصومین صاحب طبیعت وقاده و فکر
نقاده اند و ذهن ثاقب در ادراک ابتدا و عواقب دارند فی البدیهه او را ساکت و ملزم
فرمودند و بمعارضه و ورود همان شبهه در باب نکاح دایمی مبهوت و مفحم نمودند
چنانچه عنقریب ذکر آن شبهه و جواب با صواب آن بتفصیل تمام صورت ارقام
خواهد پذیرفت لهذا باستحسان بعضی اخلای روحانی و اخوان ایمانی که بمزید تقرب
آن بارگاه والا جاه سرافرازند فقیر حقیر بحمدان محتاج رحمت خالق احد سید محمد عفی عنه
این وجیزه نافعه در رساله رائقه را که متضمن ایضاح حق و استدلال بآیات
و احادیث طرفین است بسلاست عبارات با وصف قلت بضاعت و فقدان
اسباب بحث بکمال استعجال و [illegible] بسلک تالیف کشید و چون ظاهر و هویداست که
نهال فضل و کمال هرچند برومند باشد اما بدون آبیاری سحاب مکرمت و افضال
اهل ریاست و اقتدار ثمرش را باوج عزت و اعتبار برنمی افرازد بنابرین این تحفه محقق
خلد شاکل ملاذ ما انجناب معلی الالقاب گردانید لیکن انچه در مقام گذارش آن اهم است
والتماس آن فرض و متحتم آنست که کلام متانت و رزانت انضمام که مقرون
بادله و براهین باشد مگر تا وقتی که مؤید بحمایت و صیانت اهل اقتدار و مستظهر بآن
نباشد بدرجه افحام خصوم و اسکات هر جهول و ظلوم فایز نمیگردد چنانچه مشاهد

و معاین است که مادامیکه بصولت حیدری و ضربت ذوالفقار صفدری نیز کین بدکردار منکسر الفقار
و برخی از اینها داخل و دار البوار نشده بودند گاهی تعبیر از کلام معجز نظام حضرت ملک علام
بقول کاهن و ساحر و گاهی تشبیه آن بکلام مجنون و شاعر می نمودند و همیشه سلفا و خلفا حین
مستمر و جاری مانده که سلاطین نامدار و روساء رعایا مقدار پاس مذهب و دین خود نموده ترویج
کتب مذهب حقه که علمای شان تصنیف نموده باشند کوشیده اند و نگذاشته اند که کسی از مخالفین
بر خلاف آن هرزه گوی در مقابل حرف حق متفوه شود چنانچه بر هر عاقل و دانا که بر
مجملی از کتب تواریخ و سیر اطلاع و خبر دارد ایمعنی کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و روشن
و متوقع از همم علیه و خصال مرضیه خدام والا مقام جناب سلطانیست که نظر باینکه
اشتهار این رساله رایعه و انتشار این عجاله نافعه مورث تجدید آثار شریعت حضرت سید المرسلین
و باعث اعلای کلمه حقه ایمه معصومین است بتکسیر فسخ آن در زمان یسیر و عرصه نزدیک نمایی
توجه و التفات خدمه آن منبع الحسنات رساله مذکوره سمت اشتهار در اطراف و اقطار ایندیا
یابد و بر قلوب دنیا وش مشوب ارباب جهل و اعتساف انوار کلمات حقه اش کما ینبغی تابد
و صنوف سعادات و اجر جزیل و ارتفاع محامد اوصاف و ذکر جمیل که بمفاد کرمه ذی فیها لک
ذکرک مستحسن و مرغوب مفرح و مطلوب است علی مر الایام و الدهور و کر الاعوام و الشهور
عاید بروزگار فرخنده آثار ملاذمان گردد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم و این رساله رایعه را مرتب گردانید بر دوازده فایده و موسوم ۱۲
ساخت به بارقه ضیغمیه و ملقب نمود بحمایه مختاریه والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

فایده

فایده اولی در بیان انکه کافه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز و اباحت متعه
در عهد کرامت عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله اجمعین دلالت میکند
برین قول امام اهل سنت فخر الدین رازی در تفسیر کبیر حیث قال فی
ذیل قوله تعالی فما استمتعتم الایة واتفقوا علی انها کانت مباحة فی
ابتداء الاسلام روی ان النبی ص لما قدم مکة فی عمرته فتشکی اصحاب الرسول
طول الغربة فقال استمتعوا من هذه النساء یعنی اتفاق واجماع نموده اند اهل اسلام
برینکه متعه مباح بود در صدر اسلام چنانچه مرویست که بدرستیکه حضرت رسالت پناه ص
هرگاه بمکه امد برای بجا اوردن عمره پس اصحاب انحضرت شکایت کردند درازی
ایام غربت را پس انحضرت ص فرمود که متعه کنید با این زنان تمام شد ترجمه کلام
فخر رازی وایضا دلالت میکند برین اتفاق واجماع انچه عنقریب مذکور خواهد شد
از اقوال و عبارات علما که تعلق بحل ونسخ متعه دارد وکسی را در مثبت مجال انکار نیست
و هرگاه باجماع است حلت متعه بثبوت قطعی رسید پس بمقتضای استصحاب
حکم مذکور ثابت خواهد بود مادامیکه رافع یقینی آن یافته نشود وچه هر حکمیکه بدلیل یقینی
ان یافته نشود ثابت گردد ارتفاع انهم محتاج بدلیل قطعی می باشد فان الیقین
لا یزال الا بیقین شد چنانکه در محل خود در کتب اصول فقه طرفین مثبت و مبرهن شده
واصل عدم نسخ است فلابد من اثباته ودونه خرط القتاد پس الحال بر عهده
مخالفین که مدعی نسخ اند لازم است که بدلیل مقبول الطرفین زوال وارتفاع این

فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما

مثبت
مبرهن بدلیل ثابت شد

ل

فایدهٔ ثانیه

حکم متفق علیه باثبات رسانند والی لهم ذالک فایدهٔ ثانیه در بیان استدلال
برجواز متعه بآیه کریمه واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم
محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن
فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة
ان الله کان علیما حکیما محصل مضمون هدایت مشحون آنست
که حلال و مباح نموده شد برای شما آنچه غیر این محرمات است که در ماسبق
این آیه مذکور شده بآنکه طلب نمائید بمالهای خود زنان حلال را در حالتیکه
با عفت باشید و نباشید زنا کنندگان پس هرگاه متعه کردید از زنان
حلال پس بدهید بایشان مزدهای ایشان که آن فریضه است و حرجی نیست
بر شما در آنچیز باهم راضی شوید بآن بعد از صداقی که واجب شده بدرستیکه
خدا هست دانای درست کردار و این آیه وافی هدایه دلالت صریحه دارد
برجواز متعة النساء چنانچه روایات اهل سنت و اقوال صنادید مفسرین آنطایفه
بران ناطق است فخر الدین رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین نقل کرده که
او گفت نزلت آیة المتعة فی کتاب الله ولم ینزل بعدها
آیة تنسخها و این روایة در مسند احمد حنبل نیز مذکور است وهذا لفظه
علی ما نقل عنه عن عمران بن الحصین قال نزل متعة ال
فی کتاب الله وفعلناها مع النبی ولم ینزل قران بتحریمها

ولم

ولم ینه عنها حتی مات یعنی نازل شد متعه در کتاب الهی و تمتع
کردیم در وقت پیغمبر خدا ص و باز قران نازل نشد در تحریم آن و نهی نفرمود پیغمبر خدا ص از آن
تا دم وفات و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف و قاضی بیضاوی در تفسیر خود در ذیل
تفسیر آیه مذکور گفته و اللفظ للبیضاوی قیل نزلت الایة فی المتعة
التی کانت ثلثة ایام حین فتحت مکة ثم نسخت و ازین کلام صریح
مفهوم میشود که اباحت متعه باین آیه در زمان جناب رسالت مآب ص بوقوع آمده بود
و باز منسوخ شد و معلوم است که نسخ فرع ثبوت منسوخ است و مطلوب ما
اثبات دلالت آیه است بر اباحت متعه اما حال نسخ پس عنقریب در فوائد
آینده ظاهر خواهد شد و همچنین صاحب مدارک در تفسیر خود و الصافی حلبی در تفسیر خود در
ذیل این آیه گفته قال مقاتل یعنی به المتعة و امام زاهد سینانی در تفسیر زاهدی
در ذیل این آیه چنین نوشته که ذکر اجر گفت مهر و صداق نگفت و دلیل است
که مراد متعه است و نیز گفته قیل اراد به نکاح المتعة لان النبی ص کان
فی غزاة مع اصحابه فشکوا الیه الشبق فنزلت الایة باباحة المتعة
یعنی گفته اند که حق تعالی اراده فرمود باین کریمه نکاح متعه را برای آنکه حضرت سید المرسلین ص
با اصحاب دین در جهاد و قتال مشرکین بودند پس اصحاب آن حضرت شدت
رغبت و خواهش خود را که بطرف زنان داشتند پیش آنحضرت بیان کردند پس این
آیه در اباحت متعه نازل شد و در تفسیر در منثور سیوطی از عبد الرزاق ابن حمید

وابن جریر از مجاهد روایت نمود فما استمتعتم به منهن قال یعنی نکاح
المتعة وابن جریر از سدی درین آیه آورده قال هذه فی المتعة
وهی الرجل ینکح المرءة بشرط الی اجل مسمی فاذا انقضت
المدة فلیس له علیها سبیل وهی منه بریه وعلیها ان تستبری
ما فی رحمها ولیس بینهما میراث ولیس یرث واحد منهما
صاحبه خلاصه آنکه گفت این آیه درباب متعه است وآن عبارت است
ازینکه مرد نکاح کند بزنی باجرتی تا مدت معین پس چون آن مدت تمام شود
آن مرد را بران زن سبیلی نیست وآن از مرد بیگانه است وبران زن
لازم است که بطریق معهود امتحان نماید که حامله است یا نه ودرمیان این مرد
وزن میراث نیست وهیچ یک ازین هر دو وارث دیگری نمیشود انتهی این جمله که اندکی از
بسیار بمعرض تحریر آمده دلالت تامه بر اباحت متعه ونازل شدن کریمه درین باب دارد
وفخر الدین رازی بعد ذکر وجوه استدلال باین آیه وگفتگوی بسیار تن بعجز درداده
وتضعیف اقوال مانعین دلالت آیه پرداخته وگفته والذی یجب ان یعتمد
علیه فی هذا الباب ان نقول انا لا ننکر ان المتعة کانت مباحة
انما الذی نقول انها صارت منسوخة وعلی هذا التقدیر
فلو کانت هذه الآیة دالة علی مشروعیة لم یکن ذالك قادحا
فی غرضنا انتهی موضع الحاجة حاصلش آنکه آنچه دراینباب معتمد علیه است

این است که بگوییم که ما انکار اباحه متعه نمیکنیم تا این آیه مخالفت بمطلوب ما داشته باشد بلکه میگوییم
این است که اباحه متعه منسوخ شد پس دلالت آیه بر مشروعیه متعه محل غرض ما نخواهد بود و این کلام
متفرع است بر تسلیم دلالت کریمه بر اباحت متعه چون مطلوب ما درین فایده محصل است
اباحه متعه باقرار مخالفین و بیان نسخ تسلیم آن نبود و لهذا بهمین قدر اکتفا رفت و الّا
دلالت دارد بران قرائت ابی بن کعب و عبد الله بن عباس فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی چنانچه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر آورده حیث قال
روی ان ابی بن کعب کان یقرء فما استمتعتم به منهن الی اجل
مسمی و هذا ایضا قراءة ابن عباس والامة ما انکروا علیهما فی هذه القراءة
و این قراءت نص صریح است بر آنکه مراد ازین کریمه اباحت متعه است و احتمال
دیگر ندارد زیرا که تعیین مدت که مدلول الی اجل مسمی است خاصه متعه است و در نکاح
دائمی نمیباشد و زمخشری در تفسیر کشاف از ابن عباس نقل کرد کان استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی و ثعلبی که از اکابر مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود
از حبیب بن ثابت روایت کرده قال اعطانی عبد الله بن عباس مصحفا
فقال هذا علی قراءة ابی بن کعب فرایت فی المصحف فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی یعنی گفت که عبد الله بن عباس بمن مصحفی داد و گفت که
این موافق قرارت ابی بن کعب است پس دیدم درآن مصحف که لفظ الی اجل مسمی درین آیه
نوشته اند ایضا روایت کرده از ابی نضره قال سالت ابن عباس عن المتعة

قال اما تقرء سورة النساء قلت بلی قال فما استمتعتم به منهن
الی اجل مسمی قلت لا اقرءها هکذا قال ابن عباس والله هکذا
انزلها الله ثلث مرات ابو نضره میگوید که سوال کردم از ابن عباس
از متعه گفت آیا سوره نسا را میخوانی گفتم میخوانم گفت پس نمیخوانی
آیه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی را گفتم من باین نحو نمیخوانم پس ابن
عباس گفت سه مرتبه قسم بخدا که حق تعالی همین نحو نازل فرموده و نیز این روایت را
شمس الدین بغوی در معالم التنزیل آورده و ایضا ثعلبی بسند خود از سعید بن جبیر
نقل کرده اند قراءه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و ایضا
حاکم که از مشاهیر علمای طایفه اهل سنت است در مستدرک بسند خود از ابو مسلمه
روایت کرده قال سمعت ابا نضره یقول علی ابن عباس فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی قال ابو نضره فقلت انا نقرءها کذلک
فقال ابن عباس والله لانزلها کذلک و حاکم در مستدرک بعد از تخریج این حدیث
فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم هم و بر کسی که بر نبذی از اقوال علمای
سنیان و اخبار ایشان که دلالت صریحه دارد بر آنکه آیه کریمه در بیان اباحت
متعه نازل شده و بر حمل آن دلالت دارد اطلاع حاصل گردید پس معلوم شد
که انکار بعضی ارباب عصبیت دلالت این آیه ناشی از کمال اعوجاج و اعتساف است
و مبنی بر غفلت از کلام علمای اعلام مذهب خود شان بر آن اطلاع نداشته باشد

بکلام ابن

فایده ثانیه

بکلام ایشان رجوع نماید ان شاء الله کما نقل **فایده ثانیه** در ذکر روایات
معتمدهٔ اهل سنت واقوال صحابهٔ حضرت رسالت صلعم که دلالت بر جواز مشروعیت متعه و هم
بر عدم نسخ آن دارد مذکور می نمایند که اگر چه اثبات نسخ عهدهٔ مدعی نسخ است و مارا مجرد
منع کافی و اثبات عدم آن بر ما غیر لازم لکن بحمد الله ما تبرعاً از اقوال و روایات
ایشان باثبات میرسانیم که نسخ جواز متعه از جانب خدا و رسول صلعم بعمل نیامده بلکه ناسخ
آن دیگری بوده و درین مقام اکتفا می نمایم بذکر وجوه عدیده **وجه اول** کلام صدق التیام

وجه اول

خلیفهٔ ثانی است که فخر الدین رازی در تفسیر کبیر باین عبارت روایت کرده روی
ان عمر رضی الله عنه قال علی المنبر متعتان کانتا مشروعتین
فی عهد رسول الله وانا انهی عنهما متعة الحج ومتعة النکاح
یعنی روایت است که عمر بالای منبر فرمود که دو متعه در عهد جناب رسالت مآب صلعم مشروع و
مباح بوده من نهی و منع می نمایم از ان هر دو که یکی متعه حج باشد و دیگری متعه نکاح
واین کلام فاروق نصی است صریح برانکه در عهد رسول خدا صلعم منسوخ نشده بود ناسخ
آن جناب ایشان بوده اند نه خدا و رسول صلعم والا اسناد آن بنفس خود معنی ندارد پس لابد
که اهل سنت کلام امام خود را بصدق دل تصدیق نمایند و این کلام را جمعی کثیر و جمعی غفیر
از علمای ایشان بعبارات متفاوته بتفاوت یسیر در کتب خود مذکور ساخته و انکار آن ننموده در
صدد تاویل آن گشته اند مانند فخر الدین رازی در نهایة العقول و تفسیر کبیر و قاضی عبد الجبار
معتزلی در مغنی و ابن ابی الحدید در شرح خود و فضل بن روزبهان در ابطال الباطل

و خواجه نصر الله کابلی در صواقع خود و شاه عبد العزیز دهلوی در تحفه بهمین دقیقه خود را
و بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش سوای ارتکاب تاویل بعید و توجیه غیر
شدید چاره نیافته اند و هر چند بزعم خود اصلاح الکلام خواسته اند لکن بمقتضای
لن یصلح العطار ما افسد الدهر فایده ازان عاید بحال قایل ان نگردیده چه تاویل
آن ها این نحو نموده اند که معنی انا انهی عنهما و انا احرمهما این است که من
مبیّن و مؤکد تحریمهما ام که حکم خدا است و اصل از آنحضرت بوده و ظاهر است که این تاویلی ا
علیل و العجمی است بغایت رکیک و بی دلیل چه احدی از مستانسین کلام عرب
العجمی که مقصد المعنی فی بطن الشاعر از کلام مذکور نمیتواند فهمید و مع هذا منافات
دارد با روایات آتیه که عنقریب از صحاح و غیره کتب ایشان بمعرض ارقام می آید
و مناسب این مقام ذکر حکایتیکه ابن الخطیب در کتاب مستطرف در باب اجوبه مسکته نقل کرده
و آن این است حکایت ظریفه نقل کرده اند که یحیی بن اکثم شیخی از شیوخ — حکایت ظریفه
بصره گفت تو که متعه را حلال میدانی بکدام کس اقتدا می نمایی و تقلید که میکنی شیخ
گفت که من در باب تحلیل متعه اقتدا و پیروی عمر ابن الخطاب می نمایم یحیی بن اکثم
متعجب شده گفت چگونه میتواند شد که تو اقتدا میکنی بعمر در باب جواز متعه و حال آنکه
عمر شدید ترین مردمان بوده در باب حرام ساختن آن شیخ گفت روایت صحیح
از عمر بما رسیده که روزی بر منبر صعود نموده فرمود بدرستیکه خدا و رسول او حلال
ساخته برای شما متعه الحج و متعه النکاح را و من حرام میسازم آنرا و عقاب می نمایم

بر آن

کسی که مرتکب فسق شود پس ما قبول داریم گواهی عمر را باینکه خدا و رسول آنرا حلال نموده و
قبول نداریم حرام ساختن آنرا انتهی محصله وجه دوم روایت عبد الله بن عمر خلف ۲ وجه دوم
ارشد خلیفه ثانی است که ترمذی در صحیح خود آورده عن ابن عمر وقد سئله رجل
من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی حلال فقال ان اباک قد
نهی عنها فقال ابن عمر أرأیت ان کان ابی قد نهی عنها وصنعها
رسول الله نترک السنة و نتبع قول ابی یعنی سؤال کرد مردی از اهل شام از
حال متعه زنان پس گفت حلال است پس آن مرد شامی گفت پدر تست که بدرستی
منع نموده از آن پس ابن عمر گفت مرا خبر ده از اینکه هرگاه منع کرده باشد پدر من و بجا آورده
آنرا رسول خدا آیا در این صورت طریقه مرضیه آنحضرت صلعم ترک کنیم و اتباع و پیروی
پدر خود نمائیم و این روایت چنانچه صریح است در اینکه ناسخ جناب خلافت
دستگاه بوده همچنین دلالت میکند بر بطلان تاویلی که برای انا احرمهما نقل
کرده اند والولد عارف بحال ابیه من غیره و این روایت را ابن اثیر
در جامع الاصول در باب حج تمتع آورده باز هم در اثبات مطلوب ما کافی است ۳ وجه سوم
بنا بر اینکه احدی قایل بفصل در باب تحریم عمر احد المتعتین را نشده وجه سوم
روایتی است که شارح اصفهانی و علامه قوشجی در شرح تجرید و علامه تفتازانی
در شرح مقاصد در باب مطاعن نوشته ان عمر صعد المنبر وقال
یا ایها الناس ثلث کن علی عهد رسول الله وانا انهی عنهن

واحرمهن واعاقب عليهن متعة النساء ومتعة الحج وحي على
خير العمل يعني عمر بالای منبر رفت وگفت ای گروه مردم سه چیز بودند در زمان
حضرت سید المرسلین ومن منع میکنم از آنها وحرام میکنم آنها را وعقاب خواهم نمود
بر مرتکب آنها متعه نسا ومتعه حج وحی علی خیر العمل واین کلام چنانچه می بینی
ظاهر است در آنکه ناسخ این احکام همان خلیفه ثانی بوده وعلامه تفتازانی وغیر او از علمای
علوم ادبیه تنصیص فرموده اند باینکه تقدیم مسند الیه یا برای تخصیص است بجهت
قصر افراد یا قصر قلب ویا برای تقوی حکم وتقدیم انا در کلام عمر وانا انهی عنهن
بقرینه سیاق وسباق برای قصر افراد یا قلب است وبر تقدیر تنزل اگر برای تقوی حکم
حکم هم باشد چون مطلوب ما از محض حکم واسناد تحریم بخودش ثابت است
در تقوی آن تقویت مطلوب ما است کما لا یخفی وجه چهارم روایتی است که شاه وجه چهارم
ولی الله محدث دهلوی والد فاضل معاصر شاه عبد العزیز دهلوی در کتاب
ازالة الخفا آورده وهذه عبارته علی ما نقل عنه بعض الثقات روی
احمد ابن حنبل عن جابر بن عبد الله تمتعنا مع رسول الله ومع
ابی بکر فلما ولی عمر ابن الخطاب خطب الناس فقال ان القرآن
هو القرآن وان رسول الله هو الرسول متعتان کانتا علی
عهد رسول الله احدهما متعة الحج والاخری متعة النسا
معناه لیستنا تعجبه انتهی خلاصه کلامش آنکه من منکر قرآن ونه رسول نیستم

لکن رأیی بن مقتضی تحریم متعه است وظاهر این کلام وصریح قول او لیستمتعا بعده دلالت
وجه پنجم ۵ دارد بر اینکه در زمان آنحضرت منسوخ نشده وجه پنجم روایت مقدمه عمران
بن الحصین قال نزلت آیة المتعة فی کتاب الله ولم ینزل بعدها
آیة تنسخها وامرنا بها رسول الله وتمتعنا معه ومات ولم
ینه عنها ثم قال رجل برأیه ما شاء یعنی عمران بن حصین گفت
نازل شد آیه متعه در کتاب خدا ونازل نکرد بعد آیتی که ناسخ آن باشد ورسول خدا حکم
کرد ما را بمتعه وما متعه کردیم وقتیکه همراه آنحضرت بودیم ونهی نفرمود از آن تا دم
وفات بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست واین ملتو تعریض است
در حق عمر کما لا یخفی واین روایت را چنانچه سابق گذشت فخر رازی در تفسیر کبیر نوشته
وگفته که قول باباحت متعه از ابن عباس وعمران بن حصین روایت
نموده اند واین روایت را نیشابوری در تفسیرش وابونعیم در حلیه واحمد بن
حنبل در مسندش بلفظ نزل متعة النساء فی کتاب الله الحدیث ایراد نموده
کما مر سابقا فتذکر ونیز این روایت در صحیح بخاری موجود است
لکن در باب حج تمتع نوشته وچون خلیفه ثانی تحریم متعتین را در یک سلک کشیده
اسنادش آن بطرف خود فرموده اند پس بتقدیر آنکه این حدیث در باب تمتع حج وارد شده
باشند نیز افاده مطلوب خواهد نمود لعدم القایل بالفصل والا لزم خرق
وجه ششم ۶ الاجماع المرکب وجه ششم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد آنچه

حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عبد الله بن عباس نقل کرده قال ابو نضره
کان ابن عباس یامر بالمتعة وکان ابن الزبیر ینهی عنها قال
فذکرت ذلک لجابر بن عبد الله فقال علی یدی دار الحدیث
تمتعنا مع رسول الله فلما قام عمر قال ان الله کان یحل لرسوله
ما شاء وان القران قد نزل منازله فاتموا الحج والعمرة کما امرکم
الله وتبوا نکاح هذه النساء فان اوتی برجل نکح امراة الی
اجل رجمته بالحجارة یعنی ابو نضره گفت که ابن عباس حکم میکرد بمتعه وابن زبیر
نهی میکرد از ان پس ذکر کردیم این حال را پیش جابر بن عبد الله پس جابر گفت
بر دست من سپهر یافت حدیث متعه وما متعه میکردیم در هنگامیکه با رسول خدا بودیم
پس هرگاه قایم شد عمر باو خلافت گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد برای رسول خود
هرچه میخواست وبدرستیکه قران نازل شده است در مقامهای خود پس بجا ارید حج
وعمره را بنحویکه حق سبحانه تعالی شما را امر کرده وترک نمایید نکاح این زنان را یعنی
نکاح متعه را پس اگر خواهند آورد نزد من مردی را که متعه کرده باشد سنگسار
خواهم کرد او را پس ازین روایت ظاهر شد که مانع آن عمر بود و پس
وجه هفتم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد انچه در جامع الاصول
ناقلا عن البخاری از عبد الله بن مسعود روایت کرده قال الغزو مع
رسول الله لیس معنا نساء فقلنا الا نختصی فنهانا عن

وجه هفتم
کنا

فذا

ذلک ثم رخص لنا ان نستمتع فکان احدنا ینکح المراة
بالثوب الی اجل ثم قرا عبد الله یا ایها الذین امنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و مثله فی صحیح مسلم
خلاصه انکه گفت ابن مسعود که ما بودیم همراه رسول خدا در قتال مشرکین
و زنان خود را همراه نمیداشتیم پس بسبب غلبه شهوت بسوی زنان
دلتنگ شدیم بخدمت حضرت رسالت پناه عرض کردیم که ایا خود را
خصی سازیم پس انحضرت نهی کرد ما را از اختصا و رخصت داد ما را در نکاح
متعه کرده باشیم بعض مردم نکاح میکردند زنان را بعوض یک جامه تا مدت
معین پس مرحوم ابن مسعود آیه وافی هدایه یا ایها الذین امنوا لا
تحرموا طیبات ما احل الله لکم را خواند و حاصل معنی این ایت
که ای انانکه ایمان اورده اند حرام مگردانید طیبات را که خدا حلال کرده
٨ وجه هشتم — برای شما و دلالت این آیه صریح است در تعریض و تشنیع مرکسیکه انرا
حرام ساخته بود وجه هشتم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز متعه انچه
حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت کرده و قال کنا نستمتع
بالقبضة من التمر والدقیق ایاما علی عهد رسول الله
وابی بکر حتی نهی عمر بن الخطاب لاجل عمرو بن الحریث لما
استمتع یعنی جابر گفت که متعه میکردیم با زنان بعوض مشتی از خرما

دارد تا مدت سه روز یا زیاده از ان در زمان رسول خدا ص و در زمان خلافت ابی بکر
تا آنکه منع کرد عمر مردم را از متعه کردن بسبب عمرو بن حریث که متعه کرده بود
و این روایت نیز بتقریب ما تقدم دلالت دارد بر مطلوب کما لا یخفی

وجه نهم

وجه نهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز متعه آنست
که مسلم در صحیح خود در باب متعه روایت کرده قال عطا قدم
جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم
ذکروا له المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله ص
و ابی بکر و عمر اخبرنی ابو الزبیر قال سمعت جابر بن
عبد الله یقول کنا نستمتع بالقبضة من التمر و الدقیق
الایام علی عهد رسول الله و ابی بکر حتی نهی عمر فی شان
عمرو بن حریث یعنی گفت عطا وارد شد جابر بن عبد الله در حالیکه
معتمر بود پس حاضر شدیم ما نزد او پس سؤال کردند او را مردم از چیزهای
چند بعد از ان ذکر متعه بمیان آوردند پس جابر گفت آری متعه کردیم در عهد
رسول خدا ص و در عهد رسول خدا و در عهد خلیفه اول و هم در زمان عمر و خبر داد
بمن ابو زبیر گفت شنیدم جابر بن عبد الله را که میگفت متعه میکردیم بعوض
یکمشت خرما و آرد روزها را بمدت چندین ایام در عهد حضرت رسالت پناه ص
و در زمان خلیفه اول تا آنکه نهی کرد از ان خلیفه ثانی در ماجرای عمرو بن حریث

وجه دهم

۱۰

۱۰ وجه دهم

وجه دهم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در جامع الاصول
از رزین روایت کرده قال ابو جمرة سمعت ابن عباس یسأل عن
متعة النساء فرخص فیه فقال له مولی له انما ذالک فی
الحال الشدید وفی النساء قلة قال نعم یعنی گفت ابو جمره شنیدم
سؤال میکردند مردم ابن عباس را از متعه زنان پس رخصت داد دران پس
گفت باو غلام آزاد کرده او که متعه جایز نیست مگر در حال ضرورت و در
وقتیکه زنان کم بهم رسند گفت بلی وازین روایت مطلوب ما
که عدم نسخ آیه باشد حاصل است اگرچه آنرا مقید بوقت ضرورت کرده
زیرا که دلالت دارد برانکه هرگاه ضرورت باشد متعه حلال باشد

۱۱ وجه یازدهم

وجه یازدهم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در جامع
الاصول است ناقلا عن صحیح المسلم عن سبرة بن سعید قال عروة بن
الزبیر ان اخاه عبد الله قام بمکة فقال ان ناسا اعمی الله قلوبهم
کما اعمی ابصارهم یفتون بالمتعة یعرض برجل فناداه
فقال انک لجلف جاف فلعمری لقد کانت المتعة تفعل
علی عهد امام المتقین یرید رسول الله فقال له ابن الزبیر
فجرب بنفسک والله لئن فعلتها لارجمنک باحجارک
قال ابن شهاب فاخبرنی بن الک خالد بن مهاجر بن سیف الله

انه بینا هو جالس عند رجل جاءه رجل فاستفتاه فی المتعة
فامره بها فقال له ابن ابی عمرة الانصاری مهلا قال ما هی
والله لقد فعلت فی عهد امام المتقین خلاصه اینکه عروة بن
زبیر گفت که برادر او عبد الله بن زبیر در مکه آمد پس گفت که بدرستیکه کور گردانیده
خدا دلهای این را همچنانکه کور کرده است چشمهای ایشان را فتوی میدهند
بحلیت متعه وتعریض میکرد بآن بر مردی پس ندا کرد او را آن مرد و گفت
که تو جلف جاف در ذیل طبع هستی بتحقیق که متعه بجا آورده میشد در زمان
امام المتقین یعنی رسول خدا ﷺ پس گفت او را ابن زبیر تو مرتکب مجور میشوی
قسم بخدا که اگر تو متعه خواهی کرد هر آینه سنگسار خواهم کرد ترا ابن شهاب گوید
پس خبر داد مرا خالد بن مهاجر بن سیف الله که بتحقیق که روزی نشسته بودیم
نزد مردی که آمد نزد او مردی دیگر پرسید از او حکم متعه را پس حکم کرد بمتعه کردن
پس ابن ابی عمره گفت بس کن ای مرد گفت که چه بد میگویم قسم بخدا که متعه
کرده میشد در عهد امام المتقین و مراد از آن مرد عبد الله بن عباس است
که در اواخر عمر مکفوف البصر شده بود و کلامش صریح است در اینکه نسخ این حکم
بعمل نیامده بود وجه دوازدهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز ۱۲ وجه دوازدهم
متعه آنست که در صحیح مسلم باسناد خود از نضره روایت کرده قال کنت
عند جابر بن عبد الله فاتاه آت فقال ابن عباس وابن زبیر اختلفا

اختلفا فی المتعتین

اختلفا في المتعتین فقال جابر بن عبد الله فعلناهما مع رسول الله ص
ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما یعنی ابو نضره گفت که من بودم
نزد جابر بن عبد الله پس مردی آمد نزد او و گفت که ابن عباس و ابن زبیر باهم
اختلاف دارند در باب متعتین پس جابر بن عبد الله گفت که بجا آوردیم ما متعه
حج و متعه نسا را در عهد رسول خدا ص بعد از آن نهی کرد ما را از آن عمر بن الخطاب
پس باز دیگر نکردیم متعتین را و این صریح است در اینکه مانع آن عمر بود نه خدا
١٣ وجه سیزدهم
و رسول خدا ص و بسبب خوف عمر مردم ترک متعه کردند وجه سیزدهم که دلالت
بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در تفسیر کشاف روایت نموده عن ابن
عباس هي محكمة اي آية المتعة لم تنسخ وكان يقرء فما استمتعتم
به منهن الى اجل مسمى یعنی ابن عباس گفت که آیه متعه از محکمات
قرآن است و منسوخ نگردیده و لفظ الى اجل مسمى را در آیه متعه قرائت
مینمود و قریب بآنست آنچه شمس الدین بغوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل تفسیر آیه
مذکور نوشته كان ابن عباس يذهب الى ان الآية محكمة ويرخص
١٤ وجه چهاردهم
في نكاح المتعة یعنی مذهب ابن عباس این بود که آیه متعه از محکمات است
نه از منسوخات و جایز میدانست نکاح متعه را وجه چهاردهم در جامع الاصول
على ما نقل عنه از ابن عباس نقل کرده قال ما كانت المتعة الا رحمة
رحم الله بها هذه الامة ولولا نهي ابن الخطاب عنها ما زنى .

الا شقی نهی ابن عباس گفت نبود متعه مگر رحمتیکه رحم کرده خدا برین امت واگر
منع نمیکرد عمر ازان زنا نمیکرد مگر بدبختی وابن اثیر در نهایه چنین روایت نموده از
ابن عباس ما کانت المتعه الا رحمة رحم الله بها امة رسول الله
ولولا نهیه عنها ما زنی الا شقا ای الا قلیل ومعلوم است که مراد از
ضمیر نهیه عمر است ونظر بمعروف بودن عمر بنهی آن بدون سبق ذکر راجع
بطرف او کردد چنانچه شایع است والا روایت من حیث المعنی مستقیم
نمیشود خصوصا نظر بمذهب ابن عباس که قایل بجواز متعه بوده است پس نهی را
چگونه بطرف خدا یا رسول خدا اسناد خواهد کرد ودر روایات دیگر که سابق براین معرض
تحریر آمده نیز برین مضمون است ودر تفسیر محمد بن جریر الطبری وتفسیر ثعلبی ونیشابوری
از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده اند قال لولا نهی عمر المتعه ما زنی
الا شقی ودر تفسیر در منثور سیوطی چنین است عبد الرزاق وابو داود فی
ناسخه وابن جریر عن الحکم انه سئل عن هذه الآیه امنسوخة قال
لا وقال علی لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی ودر روایت
دیگر چنین نوشته عبد الرزاق وابن المنذر من طریق عطا عن ابن عباس
قال رحم الله عمر ما کانت المتعة الا رحمة رحم بها امة
محمد ولولا نهیه عنها ما احتاج الی الزنا الا شقی قال وهی
التی فی سورة النسا فما استمتعتم به منهن الی کذا وکذا من

الاجل

الاجل علي كذا كذا ما ليس بينهما وراثة فان بدا لهما ان
يتراضيا بعد الاجل فنعم وان يتفرقا فنعم وليس بينهما
نكاح واخر انه سمع ابن عباس انه يراها الان بينهما النكاح
واخر انه حلال خلاصه انكه ابن عباس گفت خدا رحمت نكند عمر را متعه
نبود مگر رحمت خدا بر امت محمد واگر عمر منع نميكرد از متعه محتاج زنا نميشد
مگر شقي وابن عباس گفت كه آيه متعه همانست كه در سوره نسا است فما
استمتعتم الايه بذكر مدت ومبلغ وگفت كه وراثت نيست در ميان زن
متعه وشوهر پس اگر رو دهد اين را اينكه راضي شوند باهم بعد از گذشتن
مدت پس درست است واگر مفارقت كنند نيز درست است ومحتاج بطلاق
نيست ودر روايت ديگر اين است كه او شنيد از ابن عباس اينكه او متعه
درين زمان حلال ميداند وجه بانزدهم دلالت بر عدم منسوخيه جواز

١٥ وجه بانزدهم

متعه وارد آنست كه عيني شارح صحيح بخاري در مجلد هشتم در باب غزوه خيبر
از ابي سعيد خدري وجابر بن عبد الله روايت نمود قالا تمتعنا الي
نصف من خلافة عمر حتي نهي عمر الناس في شان عمرو بن
الحريث يعني ابو سعيد خدري وجابر بن عبد الله گفتند با متعه نموديم تا نصف
زمان خلافت عمر تا آنكه عمر مردم را نهي نمود در ماجراي عمرو بن حريث وجه

١٦ وجه شانزدهم

شانزدهم دلالت ميكند بر عدم منسوخ بودن جواز متعه اينست كه در بعض

حواشی بیضاوی از تفسیر ثعلبی منقول است از شعبة بن الحکم بن عتیبة قال سألته عن
هذه الآیة فما استمتعتم به منهن امنسوخة هی قال لا قال
الحکم قال علی ابن ابیطالب لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی
وجه [illegible] دلالت بر این مطلب واضح است که در تاریخ الخلفا تصنیف جلال الدین
سیوطی که از علماء محدثین این طایفه است مسطور است فانه قال فصل فی اولیات
عمر قال العسکری هو اول من سمی امیر المؤمنین واول من
کتب التاریخ من الهجرة واول من اتخذ بیت المال واول
من سن قیام شهر رمضان واول من عسس باللیل واول
من حرم المتعة واول من نهی عن بیع امهات الاولاد
انتهی یعنی این فصل منعقد است در بیان چیزهای چند که عمر ابتدا آن نمود عسکری
میگوید عمر اول کسیست که مردم او را امیر المؤمنین گفتند واول کسی است که بنای تاریخ
از هجرت نهاد واول کسی است که بیت المال را قرار داد واول کسی است که تراویح را در شهر
رمضان اختراع نمود وسنت کردانید واول کسی است که شبگردی را قرار داد واول
کسیست که تعذیر نمود بر هجو کردن واول کسی است که بر شرب خمر هشتاد تازیانه زد
واول کسی است که حرام کرد متعه را واول کسی است که منع کرد بیع امهات اولاد
پس این کلام او دلالت صریح دارد بر آنکه نهی از تحریم عمر متعه را کسی سابق حرام نکرده
ومؤکد آنست ذکر تراویح وغیره که بلانزاع از مخترعات عمر است پس همچنین منع المتعه

نیز خواهد بود وجه هجدهم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد حدیثی است
وجه ١٨ که علی ابن طاوس در کتاب طرایف از جماعتی و انها روایت نموده از عبد الرزاق
از ابن جریح از عطا بن رباح از صفوان بن یعلی و او از پدر خود روایت کرد
که ان معویة استمتع امرءة بالطایف فدخلنا علی ابن عباس فذکرو
ذلک له فقال نعم ثم قدم علینا جابر بن عبد الله نعتمرا
فجئناه فذکرنا له المتعة فقال استمتعنا علی عهد رسول الله
وعهد ابی بکر و عمر حتی اذا کان فی خلافة عمر استمتع عمر بن
الحریث بامرءة فسئله عمر من اشهدت فقال امی و امها
او قال اخاها فقال فهلا غیرها اخشی ان یکون ذلک دغلا
ونهی عنها یومئذ یعنی معویه متعه کرد بزنی در طایف پس رفتیم نزد ابن
عباس پس مردم ذکر کردند این را باو پس ابن عباس گفت بلی درست است
بعد از ان امد نزد ما جابر بن عبد الله در حالیکه معتمر بود پس ما رفتیم نزد او و ذکر
متعه را در میان آوردیم پس گفت ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صلعم و زمان
خلافت ابی بکر و عمر تا انکه روزی در خلافت عمر متعه کرد عمر بن حریث با زنی
پس سوال کرد از و عمر که بر این امر گواه گرفته پس او گفت مادر خود و مادر
ان زن را یا گفت برادر ان زن را پس عمر گفت چرا غیر ان هر دو را گواه نگرفتی
وجه ١٩ می ترسم انکه باشد دغل و فریب و عمر منع کرد از متعه از ان وقت وجه نوزدهم

که دلالت بر مطلوب مذکور دارد روایتی است که در کتاب جامع الاصول
مذکور است قال سألت ابن عباس عن المتعة ومتعة الحج فرخص فیها
وکان ابن الزبیر ینهی عنها فقال هذه ام ابن الزبیر تحدث
ان رسول الله رخص فیها فادخلوا علیها فاسألوها
فدخلنا علیها فاذا هی امرأة ضخیمة عمیاء فقالت
قد رخص رسول الله فیها وفی روایة عن المتعة ولم یقل
متعة الحج وفی اخری لا ادری متعة الحج او متعة النساء
اخرجه المسلم فی صحیحه خلاصه آنکه راوی میگوید پرسیدم از ابن عباس
حال متعة الحج را پس اجازت داد مرا و پسر زبیر منع کرد از آن
پس ابن عباس گفت مادر ابن زبیر هنوز موجود است میگوید که پیغمبر خدا
رخصت داد در آن پس شما بر او داخل شوید و از وی بپرسید پس ما همه
بر او داخل شدیم و دیدیم که زنی کنده کنده و کور است پس از آن گفت
پیغمبر خدا رخصت داد در آن و در روایتی فقط متعه است و متعة الحج نیست
و در روایت دیگر میدانم که متعة الحج است یا متعه النساء و این حدیث را
مسلم در صحیح خود آورده انتهی و نیز این حدیث را بعینه حمیدی در جمع بین
الصحیحین ذکر کرده و بعد از نقل حدیث مذکور میگوید که در حدیث عبد الرحمن
بن مهدی لفظ متعه وارد است و متعه حج نیست و محمد بن جعفر از شعبه نقل کرده

که مسلم گفت من نمیدانم که متعه حج است و یا متعه زنان انتهی بالجمله راویان با هم
اختلاف داشتند که مرخص فیها متعه حج است یا متعه زنان و هیچ منقح و معین ننموده اند
و مخفی نیست که قرینه سوال از مادر ابن زبیر دلالت قطعیه دارد بر انکه مراد متعه
زنان بوده چه ابن زبیر چنان که عنقریب مذکور خواهد شد متعه زاده بود پس راجح
همین است که ذکر متعه حج نبود خصوص بقرینه بعض از روایات آتیه که دران
هم انچه ابن عباس امر به سوال آن از مادر ابن زبیر کرده همین متعه نساء است
و بردی عوسجه را از آن ساخته **وجه بیستم** که دلالت بر عدم منسوخ بودن
جواز متعه دارد روایتی است که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل
کرده خطب ابن الزبیر بمکة علی المنبر وابن عباس جالس مع الناس تحت
المنبر فقال ان ههنا رجلا قد اعمی الله قلبه کما اعمی بصره یزعم
ان متعة النساء حلال من الله ورسوله ویفتی فی القملة
والنملة وقد احتمل بیت مال البصرة بالامس وترک
المسلمین بها یرضخون النوی وکیف الومه فی ذلک وقد
قاتل ام المومنین وحواری رسول الله ومن وقاه بیده
فقال ابن عباس لقائده سعد بن جبیر بن هشام مولی بنی اسد
بن خزیمة استقبل بی وجه ابن الزبیر وارفع من صدری
وکان ابن عباس قد کف بصره فاستقبل به قائده وجه ابن الزبیر

وجه ۲۰

شعر بن

واقام قامته فحسر عن ذراعيه ثم قال الحمد لله الذي ... العمى

يا ابن الزبير اما العمى فان الله يقول فانها لا تعمى الا

بصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور واما فتيا

في القملة والنملة فان فيهما حكمين لا تعلمهما انت ولا

اصحابك واما حمل المال فانه كان مالا جبيناه فاتيناه

كل ذي حق حقه وبقيت بقيه هي دون حقنا في كتاب الله

فاخذناها بحقنا واما المتعة فاسئل امك اسما اذا

انزلت عن بردي عوسجه واما قتالنا ام المومنين

فبنا سميت ام المومنين لا بك ولا بابيك فانطلق

ابوك وخالك الي حجاب مده الله عليها فهتكاه

عنها ثم اخذاها فتنه يقاتلان دونها فصانا جلا

يلهما في بيوتهما فما انصفا الله ولا محمد امن انفسهما ان

ابرزا زوجه نبيه وصانا جلا يلهما واما قتالنا اياكم فانا

ن

يقينا كم زحفا فان كنا كفارا فقد كفرتم بفراركم منا وان

كنا مومنين فقد كفرتم بقتالكم ايانا وايم الله لولا مكان صفية

فيكم ومكان خديجة فينا لما تركت لبني اسد بن عبد العزى

عظما الا كسرته فلما عاد ابن الزبير الي امه سالها عن بردي

عوسجه

عوسجه فقالت الی انتهك عن ابن عباس وعن بنی هاشم
فانهم كعم الجواب اذا بدهوا فقال بلی وعصتاب فقالت
یا ابنی احذر نهل الاعمی الذی ما اطاقه الا الانس والجن اعلمه
ان عنده فضایح قریش ومخازیها باسرها فایاك وایاه
اخر الدهر و خلاصه ترجمه اش اینکه ابن زبیر در مکه بالای منبر خطبه خواند و ابن
عباس با عکرمه زیر منبر نشسته بود پس ابن زبیر گفت در اینجا مردی است
که دلش را خدا کور کرده است چنانکه چشم او را کور کرده است گمان میکند
که متعه زنان حلال است از جانب خدا و رسول او و فتوی میدهد در باب [illegible]
و حال انکه زر و زر از بیت المال بصره برداشته برد و مسلمین را در انجا گذاشت
در حالیکه همه تنهارا می شکستند و من چگونه اقتصار بر زنش او کنم در غیاب حال انکه
او با ام المومنین عایشه و صحابه رسول الله و با کسیکه حفاظت او بدست خود
کرده بود جنگ کرد پس ابن عباس به سعید بن جبیر گفت که روی مرا
برابر روی ابن زبیر بکن و سینه ام را بلند کن پس او ابن عباس را روبروی ابن
زبیر کرد و قامت او را راست گرد پس ابن عباس استین های خود را بالا شکست و
شعری چند خواند و گفت ای پسر زبیر اینکه مرا کور گفتی پس بدرستیکه حق تعالی فرماید
که چشمها کور نمی باشند بلکه کور می باشند دلهایی که در میان سینه هاست و مرادش این است
که تو کور باطن هستی که حق تعالی مذمت آن فرموده و کوری چشم از عوارض است

منقصتی در دین ندارد و آنکه عیب نمودی در فتوی من در باب پیشش جو بوجه
پس بدرستیکه دران دو حکم است که نه تو می‌شناسی آنرا و نه اصحاب تو
و آنکه ذکر کردی بیرون مال بصره را پس بدرستیکه آن منجمله مالها بود که فراهم
کرده بودیم آنرا پس دادیم آنرا بارباب استحقاق و قدری از آن باقی مانده بود
و آن کم بود از حق ما که بنص قران ثابت است پس آنرا گرفتیم باستحقاق و آنکه
ذکر متعه نمودی پس هرگاه بمادر خود برسی از وی بپرس که ماجرای دو چادر
عوسجه چگونه بود و آنکه گفتی که با ام المومنین عایشه جنگ کردیم پس ترا ازین
چه فایده بسبب ما نام او ام المومنین شده بود نه بسبب تو و پدر تو و خال تو
رفتند آن پرده که خدا برای آن ام المومنین کشیده بود و دریدند آنرا و بعد از آن
از فتنه قرار داده جنگ کردند پیش روی او و خبر و زنان خود را در خانه‌ها
خود نگاه داشتند و پاس خدا و رسول نا کرده زوجه پیغمبر خدا را بیرون آوردند
و آنکه گفتی که ما با شما قتال کردیم پس البته ما محاربه نمودیم پس اگر ما نزد شما
کفار بودیم پس شما بسبب گریختن و فرار از جنگ کافر شدید و اگر ما مومنین بودیم
پس شما بسبب مقاتله ما کافر شدید و قسم بخدای عز و جل که اگر با اسم و صلتها
نمیبود برای بنی اسد استخوانی ناشکسته نمیگذاشتم راوی میگوید چون پسر زبیر
نزد مادر خود رفت از حال دو چادر عوسجه استفسار نمود مادرش گفت مگر
ترا منع نکرده بودم از ابن عباس و بنی هاشم بدرستیکه آن جماعت جواب اند

در لسمهای کم

در سخنهای کنا کاه کسی با ان بگوید پس ابن زبیر گفت آری من نافرمانی تو کردم
مادرش گفت ای پسر حذر کن ازین تا بیتا که آتش و جان طاقت او ندارند
و بدان که پیش او فضایح و همگی عیوب و فحش است پس پرهیز کن از و تمام

حکایت لطیفه

حکایت لطیفه مشتمل بر انکه عبدالله ابن زبیر که از مقبولین مخالفین است
متعه زاده بود قیل کان زبیر تزوج اسما بنکاح متعه وکان ذلک
حلالا فی ذلک الوقت فاول من ولد فی الاسلام بنکاح المتعة
عبد الله بن الزبیر کذا فی مختصر تاریخ الطبری یعنی زبیر تزویج کرد اسما را بنکاح
متعه که در انوقت حلال بود پس اول کسیکه در دین اسلام بنکاح متعه که در آن
و حلال بود پس اول کسیکه در دین اسلام متولد شد عبدالله بن زبیر بود و در
منهاج الفاضلین نوشته که در نقل صحیح است که روزی عبدالله بن زبیر
در مسجد سخن میگفت و عبدالله بن عباس رسید و او در آخر عمر مکفوف شده بود
عبدالله بن زبیر گفت جاءنا اعمی اعمی الله قلبه یحل المتعة وهی الزنا
المحض یعنی نزد ما نابینا آمد خدا دلش کور کند متعه را حلال میداند و حال آنکه متعه
زنای محض است عبدالله بن عباس چون سخن او را شنید بنشست و گفت
ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم والله انزلت المتعة فی کتاب
الله وعمل بها علی عهد رسول الله ولم ینهنا عنها ولم یات
بعد رسول یحرمها والدلیل علی ذالک قول عمر متعتان کانتا علی

عهد رسول الله محللتين وانا اخرمهما واعاقب عليهما فقبلنا
شهادته ولم نقبل تحريمه وانك من متعة فاسئل امك عن
برده ی عوسجه یعنی بدرستیکه حق تعالی بینا کرده بینایی چشمهای ملما و سلوب
بصیرت و بینایی دلهای شمارا قسم بخدا که نازل کرده شد جواز متعه در کتاب خدا
و عمل نموده شد بران در عصر جناب رسالتماب و نهی نفرموده ما را ازین امر و نیامده
بعد او بمعنی دیگر که حکم نماید بتحریم آن و دلیل براین قول عمرست جد او میگفت
که دو متعه در زمان حضرت رسالتپناه حلال بود و من حرام میکردانم ان را
و عقاب خواهم کرد مرتکب انرا پس ما قبول داریم شهادت عمر را بر حل متعه در
زمان انحضرت و قبول نمیکنیم تحریم او را و بدرستیکه تو متولد شده از متعه پس بپرس
مادرت را از حال دو چادر عوسجه ابن زبیر چون بخانه رسید اندر وی غضبناک از خروج کفت اب
بنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از حال دو چادر عوسجه مادرش در جواب کفت
ان اباک کان مع رسول الله وقد اهدی له رجل یقال له عوسجه
بردین فاعطیهما اباک فتمتعنی بها فعلقت بک وانک من
متعة انتهى حاصل معنی انکه مادر عبد الله زبیر باو کفت که پدرت همراه جناب
رسالتماب بود و در حالیکه هدیه فرستاده بسوی انحضرت مردی که او را عوسجه
مینامیدند دو چادر را پس انحضرت عطا کرد هر دو چادر مذکور به پدر تو پس در عقد
متعه در آورد مرا العوض اجرت آن چادر ها پس حامله شدم بتو و متولد شدی

ارتمام

١٧

وجه ام

در نکاح متعه وجه بیست و یکم روایتی است که مسلم در صحیح خود از سبره جهنی آورده است
انه غزا مع رسول الله صلعم فتح مکة قال فاذن لنا رسول الله في المتعة
فانطلقت انا ورجل الي امرءة من بني عامر كانها بكرة عيطاء
اي شابة طويلة العنق في اعتدال فعرضنا عليها انفسنا فقالت
ما تعطيني فقلت ردائي وقال صاحبي ردائي وكان رداء صاحبي
اجود من ردائي وكنت اشب منه فكانت اذا نظرت الي
رداء صاحبي اعجبها واذا نظرت الي اعجبتها ثم قالت انت
ورداؤك تكفيني فمكثت معها ثلثا يعني سبره جهني گفت که جهاد کرد او
در رکاب سعادت انتساب حضرت رسالت مآب صلعم در فتح مکه پس گفت
اذن داد ما را رسول خدا صلعم در باب متعه کردن پس رفتیم من و مردی دیگر از لشکر
اسلام بسوی زنی از قبیله بنی عامر که آن زن جوان و طول گردن و با اعتدال بود
پس از وی خواستگاری متعه نمودیم آن زن گفت که چه چیز بمن میدهی گفتم ردای
خود را و آنکه همراه من بود گفت ردای خود را و چادرش از چادرم خوشتر بود و من
جوانتر از وی بودم پس آن زن هرگاه بسوی چادر او میدید چادرش خوش می‌آید
و چون بطرف من میدید شبابم خوشش می آمد آخر الامر گفت بمن که تو و چادر تو
مرا بس است پس با او بودم تا سه روز و این حدیث را صاحب دستور ذکر کرده است
و اینقدر زیاده کرده است که پیغمبر خدا صلعم از مکه بیرون نیامد قبل از تحریم آن و این تو

او بر ما حجت نمیتواند شد بهر صورت این حدیث دلالت صریحه بر حلّت متعه دارد کما لا یخفی
و اگرچه تصریح بعدم نسخ درین نیست لکن بضمیمه استصحاب و اصل عدم نسخ دلالت
این خبر هم بر مطلوب ظاهر است و معهذا چون اصل حل متعه و شیوع و وقوع آن
در عصر جناب رسالتمآب فی نفسه هم مفید مطلوب است اگر دلالت بر نسخ نداشته باشد
استطرادا ذکر این خبر درین مقام مناسب نمود چون استیعاب اخباریکه درین باب وارد شده
جلد ضخیمی میخواهد لهذا بنابر استعجال و ایجاز و اختصار بر ذکر همین قدر اخبار اختصار استعجال
نموده شد و العاقل تکفیه الاشارة و الجاهل لا یفیده الف کتاب و عبارة تذنیب
بدانکه از ملاحظه اخباریکه درین فایده بمعرض ترقیم آمده ثبوت پیوست که جماعتی از صحابه
عظام قایل بعدم نسخ آیه متعه بوده اند که سید و سرور الشان امیر مومنان جناب
علی ابن ابیطالب است و آنحضرت بمقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحق
و الحق مع علی یدور معه حیث ما دار و قوله اقضاکم علی و دیگر اخبار
بسیار مطاع و واجب الاتباع است چنانچه سابق روایت ثعلبی و سیوطی در تحریر
در ترجمة الاخبار از انحضرت مذکور شد فرمود لو لا نهی ابن الخطاب ما
زنی الا شقی خصوصا نظر بانکه قریب بهمین مضمون از ابن عباس هم مروی است
و اختصاص او بانحضرت و شرف بودن او بشرف تلمذ انجناب و اشتهار اینکه
مذهب او قول بجواز متعه بوده اول دلیل است برانکه جناب امیر کبیر متعه را حلال
میدانستند چنانچه خدا و رسول انرا حلال نموده و نیز از مطاوی اخبار سابقه معلوم شد

نیز عمران بن حصین که از عظمای صحابه و روات صحاح سنیان است قایل بعدم نسخ آن بوده
و همچنین عبد الله ابن عباس چنانچه فخر رازی و غیر او نقل کرده اند و همچنین جابر بن عبد الله
انصاری و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان و سید علی بن طاوس در طرایف از محمد بن خلف
نحوی از کتاب محبر نقل فرموده که ان ستة من الصحابة و سبعة من التابعين
كانوا يفتون باباحة متعة النساء و از ابو علی حسن بن علی بن زید که از کبار
رجال مذاهب اربعه است آورده که شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که
نامهای ایشان را ذکر کرده فتوی باباحت متعه نساء داده اند و الکافی باب نهی النبی
در اخبر و فتح الباری شرح صحیح البخاری بکذا حکی لبعض الخلیفة عن مالك
الجواز وقد اختلف السلف في المتعة قال ابن المنذر جاء
عن الاوائل الرخصة انتهی یعنی از مالک امام سنیان تجویز متعه را نقل کرده
و در میان سلف اختلاف در آن بوده و ابن منذر گفته که قدما فتوی برخصت آن داده اند
و قریب باین در مواضع دیگر نوشته و معلوم است که بمقتضای حدیث سنیان مثل اصحابی
كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم اقتدای هر یک از صحابه مذکورین
در باب عدم نسخ موجب اهتدا می تواند شد فایده رابعه در اثبات منسوخ
نشدن حکم متعه بتقدیر آخر و تحریر این دلیل بنا بر وجهی که فخر رازی در تفسیر کبیر
نوشته این است که اگر ناسخ موجود میبود البته یا بتواتر معلوم میشد یا بطریق
احاد بر تقدیر اول لازم می آید که علی بن ابی طالب ع و عبد الله بن عباس

فایده رابعه

وعمران بن الحصين منكر امری باشند که ثبوتش بتواتر از دین پیغمبر خدا معلوم است
وذلك يوجب تكفيرهم وهو باطل قطعاً وبر تقدیر ثانی اعنی ثبوت
ناسخ بطریق احاد لازم آید که مظنون رافع مقطوع باشد چه اصل ثبوت حل متعه
باجماع قطعی وبتواتر ثابت شد واین باطلست که مظنون رفع حکم قطعی نماید اینست آنچه محصل
بعبارت عربی نوشته وبعد از ان در صدد جواب آن شده بمقتضای الغریق یتشبث
بکل حشیش بوجهی نهایت ضعیف متشبث شده گفته قولهم الناسخ اما ان یکون متواترا
او احادا قلنا لعل بعضهم سمعه ثم نسیه انتهی واین کلام دلالت بر عجز
او از جواب دارد وغفلت او از روایات مذهب خود چه احادیث سابقه دلالت میکند
بر انیکه جماعه مذکورین نهی عمر را شنیده انرا از جانب او میدانستند نه از جانب خدا
ونه رسول خدا واو بهمین امر باهم منازعه ومشاجره می نمودند واصرار بر قول خود می ورزیدند چنانچه
گفتگو که درین باب درمیان ابن عباس وابن زبیر بوقوع آمده بتفصیل گذشت پس معلوم شد
که محرر این احادیث را دیده بر قول خود که سمعه ثم نسیه باشد عمل کرده علم تجاهل
وتغافل را بر افراشته یا باوصف این همه تجرد احاطه بر این احادیث واخبار اصلا اطلاع
نداشته ان هذا الشیء عجاب اما آنچه خواجه نصر الله در صواقع خود که حل مضامین تحفه اثنا عشریه
شاه عبد العزیز سرقه این صواقع است نوشته وعبارته هکذا واما ما یحکی
عن عبد الله ابن عباس فی المتعة فانه کان یتاول اباحتها للمضطر الیها بلغ
لطول الغربة وقلة النساء والجدة ثم رجع عنه واسند الجار

ثم ظاهر

من طريق الخطابي الى سعيد ابن جبير قال قلت لابن عباس لقد
سارت بفتياك الركبان وقالوا فيها شعرا قال وما قالوا قلت قالوا
فقلت للشيخ لما طال مجلسه يا شيخ هل لك في فتيا ابن عباس
في بضة رخصة الاطراف آنسة تكون مثواك حتى مصدر
الناس فقال سبحان الله ما بهذا افتيت وان ما هي كالميتة
والدم ولحم الخنزير لا يحل الا للمضطر وروى الترمذي
عن ابن عباس قال انما المتعة في اول الاسلام كان الرجل يقدم
البلد ليس له بها معرفة فيتزوج المرءة بقدر ما يرى
انه مقيم فتحفظ له متاعه ويصلح له شيئه حتى اذا نزلت
الاية الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم قال ابن عباس
فكل فرج سواهما حرام انتهى وصاحب تحفه استراق آن نموده در باب مطاعن
میگوید وانچه گویند که ابن عباس تجویز متعه میکرد کاش اتباع ابن عباس را در جمیع مسائل
لازم میگیرند بار و براه آیند و قصه ابن عباس چنین است که خود بان تصریح کرده میگوید
که متعه در اول اسلام مطلقا مباح بود وحال مضطر را مباح است چنانچه دم
خنزیر و میته انتهی السند الجاري من طريق الخطابي الى اخر ما مر في كلام
صاحب الصواعق پس مدفوع است بانکه هرگاه بنا بر روایات کثیره اهلسنت
ثابت شد که مذهب ابن عباس قول بحل متعه است مطلوب ما به ثبوت رسید

اما آنکه مقید بحال اضطرار بوده باشد پس امری آخر است و سوای آن مرفوع ندارد
اگرچه از روایت واحده ثابت نمیتواند شد طرفه تر آنکه روایت مذهب خود
می آرند و اتباع آن از ما می خواهد کاش از کتب شیعیان این روایت را نقل
میکرد و باز اگر اتباع آن میخواست چندان مستبعد نبود و روایتیکه ما از
طرق اهلسنت در اثبات اینکه مذهب ابن عباس حلت و جواز متعه
بوده نوشتیم چنانچه دانستی این شاه عبدالعزیز تبعیت آن نمیکند و مسلک
اتباع ابن عباس در بنیان خود را منتظم ساخته سعادت و ازین حاصل
نمی نماید بالجمله معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول است
دون اقرارهم لانفسهم پس حدیث رجوع ابن عباس
از مذهب خود غیر مسلّم چه هرگاه باعتراف علما و روات شما مذهب ابن عباس
~~مذهب خود غیر مسلم چه~~ هرگاه ثابت شد پس استصحابا باقی خواهد بود
تا وقتیکه قطعا رجوع او از آن مذهب ثابت شود و خبر واحد بر تقدیر صحت
مفید ظن است والیقین لایزال الا بیقین مثله علاوه برین
تناقض صریح در اول کلامش و در روایت ترمذی موجود است چه اول
تصریح نموده باینکه مذهب ابن عباس تجویز متعه است برای مضطر و روایت
جارینی را هم مؤید این معنی آورده و در روایت ترمذی چنین است که متعه
در اول اسلام بود و چون آیه الا علی ازواجهم نازل شد ابن عباس رجوع نمود

کاش تحریر وقت اباحت برای مضطر که فتوی ابن عباس بوده کدام وقت بود
و ظاهراً بگمان ناصب چنین است که آیه الا علی ازواجهم بعد وفات جناب رسالتمآب
نازل شده چه معلوم است که این فتوی ابن عباس بعد آنحضرت و بعد نهی عمر بوده
چنانچه حدیث ولولا نهیه ما زنی الا شقی که ابن اثیر آورده بر آن دلالت
تمام دارد و بیضاوی در تفسیر گفته وجوزها ابن عباس ثم رجع عنه عند موته
و این صریح است و اینکه ابن عباس از فتوای اباحت در وقت موت رجوع کرده
پس چگونه با روایت ترمذی جمع می تواند شد مگر آنکه بگوید چنانچه نسخ متعه مرتین
شده است نزول آیه نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر و دیگر در وقت
خلیفه ثانی و الا معلوم نیست که گفتگوی ابن عباس با ابن زبیر در آخر عمرش که در آن
وقت مکفوف شده بود بوقوع آمده و اصرار بر آن داشته پس وقت رجوع کدام
بود و عجب است که ابن عباس تا آن وقت ازین آیه خبر نداشت و الا العجب
کل العجب که صاحب کشف اینقدر بداند که متمتع بها داخل ازواج است و ابن
عباس جاهل از آن و الا قول ترمذی حتی اذا نزلت الا علی ازواجهم
مشعر است بانکه نزول این آیه بعد حل متعه است و حال آنکه این آیه مکیه است
و آیه متعه مدنیه پس ترمذی را اینقدر هم معرفت بقرآن نبود که متقدم را متأخر
دانسته بیت گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی بالجمله سیمای
وضع و افترا از ناصیه این روایت ظاهر و هویداست اینست حال صحاح و

ومحدثین این فرقه که از قرآن هم خبر ندارند و باین قول خلیفه ثانی حسبنا کتاب الله نی
تا بعوام این فرقه چه رسد و از همین حالت که در فتح الباری شرح صحیح بخاری تصنیف
و ترسیف این روایات و غیران نموده میگوید قال ابن بطال روی اهل
یمن و مکة عن ابن عباس اباحة المتعة وروی عنه الرجوع
باسانید ضعیفه واجازة المتعة عنه اصح وهو مذهب الشیعة
انتهی یعنی ابن بطال گفته که روایت کرده اند اهل یمن و مکه از ابن عباس اباحه متعه را
و روایت کرده شده از و رجوع ازین مذهب باسناد ضعیف و اباحه متعه
اصح است و آن مذهب شیعه است و این کلام در تکذیب او کافی است و ایضا
مکذب قول برجوع است کلام فضل بن روزبهان در ابطال الباطل
حیث قال مذهب الشافعی ان نکاح المتعة حرام ولکن لا حد فیه
لانه ذهب الی ان کل جهة صححها عالم سنی بدلیل قوی
واباح الوطی بها فلا حد وان اعتقد الواطی التحریم وذالک
کالوطی فی النکاح بلا ولی کمذهب ابی حنیفة وبلا شهود
کمذهب مالک وفی المتعة کمذهب ابن عباس انتهی حاصلش
محصلش اینست که نزد شافعی متعه حرام است لیکن حد جاری نمیشود چه
او قایل است باینکه هر مسئله که بآن عالم سنی بدلیل قوی قایل شده باشد
حد در آن جهت نیست چنانچه ابن عباس بجواز متعه قایل شده پس اگر رجوع

او ثابت میشود

ثابت می‌بود چگونه شافعی بر قولش اعتماد میکرد **تنبیه** اگر گوید که چنانچه عقل مستبعد
میداند اینمعنی را که با وجود تواتر نسخ اجماعه کثیر از صحابه و روایات حدیث قایل
بجواز متعه باشند و انکار نسخ متواتر نمایند همچنین نهایت مستبعد می‌نماید که امری را
خدا و رسول حلال ساخته و نسخ انرا نکرده باشند خلیفه ثانی انرا در مجمع عظیم از
صحابه حرام سازد و احدی بران انکار ننمایند فخر رازی در تفسیر کبیر گفته
لو كان مراده ان المتعة كانت مباحة في شرع محمد
وانا انهى عنه لزم تكفيره وتكفير كل من لم يحاربه و
ينازعه ويفضي ذلك الى تكفير امير المومنين حيث
لم يحاربه ولم يرد ذلك القول عليه وكل هذا
باطل فلم يبق الا ان يقال كان مراده ان المتعة
كانت مباحة في زمن الرسول وانا انهى عنها
لما ثبت عندي انه نسخ وعلى هذا التقدير يصير
هذا الكلام حجة لنا الى مطلوبنا انتهى يعني اگر مراد خلیفه
ثانی چنین باشد که متعه در شریعت جایز بود و من آنرا نهی میکنم لازم
آید تکفیر او و تکفیر کسی که با او محاربه و منازعه نکرد و این منجر میشود به
تکفیر امیر المومنین که چرا آنحضرت با او قتال نکردند و رد این قول او
کفر بود ننمودند پس معلوم است که مرادش اینست از نهی میکنم

تنبیه

من

از این سبب که بروی ثابت شده که حضرت رسولخدا نسخ متعه فرموده
انتهی ملخصه در جواب گوئیم که این مدفوع است بچندین وجه اول انکه اول
این استبعاد ناشی از عدم اطلاع بر حال خلیفه ثانی است فانه لیس
اول قارورة کسرت فی الاسلام وظاهر است که حصن حصین
اسلام فاروقی نچنان شید و محکم بوده باشد که بتحریم متعه انهدام
در اساس بنیان ان تواند رسید چه هرگاه در حال حیات پیغمبر خدا جناب
ایشان بکرات و مرات مخالفت امر انحضرت نموده باشد و پیشینیان
بان افتخار نمایند پس بعد وفات انحضرت مخالفت ایشان بطریق اولی
مستبعد نباشد آیا نمی بینی که در جمع بین الصحیحین در مسند ابو هریره
حدیثی ذکر کرده مشتمل برانکه انحضرت ابو هریره را امر فرمود که در شوارع
ندای بشارت افراز من قال لا اله الا الله دخل الجنة
بجا آورد پس جناب ایشان دست رد بر سینه ابو هریره
بنحوی زدند بحیثیکه بر الیتین خود نشست و گریه اغاز نمود پس هرگاه
ایشان قول پیغمبر را که مصداق وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی بوده بجوی نشمردند و ابو هریره را زدند و انهم
که از نسخ یک درجه بالاتر است موجب تکفیر ایشان نشد و پیغمبر خدا
نیز تکفیر ایشان نفرمودند پس تحریم متعه چگونه قادح اسلام ایشان تواند

بود و حضرت امیر را کجا طاقت تکفیر بود هر گاه پیغمبر خدا را بر آن قدرت
باشد و همچنین در وقتیکه عبد الله بن ابی سلول مرد پسرش نزد
آنحضرت آمد فقام رسول الله لیصلی علیه فقام عمر و اخذ
بثوب رسول الله و قال یا رسول الله تصلی علیه و قد
نهاک ربک ان تصلی علیه فقال رسول الله انما خیرنی
الله تعالی قال استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان
سبعین مرة و سازید علی السبعین فقال انه منافق
فصلی علیه رسول الله کذا فی الجمع بین الصحیحین فی مسند
عبد الله بن عمر بن الخطاب یعنی هر گاه آنحضرت اراده
نماز جنازه او نمود عمر جامه آنحضرت را در دست خود گرفت و گفت
آیا نماز می خوانی بر او حال آنکه خدای تو منع کرده است از نماز گذاردن بر او
پس آنحضرت فرمود که حق تعالی مرا مخیر ساخته و آیه استغفر لهم را
تلاوت فرمود باز عمر گفت که او منافق بوده است پس آنحضرت
سخن او را نشنید و نماز بر او کرد و فضل ابن روزبهان گفته که حق تعالی
که حق تعالی در آن وقت تصدیق قول عمر نمود و او را از نماز نهی کرد و
و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی
قبره الایه نازل کرد پس هر گاه درین اوقات در سد اسلام

استغفر لهم

از ان رخنه نیفتاد و احدی انکار بر ان نکرد بلکه حق تعالی را اخیر باین خاطر او
منظور گردید پس بعد وفات جناب رسالتماب چگونه تکفیر ایشان باین جزئیات
ممکن میتواند شد و همچنین در باب منع دوات و قرطاس در گاه جناب
رسول خدا قریب وفات خود طلب فرمود عمر گفت ان رسول الله غلب
علیه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان
مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و ما
شانه یهجر یعنی وارد شده یعنی امر درد در غالب شد و چه حال دارد
که هذیان میگوید پس در انوقت انحضرت غضبناک شده فرمود قوموا عنی فلا
ینبغی عندی التنازع یعنی برخیزید از نزد من که نزاع نمودن پیش من روا
نیست و هرگاه در چنین وقت تکفیر ایشان لازم نه امد در باب تحریم متعه لازم خواهد
آمد دویم انکه میتواند شد که وجه عدم نکیر صحابه خوف از خلیفه باشد و ان ۲
موجب تکفیر خالفین نمیشود غزالی در احیاء العلوم در ذکر مسئله عول
نوشته عن ابن عباس انه اظهر بعد وفات عمر بطلان العول
بالعول فقیل له لم تظهر ذلک فی زمان عمر فاجاب هبته او
خفت عن درته یعنی چون ابن عباس بعد وفات عمر بطلان قول بعول را
ظاهر ساخت مردمان با و گفتند که چرا اینمدت خود را در وقت عمر ظاهر نساختی جواب
داد که ترسیدم از و یا گفت خوف کردم از دره او سیوم انکه ازینجا که انکار ۳

بعمل نیاید

بعمل باید لیکن مقید نشده باشد چنانچه بعضی افاضل تصریح نموده اند بوقوع
نکیر از جمیع اصحابه حتی از عبدالله که خلف خلیفه بود و کدام نکیر زیاده تر خواهد بود
از آنچه در مقدمه میراث پیغمبر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب بر شیخین
بوقوع آمد و مفید نشد تا آنکه بنابر روایت صحیح مسلم قال فلما توفی
رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فجئتما تطلب میراثک
عن ابن اخیک ویطلب هذا میراث امرأته من ابیها
فقال ابوبکر قال رسول الله ما ترکناه صدقة فرأیتماه کاذبا
آثما خائنا غادرا والله یعلم انه لصادق بار راشد
تابع للحق ثم توفی ابوبکر وانا ولی رسول الله و ولی ابی بکر
فرأیتمانی کاذبا آثما خائنا غادرا والله یعلم انی لصادق
بار راشد تابع للحق یعنی عمر بعباس و حضرت امیر المومنین گفت که هرگاه رسول خدا
وفات یافت آمدید شما هر دو پس طلب کردی تو ای عباس میراث برادرزاده
را و علی طلب کرد از جانب زن خود میراث پدر او را پس ابوبکر گفت که
رسول خدا فرمود که آنچه ما میگذاریم از متروکات صدقه است پس شما
هر دو ابوبکر را دروغگو و گنهکار و خاین و غادر پنداشتید قسم بخدا
که هر آینه او صادق و نکوکار و تابع امر حق بود و چون ابوبکر فوت کرد من خلیفه
و جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر شدم پس شما هر دو مرا کاذب و

و گنهکار و خاین و غادر دانسته و خدا داناست که من صادق و نکوکار
و تابع امر حق هستم انتهی پس هرگاه این نکیر مفید نشد دیگر کدام قسم انکار
ایشان مفید میتواند شد اما آنکه حضرت امیر با او مجادله چرا نکردند پس این
مماثل شبیه دیرینه است که خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده بود
و شک در نبوت نجات صفا مظاهر ایشان راه یافته بود بالجمله شرایط
و اوقات برای امری مختلف می باشد و باب مدینه علم اعلم بآن و تفصیل توضیح
تطویل است چهارم ممکن است که وجه ترک انکار بعد تقدیر وقوع آن
فیما بین نحن فیه این بوده باشد که چون نزد ایشان اجتهاد بر پیغمبر خدا جایز است
و عمر نیز مجتهدی از مجتهدان بزعم ایشان بوده و اختلاف مجتهدین نیز هم جایز
پس شاید این بلا را هم ازین قسم انگاشته باشند و ایضا محتمل است که خلیفه ثانی
حل متعه را در زمان پیغمبر خدا مقید و مشروط بشرطی دانسته باشد که در زمان خود از آن متحقق
نبود اشته ترک آنرا مستحسن دانسته باشد چنانچه از او روایت کرده اند که گفت انما
احل الله المتعة للناس على عهد رسول الله والنساء قليل یعنی
سبب حل متعه در عهد آنحضرت قلت زنان بوده و باز در متعة الحج گفته
قد علمت ان رسول الله فعلها و اصحابه و لكن كرهت ان
يظلوا بها معرسين تحت الاراك ثم يرجعوا بالحج تقطر
رؤسهم خلاصه معنی آنکه بدرستیکه میدانم آنکه رسول خدا متعه حج را بعمل آورده بود

بحث پنجم

واصحاب او ولکن کراهت دارم ازینکه بازنان مباشرت کرده رجوع نمایند بحج در حالیکه
می چکیده باشد از سرهای ایشان قطرات آب غسل که معارض است سایر
تبدعات خلیفه ثانی ایجاب رجم بر متمتع و وضع خراج و منع نکاح موالی در عربیات
و تحویل مقام و مفتوح ساختن دروازه که پیغمبر خدا انرا مسدود ساخته بود
و فیتش جماعت بعوض واحد و غیر ذالک و احدی بران انکار نکرده اند
و آنچه در زمان معاویه و اتباع او ظاهر شده از بد گفتن و سب کردن علی بن
ابیطالب و اهلبیت پیغمبر و کسی بران انکار نکرد ظاهر و معلوم است با وجود آنکه
همه اعتراف بتفسیق یا بکفر بودن سب آنحضرت مینمایند بالجمله اکثر اوقات
از سلاطین جور سکوت نموده اند پس در ما نحن فیه هم استبعادی نباشد
ومن شاء التفصیل فی هذا المقام فلیرجع الی عماد الاسلام من مصنفات جناب
والدی العلام دام ظله العالی علی مفارق الانام فایده خامسه در بیان آنکه
امام مالک که از ائمه اربعه اهل سنت است قایل بجواز متعه شده و انکار اهل سنت
از ان ناشی از کمال عصبیت و اعتساف است و تخطیه صاحب هدایه در اسناد
تجویز متعه بطرف مالک خطای محض است چه او متفرد در بیان قول مالک بجواز
متعه نیست بلکه جمعی کثیر از علمای اعلام اهل السنت تصریح بان نموده اند ملا سعد الدین
تفتازانی در شرح مقاصد فرموده فی ذکر جواب مطاعن الخلیفه الثانی هکذا
ومنها انه منع متعة النکاح وهی ان تقول لامرأة اتمتع

فایده خامسه

بک کذا مدة بکذا درهما او متعینی نفسک ایاها بکذا وما بود
هذا المعنی وجوزها مالک والشعیة وفی معناها وهی النکاح
الی اجل معلوم وجوزه زفر لازما انتهی وشیخ برهان الدین حنفی
المذهب در هدایه نوشته نکاح المتعة باطل وهو ان یقول لامرءة
اتمتع بک کذا مدة بکذا مالا وقال مالک رحمة الله علیه
هو جایز لانه کان مباحا فیبقی الی ان یظهر ناسخه
انتهی یعنی مالک متعه را جایز داشته و استدلال نموده بر جواز آن بآنکه
متعه در زمان پیغمبر خدا صلعم جایز و مباح بوده پس باقی خواهد بود بر جواز تا آنکه
ناسخ آن ثابت شود وبعضی محشین هدایه از اهل سنت چنین نوشته
نکاح المتعة یجوز عند مالک وهو الظاهر من قول
ابن عباس رضی الله عنه وهو یقول انا اتفقنا علی انه کان
مباحا فان النبی احل المتعة ثلثة ایام من الدهر والحکم
الثابت یبقی حتی یظهر ناسخه ولکن نقول قد ثبت نسخه
بالاثار المشهورة الی آخر کلامه واین کلام نیز صراحة دلالت دارد
بر آنکه مذهب مالک اباحة متعه است شمس الدین محمد قهستانی در جامع الرموز
شرح مختصر وقایه در کتاب النکاح گفته وذکر فی الهدایه وشرح المقاصد
انه مباح عند مالک وقاضی خان در فتاوای خود در کتاب النکاح نوشته

ولا ینعقد النکاح بلفظ المتعة وهی باطلة عندنا خلافاً لا
بن عباس ومالک وقال ابو البرکات فی کتاب النکاح
فی فصل المحرمات من کتاب کنز الدقائق ویبطل نکاح
المتعة خلافاً لمالک صورة المتعة ان تقول لامرأة خذی
بهذه العشرة لاتمتع بک ایاماً وقال مالک هو جایز
انتهی وحاصل همه عبارات جواز متعه در مذهب مالک است پس با وجود
تصریحات این علمای فحول اگر احتمال خطا به سوی این مستطرق سازند در
هر مسئله فقهیه که بتوسط این علما نقل میکنند احتمال خطا و غلط جاری
خواهد بود اما آنچه متوهم میشود که چون در موطاء مالک حدیث تحریم متعه
هم ذکر یافته پس مذهب او مخالفت با آن روایت چگونه خواهد داشت
پس جوابش اینست که روایت کردن چیزی مستلزم فتوای روایی
بمضمون آن نیست چنانچه اکثر روایات تجسیم و تشبیه و امثال آن که خلاف
ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده و معهذا اعتقاد
و عمل بر طبق آن ندارند پس چه استبعاد که مالک اینچنین حدیث خبر واحد
صالح نسخ حکم قطعیه ندانسته بر وفق اینچنین حدیث حکم نکرده باشد
و مناسب این مقام است ذکر دو حکایت که علمای سنیان نوشته اند حکایت — حکایت
بلغ — متعه نمودن اکبر پادشاه طاب الله که نزد علمای سنیان از اولوا الامر و واجب الاطاعه

بوده بفتوای قاضی مالکی مذهب شیخ عبدالقادر پیش نماز اکبر بادشاه درج تاریخ
بداونی در احوال سنه نهصد و هشتاد و سه نوشته اول مسئله که در آن
ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را بنکاح آورد جایز باشند
گفتند بیشتر از چهار مرتبت در عقد واحد جمع نتوان کرد فرمودند که چون
در عنفوان جوانی مقید بان مسئله نبودیم انقدار که خواستیم زنان آزاده و بنده
جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هرکدام چیزی میگفتند فرمودند در روزی
از شیخ عبدالنبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم تجویز کرده گفت
معروف ضد اشنید ابن ابی لیلی مجتهد برین رفته و بعضی نظر بظاهر عبارت
قول خدا تعالی **فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث**
و رباع تا هیژده زن هم روا داشتند اما این روایتها همه مرجوح است
و عمل را نمیشاید و چون از شیخ عبدالنبی را پرسیدند او همین طور جواب
داد که من بیان اختلاف میکردم نه آنکه فتوی باباحت آن داده باشم
و این معنی بر طبع بادشاهی گران آمد فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق
ورزیده بود که آن زمان دیگر می گفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل
جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع بار روایات متنوعه فتوی
دادند که بطریق متعه انقدر زن که میسر باشد خواستن مباح است و این
در مذهب امام مالک جایز است و شیعه خود فرزندی را که از متعه حاصل شود

[illegible]

بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر رغم اهل سنت و جماعت و در انجا
هم سخنان خیلی گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکور شد
موطای امام مالک را نقیب خان نمود که در انجا حدیثی بتصریح بر منع متعه
اسناد کرده و شیخی قاضی یعقوب و حاجی ابراهیم و یک دو دیگر از
علما در حجره انوپ تلاو در ملازمت نشسته بود و شیخ ابو الفضل بمعارض
شاخ شده روایاتیکه والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و در
اثنا فقیر را نیز طلبیده آهسته پرسیدند که شما درین باب چه میگویید عرض کردم که
مآل چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون برین سخن تمام میشود که متعه نزد
امام مالک و شیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعی و امام اعظم حرام
مگر اینکه قاضی مالکی حکم بامضاء آن بکند از ان زمان بمذهب امام اعظم هم باتفاق
مباح میشود و غیر اینهمه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار
مستحسن افتاد و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت با و گفتم
امری که مختلف فیه باشد و بقضای قاضی مجمع علیه میگردد شما دران چه سخن
دارید و برین دعوی مسئله قرائت فاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات
نظیر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در بغداد بملازمت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و اخذ قرائت فاتحه بمذهب شافعیه
ازان بزرگوار و طعن علمای رسمی در حق ایشان و امضاء روایات جواز

بلکه استحسان این از قضات دهلی بتفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی
یعقوب بعجز گفت پس من چه بگویم مبارک باشد که مباح است بادشاه
فرمود که قاضی حسین عرب مالکی را در نیابت قاضی مطلق العنان ساختند
و قاضی یعقوب از امروز باز معزول باشند و قاضی حسین را وکیل ساختند
حکایت متعه کردن سلطان فیروزشاه که از اولی الامر بود سه صد
زن را که در تاریخ فرشته در احوال سلطان مذکور نوشته چون سلطان
فیروزشاه بن داود شاه دکهنی بهمنی رغبت تمام بفراهم آوردن زنان
داشت بعلماء و فضلا گفت زیاده از چهار زن یکی را طلاق گفته
دیگر در عقد باید آورد و بعضی رای دیگر پیش نهادند و هیچکدام طبع بادشاه
اسلام نچسپیده از وکالت پناه میر فضل الله انجو پرسیدند که علاج آن
چیست کثیرت الله جواب داد که متعه در زمان حضرت و خلیفه اول بود
و در عهد خلیفه ثانی برطرف شده و با وجود آن در مذهب امامیه که فرقه
از ارباب اسلام اند مباح است اگر سلطان آنها را متعه کرده نگاهدارد
بهتر است و علمای سنت منکر آن شدند گفتگو بسیار واقع شد و چون
مسلم و صحیح بخاری و مشکواة حدیث در میان آوردند معلوم شد
که متعه در زمان پیغمبر بوده است هر آینه سلطان به شعار طایفه امامیه عمل
کرده در یکروز سه صد زن را صیغه متعه گفت انتهی فایده سابع در نقل

در اقرب بعد

بعضی از شبهات مخالفین که در باب استهجان اصل شرعیت متعه از یکدر علام ندیر
بآن متفوه شده اند و بیان جواب با صواب آن بوجوه عدیده مخفی نماند که
هرگاه در ماسبق واضح گردید که باتفاق اهل اسلام اباحت متعه و تجویز ان
در عصر حضرت رسالت صلعم واقع شده و از اخبار و آثار بسیار که شطری
وافی ازان مذکور شد ظاهر گردید که این امر بین المسلمین شیوع و ظهور تمام
داشته پس بعضی از متعصبان اهل سنت در اصل این فعل بمقالات
کثیره از نافهمی خود لازم و وارد میسازند و در نظر عوام استهجان و شناعت
این امر را جلوه گر مینمایند دلالت بر کمال سخافت آنها دارد و در حقیقت
استحقار است بشریعت غرا و استخفاف است بحکم خدا چنانچه عنقریب
واضح خواهد شد و هرگاه اینرا دانستی بدان که در تفصیل این شبهه فاضل
معاصر شاه عبد العزیز دهلوی تبعاً لاسلافه چنین گفته اگر عاقلی
در اصل متعه تامل کند بداند که درین عقد فاسد چه مفسده هاست که
همه منافی شرع و مضاد حکم الهی است از انجمله تضییع اولاد و اهلاک معنوی
شان زیرا که چون اولاد یک شخص در هر شهر و هر ده منتشر شد و بروی
این شخص نماند لابد رسید این شخص بترتیب و تدبیر انها ممکن نشده و مثل
اولاد الزنا بی ترتیب برخاستند و اگر بالفرض ان اولاد از قبیل اناث
باشند زیاده رسوائی است زیرا که انکاح انها با کفاء هرگز صورت نمی بندد

وار انجمله وطی موطوه پدر و پسر بمتعه باین نکاح بلکه وطی دختر و دختر دختر
و دختر پسر و خواهر و غیر ذالک من المحارم در بعض صور خصوصا در مدت
طویله زیراکه در عرصه یکماه بلکه زیاده از ان نیز علم بحمل زن حاصل نمیشود
خصوصا چون متعه در سفر واقع شود و سفر هم دراز باشد و در هر منزل
اتفاق متعه جدید افتد و در هر متعه علوق ولد او بدهد و از بعضی ازان علوقات
دختران متولد شوند و همین شخص بعد پانزده سال ازان سفر رجوع کند یا پسر او
یا برادر او بران منزل بگذرد و بان دختران متعه نماید یا نکاح کند و ازانجمله است
عدم تقسیم میراث کسیکه متعهای بسیار کرده باشد زیراکه ورثه او معلوم نیستند
و نه عدد انها معلوم است و نه نام انها و نه مکان آنها پس تعطیل امر میراث
لازم آمد و همچنین تعطیل میراث کسانیکه از متعه پیدا شده اند زیراکه پدران
و برادران آنها نا معلوم اند تا وقتیکه حصر ورثه در عددی معلوم نشود تقسیم
میراث ممکن نیست و تا وقتیکه صفات ورثه از ذکورت و انوثت و
حجب و حرمان معلوم نشود سهم یکوارث هم متعین نمیتواند شد باالجمله
در ضمن تحلیل متعه برهم زدن امر شریعت خصوصا امر نکاح و امر میراث
صریح لازم می آید انتهی **اقول** این کلام دجامت انجام مدخول است اقول
بچند وجه **اول** اینکه اصل متعه را عقد فاسد نامیدن و در ان احتمال اشتمال
بر مفاسد ستطرق نمودن در حقیقت طعن و تشنیع است بر خدا و رسول

چه اصل متعه بالاتفاق مباح واز سنن سنیه پیغمبر خدا صلعم است چنانچه بوجه احسن بمعرض ثبوت رسید وکالشمس فی رابعة النهار واضح وروشن گردید بالجمله طعن بر سنت پیغمبر خدا صلعم کردن باز اهل سنت شمردن با عقل هیچ عاقل نمیسازد واز کلام شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر میشود که اباحت متعه در زمان سید الانس والجان معمول وشایع بود وکلامش در کتاب مدارج النبوة چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزوهٔ خیبر پس حرام گردانیده شد در فتح مکه الی ان قال بعد از ان حرام گردانیده شد انتهی وسابق از روی کتب مخالفین بثبوت پیوسته که برخی از صحابه مانند عبدالله بن عمر وعمران بن الحصین وابن مسعود وابن عباس وغیره قایل ببقای جواز متعه بوده اند پس اینها همه از شیعیان است ورجوع ایشان جاری خواهد بود ونیز چون عبدالله ابن زبیر متعه زاده بود چنانچه از قول طبری ظاهر شد ومعلوم است که زبیر از عشره مبشره ومادر عبدالله مذکور اسما دختر ابوبکر بوده پس نسبت چنین مفاسد بسوی زبیر ودختر خلیفه نعوذ بالله منها دادن کمال بی ادبی است وهمچنین مذهب امام مالک وحکایت متعه کردن اکبر بادشاه وفیروزشاه بفتوای علمای سنیان وملاحظه احادیث صحاح مذکور گردید پس تشنیع ارتکاب فعل شنیع وتجویز آن بر امام خود واولی الامر وظل آلهی

کردن واین بزرگان را نکوهش بران نمودن بعد از دین و دیانت
تنبیه انکه تشنیعیکه بیان نموده بعینه جاری میشود در نکاح و طلاق مثلاً اگر
کسی بگوید که اگر عاقلی در اصل نکاح تامل کند بداند که درین عقد
فاسد چه مفسدها است که همه منافی شرع است مثلاً یک سال زید
با چهار زن در قندهار نکاح بست و بعد از یکماه مثلا آنها را طلاق داد
وبه بخارا رفت و در انجا هم همچنین نکاح کرد و باز به بلخ رفت و علی هذا القیاس
واین بیچاره مطلع نشد که ان زنان حامله شده اند یا نه پس درین
صورت تضییع اولاد لازم آید چون در هر شهر و هر ده منتشر شدند
و نزدیک این شخص نماندند پس نرسید بش تربیت انها و تدبیر
آنها ممکن نشد و مثل اولاد الزنا بی تربیت برخواستند و اگر انها
از قبیل اناث باشند زیاده تر رسوایی است که نکاح انها با
اکفاء هرگز صورت نمی بندد و از انجمله وطی موطوأة پدر و پسر بلکه وطی
دختر و دختر دختر پسر و خواهر و دختر خواهر در بعضی صور خصوصاً چون
نکاح در سفر واقع شود و سفر هم دراز باشد و در هر منزل اتفاق
نکاح جدید شود و بعد از ان طلاق دهد و در هر مرتبه علوق ولد رو دهد
و از ان علوقات دختران متولد شوند و همین شخص بعد از پانزده سال
از ان سفر رجوع کند یا پسر او یا برادر بران منزل بگذرد و بان دختران

نکاح نماید

نکاح نماید و نیز درین صورت لازم می آید عدم تقسیم میراث کسیکه
نکاح بسیار کرده باشد زیراکه نه عدد ورثه معلوم است نه مکان ایشان
و هکذا لفظا بلفظ بعینه الی اخر ما قال و همبرین قیاس مفاسد و استبعادات
مذکوره بطریق اولی جاری است در صورتیکه مثلا تاجری که از شهری
بشهری دیگر میرفته باشد و در هر شهر و دیار جواری بسیار ابتیاع نموده
و همراه خود در آورده بمباشرت و وطی با انها کرده انها را لوجه الله
معتق می ساخته باشد و یا بیع انها بدست بتاعین دیگر نموده در بلدی
دیگر میرفته باشد پس این راس و رئیس اهل خلاف را اسوه ساختن
در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شریعت سید الانام
مطلوب است لکن تسترا عن الفضیحة و تحفظا عن طعن اهل الحق
صراحتة طعن بر اسلام نکرده اهل حق را هدف سهام طعن و تشنیع
ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مقتبس است از شکوک
اسلاف او که در صلح حدیبیه وغیره واقع شده بود چنانچه حکایات
و مواخذات خلیفه ثانی بر احکام ربانی که بر زبان در بیان حضرت
سید الانس والجان صلعم جاری میشده شاهد صدق ایمند عا است
و همین است شرح و تفصیل جوابی که طبعیت وقاده جناب مستطاب
معلی القاب که دیباچه این رساله بذکر نام نامیش خلعت

جوار ... زنگ جاریه بعین کنیز / برنگ جفت بلکه یمنی

تشریف پوشیده در پاسخ شبهه مموهه بعضی اهل خلاف بآن
اشاره فرموده و وعده تفصیل آن در فایده اول از فواید این رساله
نموده بودیم و از انجا بمتانت کلام و وثاقت مرام آن عالیمقام که بتایید
ملک علام بافاده آن پرداخته بودند کما ینبغی ظاهر و روشن گردید اگر
شوهی توهم نماید که بمفاسد کثیره که علی قیاس المتعه نسبت بنکاح هم لازم
گردانیده شده با مذهب مخالفین نمی سازد چه بزعم ایشان در مناکحت
استشهاد شرط است و مع هذا واجب است بر ناکح هرگاه از زوجه خویش
مفارقت نماید اینکه وصیت کند همسایگان خود را بامتحان حال
آن زن و اینهمه با خفای حال حمل و اشتباه قرابات صورت
نمی بندد در جواب خواهیم گفت اما امر وصیت ناکح و تعاهد او
با جبر الشبهه پس در اعتقاد ما مستمتع را زیاده از آن اهتمام در ینباب
لازم است چنانچه از فقهای علمای ما جناب شیخ مفید در جواب
این شبهه تصریح بآن فرموده و شرط است که متعه کننده معتمدی
از اخوان ایمانی خود را و یا در صورت تعذر آن قومی از اهالی
آن شهر را از حقیقت حال آگاه سازد و وصیت نماید که امتحان و
ملاحظه حال آن زن را لازم دارند و اگر فرزندی متولد شود او را اطلاع
سازند تا از نفقه و ما یجب علیه من حقوقه غافل نباشد پس التباس

دانسته

واشتباه درانجا هم صورت نمی پذیرد واما حال استشهاد پس از امتناع التباس
ورافع اشتباه دانستن محض تخیل خالی از تحصیل است چه هردو شاهد مذکور
چه لازم که تا عرصه پانزده بیست سال زنده وباقی باشند وهرگاه درین حیات
مستعار ناپایدار وثوق باتصال نفس بنفس ولحوق قدم بقدم واستیفاء
یوم بیوم بعد حاصل نباشد فکیف ببقاء ایاء القرون المتداوله لاسیما اذا کان
الشهود معمرین علاوه اقامت شان دران بلده تا اینمدت مدید بسی بعید
بسا است که صنوف حوادث وضروب وقایع سبب تشتت وپراکندگی اهالی
بلدی ببلدی دیگر وساکنین شهری بدیار اخر میگردد وخصوص هرگاه الشهود
از متوطنین ان بلده نباشند پس از کجا که تا وقت معاودت او بدین بلده
بجالهم مانده باشند تا این بیچاره را که غافل محض است اگاه سازند
ولین تنزلنا عن ذالک پس از کجا که منکوحات مطلقات او واولاد دیگر
از انها بهم رسیده بالخصوص در مساکن شان تا این عرصه متوقف
باشند پس محتمل است که در شهری دیگری یکی از دخترانش با و برخورد
وچون امیر بیچاره غافل است وشاهد آن دنبال این قضیه از شهری
بشهری نرفته اند اگاه شدن ناکح بسیار دشوار سیما در صورتیکه چندین
مردمان از سکنه بلاد نایبه در یکشهر مجتمع شده چندین زنان

توطنین

وارده اشتهار بالشهادت شاهدین معینین خواستگاری نموده طلاق
داده منتشر شده باشد پس معیت آن دو نفر با چندین زنان واولاد
شان هرگز صورت نمی تواند بست پس اگر این مفاسد در متعه لازم آید
در نکاح هم موجود است لا محیص ولا محید فالفرق بینهما غیر سدید ولکن
تنزلنا عن ذلک کله پس لزوم این شناعات وجریان این
استبعادات در خصوص موطوءات بملک یمین خود ظاهر است
از آنکه احتیاج بتجشم بسط وتفصیل داشته باشد ودر انجا اشتراط ارسر باطل
ومهمل مضمحل سیوم آنکه ورود این شبهه بر مذهب مخالفین اقرب است از ورود آن ٣ سیوم
بر حل متعه بیانش آنکه فخر رازی در تفسیر کبیر نوشته ان المشرقی اذا تزوج بالمغربیة
وحصل هناک ولد فابو حنیفة اثبت النسب مع القطع بانه عین لو تخلق
من مائه انتهی خلاصه اش آنکه اگر مردی در مشرق مثل لکنو وفیض آباد بوده باشد
وزنی در مغرب مانند شام ودمشق وباهم نکاح ایشان واقع شود وبدون ملاقات
زوج بازوجه آن زن حامله شود وفرزندی بزاید نزد ابو حنیفه آن فرزند حلال زاده است
واز نطفه همین مرد مشرقی است حال آنکه یقین حاصل است بآنکه از نطفه او متولد نشده
انتهی پس بنابرین میتواند شد که شخص نکاح با زن مشرقیه کند ونکاح دیگر بازن
مغربیه وهمچنین بازن جنوبیه وشمالیه وبعد از مدتی چهار زن که اینکس با آنها مفارقت

آزاده

نکرده چهار دختر مثلا بزاید واین بیچاره غافل از اینها آخر الامر این چهار دختر در سن تمیز

کس وارد شوند واو از واج سابقه خود را طلاق داده با این چهار زن که دختران او بوده اند

و بحقیقت بدست آمده عقد نماید پس همان محذور لازم آید با این فضیحت و رسوائی

واین مسئله ایشان مضحکه صبیان است وعلاوه بر جواز وطی دختر و خواهر و عدم

وعدم تمکن پدر بر ترتیب اولاد در خصوص این مسئله هم لازم می آید علی قیاس

ما قال فی المتعه بلکه این احتمالات در اینجا اقرب و اولی است زیرا که در صورت

متعه و تحقق وطی احتمال داشت که شاید اینها حامله شده باشند و ممکن بود که مظنه علوق و احتمال

استقرار حمل او را باعث بر مراعات مزید احتیاط و تجنب از مواقع شبهات گردد

بخلاف این مسئله که احتمال حمل بخیال احدی سوای ابوحنیفه نمیرسد ولی ممکن است که

بوساطت جنی نطفه را مانند تیر سعد بن عباده در رحم آن زن رسانیده باشد

پس در اینصورت آن مرد بیچاره غافل از حال اهل و عیال زیاده تر در خوف

وقوع در ادویه هلاکت و ضلال بوده باشد چهارم آنکه تشنیع نمودن بر جواز متعه

چهارم

بر آنکه در بعضی صورتها جواز وطی دختر و موطوئه پدر و غیر آن لازم می آید قطع

نظر از آنکه مشترک الورود است نهایت مستبعد و مستهجن است از کسانیکه

ائمه اینها قایل باشند صراحة بجواز وطی دختر در بعضی صورتها با اینکه وطی مادر و

خواهر و دختر را زنا نامند و بر روابط اینها حد زنا جاری نمایند تفصیل این اجمال

وتوضیح این مقال آنکه متولد گردید نکاح و وطی بان او جایز و مباح است و حلال و طیب و

فخر رازی میگوید قال ابوحنیفة المخلوقة من ماء الزانی تحرم علی الزانی
وقال الشافعی انها لیست بنتا فوجب ان لا تحرم یعنی ابوحنیفه گفته دختری که
از نطفه زانی بهم رسد بر او حرام است وشافعی گوید که چون آن دختر بنکاح
متولد نشده بر پدرش حلال است ونیز در تفسیر کبیر گفته وقال ابوحنیفه
اذا تزوج الرجل بامه ودخل بها لا یلزمه الحد یعنی ابوحنیفه
میگوید که هرگاه مردی نکاح کند با مادر خود ودخول با او نماید بر او حد زنا لازم نمیشود

بحث

بحث آنکه نزد معاشر طایفه سنیه اشاعره که سواد اعظم اهل سنت اند حسن
وقبح اشیا عقلی نیست ودر مذهب ایشان جایز است که اگر خدا زنا و شراب خواری
ووطی امهات وبنات را مباح سازد جایز است وهمچنین ابرار را در جهنم
ابدالآباد معذب ساختن وفساق وفجار را در بهشت عنبرسرشت مخلد داشتن
بر حق تعالی رواست وهمچنین جاری کردن معجزات بر دست متنبیان کاذب
وتکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان ودیگر تکالیف مالایطاق

متنبیان

فضل بن روزبهان گفته لا حسن ولا قبح بالعقل عند الاشاعره
وتکلیف ما لا یطاق جایز عند الاشاعرة لانه لا یجب علی
الله شیء ولا یقبح منه فعل یعنی حسن وقبح عقلی نزد اشاعره
نیست وتکلیف مالایطاق را جایز دارند پس بنابرین میگوییم که شما را با عقل
چکار و کدام ربط واین وجوه قبح را درست پیغمبر آوردن و عقل خود را

[illegible]

حاکم ساختن و از اصل مذهب خود دست برداشتن و از عیوب خانگی خود چشم پوشیدن
کدام دین و دیانت است و مشهور است که لا یرمی بالحجارة من کان
بیته من الزجاجة فایده سابعه در دفع شبهاتیکه بر دلالت آیه کریمه و احل
لکم ما وراء ذالکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة و لا جناح
علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما
حکیما بر حلیت متعه ذکر کرده اند و ما درینمقام بذکر کلام شاه عبد العزیز و نقض فقرات
آن اکتفا مینمایم قال الفاضل المعاصر الدهلوی فی التحفة
بتغالاسلافه الحجه گویند که فما استمتعتم به منهن فاتوهن
اجورهن فریضة در حق متعه نازل است غلط محض است و روایت
این از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه محض افتراست اگرچه در تفاسیر غیر معتبره
اهلسنت نیز نقل کنند زیرا که خلاف نظم قرانی است و هر تفسیر که
خلاف نظم قرانی باشد گو روایت از صحابی کنند مسموع و مقبول نیست
زیرا که حق تعالی اول محرمات را بیان فرموده است قوله تعالی حرمت علیکم
امهاتکم الی قوله و المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم باز
بعد ازین و احل لکم ما وراء ذالکم یعنی ماسوای این محرمات بر شما حلال کرده شد
لیکن باین شروط که ان تبتغوا باموالکم یعنی مال خود را خرج کنید در مهر و نفقه

فایده سابعه

پس تحلیل فروج و اعادهٔ آن ازین شرط باطل شد زیرا که این نبود الا منفعت
بار فر بود و محصنین غیر مسافحین یعنی دران حالت که این زنان را خاص کنید
برای حفظ و محافظت کنید تا بدیگری ربط نیابد انکه نه آنکه محض قضای شهوت منظور دارید
و آب برریختن و اوعیه منی خالی کردن قصد نمایند پس متعه ازین شرط باطل شد
زیرا که در متعه احتیاط و اختصاص اصلا منظور نمی باشد زن متعه را همین معمول است که
هر ماه بایاری و هر سال در کناری باشد بر حمل نکاح متنوع مفرها فما استمتعتم به
منهن الاية یعنی چون در نکاح مهر مقرر کردید پس اگر متمتع شدید بدخول
و وطی پس تمام مهر لازم میشود بر شما و الا نصف مهر و این آیه از ما قبل
خود قطع کردن و برا ابتدای کلام حمل نمودن صریح باعتبار عربیت باطل است
زیرا که حرف فا منع میکند از قطع و ابتدا و مربوط می سازد ما بعد را با ما قبل
و آنچه روایت کنند که عبد الله بن مسعود این را باین لفظ میخواند فما
استمتعتم به منهن الی اجل مسمی پس اول در صحت این روایت
حرف است زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود دویم آنکه اگر روایت ثابت
شود قراءت منسوخه خواهد بود و قراءت منسوخه در اثبات احکام بکار
نمی آید زیرا که نه قران ماند و نه خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صریح
مخالف این قراءة شاذه منسوخه است سیوم آنکه اگر از نیهم در گذریم
باز هم بر متعه دلالت نمیکند زیرا که الی اجل مسمی متعلق باستمتاع است

بنو

متعلق

نه بعقد و بمدت معین در متعه بنفس عقد میشود و نه باستمتاع پس معنی آیه
چنین شد پس اگر تمتع یافتید از زنان منکوحه تا مدت معین پس تمام مهر او ادا نمایید
و فایده افزودن این عبارت است که کسی توهم نکند که وجوب تمام مهر معلق است بگذشتن
تمام مدت نکاح چنانچه در عرف مشهور است که ثلث مهر را معجل میکنند و باقی را مؤجل
میدارند الی انقضاء النکاح پس این تعجیل بسبب تصرف زن و اختیار او حاصل میشود
والا در حکم شرع بعد از یک وطی اگر خواهد تمام مهر را مطالبه نماید میرسد و اگر الی اجل
مسمی قید عقد باشد باید که متعه نزد شیعه الی مدت العمر و ابداً درست نه شود
و حال آنکه باجماع شیعه درست است و سیاق این آیه و هو قوله تعالی و من لم یستطع
منکم طولا الآیه نیز در مقدمه نکاح است یعنی اگر اینقدر مال ندارید که مهر و نفقه
حرایر توانید داد پس نکاح کنید کنیزکان برادران دینی خود را در میان قطع
کلام کردن و عبارت میانگی را بمتعه حمل نمودن صریح تحریف کلام
الله است بلکه اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت متعه صریح در میابد
زیرا که درین آیه اکتفا بنکاح کنیزکان فرموده اند اگر متعه را در کلام سابق
تحلیل می‌نمودند پس چرا میگفتند که من لم یستطع منکم طولا
زیرا که در صورت عدم استطاع نکاح حره در قضای حاجت
جماع متعه چه کمی داشت بلکه بحکم لکل جدید لذة بهتر و خوبتر می‌نمود
نکاح کنیزکان را باین تقیده و تشدد التزام شروط و قیود حلال کردن

و انا اقول قوله

چه در کار بود و انا اقول قوله غلط محض است الخ ناشی از جهل بحال
تفاسیر مذهب خودش هست چه دانستی که احتمال نزول آیه کریمه سال
در باب متعه جمعی کثیر و جم غفیر ذکر کرده اند چنانچه کلام صاحب کشاف و امام
زاهدی و فخر رازی و دیگر مفسران دلالت تمام بران دارد و در فایده
ثانیه بمعرض بیان امد از انجمله است انچه فخر رازی در تفسیر کبیر بعد تحریر احتجاج
مجوزین بقول عمر و انا انهی عنهما بر عدم نسخ حکم متعه در زمان جناب
رسالت مآب چنانچه در ماسبق هم گذشته نوشته و الحجة
التی تمسک بها عمران بن الحصین حیث قال ان الله
انزل فی المتعة ایة و ما نسخها و امرنا بها رسول الله و تمتعنا بها و مات و لم ینهانا عنها ثم قال رجل برایه
ما شاء یرید ان عمر نهی عنها انتهی یعنی همین دلیل متمسک
شده عمران بن الحصین و گفته که حق تعالی آیه متعه را نازل فرمود و نهی
نکرد ازان بعد ازان گفت مردی برای خود انچه خواست یعنی عمر منع
کرد ازان و همین مضمون نیشاپوری در تفسیر خود نوشته و معلوم است
که عمران از جمله صحابه و اعظم رواة صحاح ایشان است پس متفوه
شدن ناصب بانکه روایت متعه از صحابه محض افترا است از حلیه
صدق و راستی معرا اما انچه فرمود که اگرچه در تفاسیر غیر معتبره اهل سنت
نیز نقل کنند نهایت عجیب و غریب است زیرا که بر کاه ماند

نقل

تفسیر ثعلبی و نیشابوری و کشاف و بیضاوی غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر
معتبر را از کجا خواهند آورد که اعتماد بران در تفسیر کلام ملک علام
نمایند و این در حقیقت تنقیص تفاسیر مذهب خود و علمای آن است که پیش
دانشمندان بغایت قبیح و مستهجن است قوله زیرا که خلاف نظم
قرآنی است الخ اقول عجب است که فاضل ناصب با این فضیلتکه دارد
نظم قرآنی را بداند و صحابه پیغمبر مثل عبد الله بن عباس و عمران بن
الحصین و ابن مسعود انرا نفهمند و مفسران اهل سنت مانند فخر رازی
و نیشابوری و سیوطی و امام زاهدی که سابقا کلام ایشان مذکور گردید
ازان خبر نداشته باشند ان هذا لشیء عجاب علاوه آنکه
چون ناظم نظم قرآنی خلیفه ثالث اند احتجاج بان بر شیعه آن است
نمی تواند شد مع هذا با اعتراف علمای اهل سنت در صورت دلالت
کریمه بر جواز متعه خللی در نظم آن واقع نمی‌شود و فخر رازی از ابو بکر
رازی نقل کرده که او در مقام استدلال بر اینکه مراد از کریمه
بیان حکم نکاح دایمی است نه متعه سه وجه ذکر کرده اولی آنکه چون اول
ذکر محرمات واقع شده که نکاح بآنها حرام است پس فرمود حرمت
علیکم امهاتکم بعد ازان فرمود و احل لکم ما وراء ذلکم
پس مراد از تحلیل در اینجا همان باشد که در تحریم بوده یعنی تحلیل

نکاح نه متعه بعد ازان محرر اے خود لتضعیف این دلیل نموده گفته که حق تعالی
در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زنان را که وطی انها بر آدمی حرام است
پس فرموده احل لکم ما وراء ذالکم پس مراد از تحلیل در این آیه
بیان یعنی ماسوای این اصناف بر شما حلال کرده شد وطی کردن با انها
وکدام فساد وخلل واقع میشود در نظم قرآنی این کلام انتهی بلکه میگوئیم که اگر محمول
باشد بر حکم نکاح لازم آید وقوع تکرار در بیان حکم نکاح در یک سوره چه
در اول آن حق تعالی فرموده فانکحوا ما طاب لکم من النساء الایه بعد
ازان فرموده واتوا النساء صدقاتهن نحلة پس حمل این آیه بر متعه
اولی باشد از حمل آن بر دوام نکاح للزوم التکرار والتاسیس
اولی من التاکید واین وجه را فخر رازی از قبیل شیعان ذکر
کرده وجواب ازان نتوانسته که بدهد یعنی موافق نظم آیات سابقه هم حمل
آن بر متعه متعین است **قوله** پس تحلیل فروج الی قوله سوداے قوله
نفث است اقول مدخول است بانکه بنابر زعم فاسدش لازم می آید اقول
که اگر کسی کنیزی بدیگری هبه نماید وبخشد وطی نمودن با آن کنیز حرام بوده
زیرا که آن سوداے نفث است وابتغا بمال در انجا بعمل نیامده حال آنکه
باتفاق اهل اسلام جایز است پس در حقیقت مطلوب آن بر هم
ساختن اهل اسلام است ودر بروغ تشنیع بر شیعیان کار خود میکنند بلکه کلمه سوداے

نفث دروغ

مفتی ترکهم در این مقام بر زبان آوردن سوء ادب بجناب رسالتمآب واین امر
اگرچه بکلمه تشنیع وان الرجل غلب علیه الوجع که از پیران ایشان سر زده
بعید نیست لکن شاید اهل سنت هم باساءت ادب ایشان چه در
حق آنحضرت راضی نباشند بالجمله بیضاوی وصاحب مدارک وصاحب کشاف
در ذیل تفسیر کریمه وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی الآیة
تصریح نموده اند باینکه از خصایص آنجناب بوده که اگر زنی خود را بآنحضرت
هبه نماید وببخشد بدون مهر بر آنحضرت حلال باشد ونقل نموده اندکه
از همین قسم بوده اند میمونه بنت حارث وزینب بنت خزیمه وام
شریک دختر جابر وخوله بنت حکیم پس بنا بر زعم فاسد ناصبیه مذکور
لازم می آید که آنحضرت امر سودای مفتی بعمل آورده باشند طرفه تر آنکه
در فتاوی [illegible] علی ما نقل بعض الثقات نوشته رجل غاب عن امرأة
عشر سنین فتزوجت باخر وکانت المرأة تلد کل سنة ولدا
فالاولاد للزوج الاول عند ابی حنیفه وعلیه الفتوی انتهی یعنی اگر
مردی غایب شود از زن خود به سفری رود تا مدت ده سال پس آن زن
بدیگری نکاح کند وهر سال فرزندی بزاید پس همه این اولاد که بهم رسیده اولاد
شوهر اول اند که غایب شده نزد ابو حنیفه وبر همین است فتوای سبحان الله
شاه صاحب این سودای مفتی خود را چرا فراموش کردند که بر دیگران زبان طعن

ملام دراز میکنند علاوه آنکه عطا ابن ابی رباح که از جمله تابعین مجوز بوده و ابو حنیفه
کوفی در حق او کلمه ما رایت فیمن لقیت افضل من عطا ابن رباح
فرموده چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکواة گفته قایل بجواز
تحلیل بود و ابن خلکان میگوید که نقل اصحابنا عن مذهبه انه
کان یری وطی الجواری باذن اربابهن و از ابو الفرج نجا
نقل کرده ان عطا کان یبعث بجواریه الی اضیافه حاصل
این هردو عبارت آنکه اصحاب ما نقل کرده اند که مذهب عطا جواز تحلیل
بوده و ابو الفرج گوید که عطا کنیزان خود را به مهمانان عطا میکرد و جهت وطی
میفرستاد سبحان الله اینست حال پیشوایان ایشان. قوله باز فرموده
محصنین غیر مسافحین الخ اقول ایضا و گفته الاحصان العفاف
والسفاح الزنا و قریب منه فی الکشاف و معلوم که عفاف بلا شبهه در متعه
متحقق می تواند شد چنانچه در نکاح بلا تفاوت فی والالف و این کلام ناصب
نیز ماخوذ است از کلام ابو بکر رازی چه او در وجه ثانی از وجوه ثلثه که
سابق بان اشاره شده گفته که حق تعالی لفظ محصنین فرموده و احصان
متحقق نمیشود مگر در نکاح صحیح دایمی و در وجه ثالث گفته که او سبحانه زنا را
سفاح نامیده در قول خود غیر مسافحین باین جهت که مقصود از زنا مجرد ریختن
آب است و همین در متعه متحقق پس سفاح بوده باشد فخر رازی که امام اهلسنت است

محمد رازی

خود ظن تو زود بضعف نموده در تزییف این هر دو وجهه گفته که آنچه نوشته که
احصان متحقق نمیشود مگر در نکاح پس دعوی بلا دلیل است اما آنچه گفته که
متعه سفاح است پس میگویم که اطلاق سفاح بر زنا نمیشود مگر ازینجهته که مقصود
ازان مجرد ریختن آبست و در متعه چنین نیست زیرا که مقصود ازان ریختن آب
بطریق مشروعیست که از جانب خدا اذن بان وارد شده پس اگر گویید
که متعه حرام است خواهیم گفت که این اول بحث است و ما این را مسلم نمیداریم
پس واضح گردید که کلام ابوبکر رازی مدخول و ضعیف است انتهی محصل ترجمه و بر
عاقل منصف پوشیده نیست که چون کلام ناصبی درین مقام ماخوذ از کلام همین
ابوبکر است فخر رازی اعتراف بضعف آن نموده و بمقتضای الحق یعلو ولا
یعلی کلمه حق بر زبانش جاری شد پس ما را حاجت توهین و تضعیف آن
نماند و کفی الله المؤمنین القتال طرفه تر آنکه در باب مطاعن نوشته که مراد
از احصان درین آیه همان احصانست که موجب رجم میشود بر زانی
محصن و در اینجا بمعنی نوشته که محافظت کردن زنان تا بدیگری ربط نکنند
پس معلوم نیست که ازین هر دو کلام کدام راست است نزد او و کدام دروغ
و لو تنزلنا عن ذلک پس میگویم که این معنی در متعه هم متحقق است چه محافظت
زن از اجنبی چنانچه در نکاح واجبست همچنین در متعه و عده نیز در هر دو واجبست
قوله زن متعه را همین معمول است که هر ماه با یاری و هر سال در کناری اقول در

حقیقة این کلمه سوء ادب در حق سایر صحابه که در زمان جناب رسالتمآب متعه کرده بودند

و در صحاح ایشان موجود است جاری است و دانستی که جابر ابن عبد الله

و عبد الله بن عمر و عمران بن الحصین رضی الله عنهم قایل ببقای حل متعه بوده اند

پس این بی ادبی گویا در حق ایشان نموده و چون بنا بر روایت طبری

سنی اسما دختر ابو بکر زن زبیر متعه کرده بود پس میباید که در حق دختر خلیفه

خود نعوذ بالله منها بگوید که هر ماه با یاری و هر سال در کناری بالجمله جای

تعجب است ازین طایفه که نسبت به در حق زوجه زبیر که او را از عشره مبشره می شمارند

با وجود آنکه او دختر خلیفه ایشان بود چنین قذف محصنه بعمل آورند و قوله و این

آیه را از ماقبل خود قطع کردن الخ اگر چه این عبارت در عرف عجمیت مکذب

اقوال مفسران و صحابه است که اعتراف بدلالت آیه بر حل متعه نموده اند

چنانچه در ماسبق بتفصیل واضح گردیده اما مقصد عربیت خلیفه ثالث است

که حکم بلحن و غلط بودن قول حق تعالی ان هذان لساحران فرمودند

کما نقل عنه الثعلبی فی تفسیره و همچنین مقصد عربیت امام اعظم اهل سنت است

چنانچه ابن خلکان تصریح نموده باینکه ابو حنیفه عیب کرده بود بقلب عجب است

تا اینکه میگفت که قصاص واجب نیست و تفصیل کردن بمثقل ند

قال ولو قتله باباقبیس و صحیح بابی قبیس است بالجمله قوله

واحل لکم ما وراء ذالکم الآیه بظاهر متناول است مطلق

نکاح را مقابل نکاح دوام از حرایر و اما است پس حق سبحانه تعالی تخصیص
قسمی از نکاح مطلق را که متعه باشد نموده می فرماید فما استمتعتم الخ
و این جاری است مجرای قول قایل قد حرم الله علیکم النساء
باعیانهن و احل لکم ما عداهن فان استمتعتم منهن
فالحکم فیه کذا فان نکحت نکاح الدوام فالحکم فیه کیت و کیت
و چون ذکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این آیت فرموده بود در اینجا
اقتصار بر بیان حکم متعه فرمود و ایراد فا در مقام تفصیل بعد اجمال شایع
است در کلام عرب این وجه مستفاد از کلام جناب شیخ سدید مفید طاب
ثراه است و شکی نیست که درین صورت مطلقا مخالفت عربیت
و قطع کلام ملک علام از ما سبق لازم نمی آید و احتمال دیگر نیز در آیه
ممکن میتواند شد و آن اینست که مراد از ان تبتغوا باموالکم نیز ابتغا
بمال در صورت متعه باشد و بس و درین صورت ربط فا بماسبق
اولی درست خواهد گردید و قطع ملحق از ماسبق لازم نخواهد آمد و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم قوله پس اول در صحت
این روایت حرف است الخ اقول دانستی که قرائت الی اجل
مسمی را لبغوی و زمخشری و غیره از ابن عباس روایت کرده اند و
نیشاپوری و فخر رازی از ابی بن کعب و هم از ابن عباس آورده

اقول

و حاکم در مستدرک بعد نقل آن گفته و هذا حدیث صحیح و علی شرط مسلم
پس انکار این روایت ناشی از کمال سفاهت است و این کتب معتمده را
غیر معتمد نامیدن از دست خود بر پای خود تیشه زدن است قوله و دیم اگر
اگر روایت ثابت شود الخ منسوخیت این قراءت ممنوع است
و دعوی ان تحکم بحت است و از عدم ثبت آن در مصحف عثمان
نسخ آن لازم نمی آید و آنچه در آخر آن کلام حکم به شذوذ این قراءت نموده
پس بر تقدیر تسلیم مطلوبش ثابت نمیشود مگر بعد ثبوت عدم حجیت
قراءت شاذه و آن مخالف مذهب امام اوست و ظاهرا تا حال
فاضل معاصر را از مذهب خود هم اطلاع کما ینبغی حاصل نیست چه حامی
مذهب خصم او ملا محب الله بهاری در مسلم و شارح ان مولوی عبد العلی
گفته که القراءات الشاذة وهي ما عدا العشرة الذي
نقله عن الرسول من لا يبلغ حد التواتر وان اشتهر
عنهم في القرن الثاني وهو المراد ههنا وقد تطلق
على ما نقل باخبار واحد عن واحد حجة ظنية عند نا
واجب العمل دون العلم خلافا للشافعي وعلى ما حكى
امام الحرمين وجزم به ابن الحاجب مما اوجب التتابع في صيام
كفارة اليمين

فم

کفارة الیمین لقراءة ابن مسعود فصیام ثلثة ایام متتابعات
وذکر الرافعی من کبار اصحابه والقاضی ابو الطیب والقاضی
حسین ان من هبه العمل به کخبر الواحد وصححه السبکی
فی جمع الجوامع وشرح المختصر وقد اجمع الصحابة علی
قطع یمین السارق لقراءة ابن مسعود مع انها من الشواذ
کذا فی الاتقان انتهی خلاصه آن اینکه قرارت شاذه یعنی ماعدای
قرارت عشره نزد حنیفه حجت و واجب العمل است اگرچه بقید علم نیست
وشافعی در آن اختلاف کرده والوحنیفه بنا بر قرارت ابن مسعود که فصیام
ثلثة ایام متتابعات باشد تتابع را واجب دانسته در کفاره یمین
ورافعی وقاضی ابو طیب و قاضی حسین گفته اند که مذهب او عمل بان
قرارت شاذه است و تصحیح آن کرده سبکی در جمع الجوامع و شرح
مختصر واجماع نموده اند صحابه بر قطع یمین سارق بنا بر قرارت ابن مسعود
وان قرارت شاذه است قوله ۳۰ ثم انکر الخ انحرف از قسم مهملات
که محصلی ندارد چه تعلق الی اجل مسمی با ستمتاع نه بعقد که با آن تشفکوه
کن غیر محصل المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استمتاع
متعه کردن است بنا بر آنچه در علم اصول فقه مبین از ثبوت حقایق
شرعیه کما هو مختار اکثر المحققین و بر همین مذهب است اکثر علمای

قوله ثم

فریقین در باب استدلال بآیات و روایات دیم موید اراده همین معنی شرعی است
آنکه شارع در آیه کریمه مطلق استمتاع را سبب لزوم اجر کرد این معنی
لغوی علی اطلاقه سبب لزوم تمام مهر نمی تواند شد پس لابد که از لفظ استمتاع
معنی شرعی آن که عبارت از نفس عقد است اراده فرموده باشد
واما اراده وطی مخصوصه از لفظ تمتع چنانچه ظاهر صاحب ازین خود دریافته شنیده اند
پس نه معنی لغوی تمتع است و نه شرعی آن پس لامحاله اراده آن صورتی نتوانسته باشد
واذا عرفت ذلک پس میگوئیم که در صورت تعلق الی اجل مسمی بلفظ استمتعتم
و بالتعلق آن بعقد یکی است و فرقی ندارد کما لا یخفی خواه مراد از آن معنی
لغوی باشد پس مطلوب ما نیز ثابت است چه تحدید و تعیین مدت
انتفاع در نکاح دائمی معنی ندارد و مراد از آن نیز اشاره به سوی نکاح متعه
خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع از زنان
منکوحه تا مدت معین الخ کلامی است که احدی از عقلا فضلا عن العلما
بان متفوه نمیتواند شد چه وجوب ادای نصف مهر بمجرد عقد و تمام آن
بعد دخول واجب است و تعین مدت در انجا معنی ندارد مگر اینکه از غایت بلکه
جمود فهم معنی مدت دخول را اجل مسمی قرار داده باشند باز هم تعیین
مدت آن بی‌معنی است **قوله** واگر الی اجل مسمی قید عقد باشد
اقول تا حال جناب سائل را از مذهب شیعیان هم اطلاع دست نداده اقول

که از

عجب است که با ادعای خرق عادات و کرامات معتقدان هم کشف بر ایشان نشده که
مذهب خصم را بدانند بالجمله نزد شیعیان ایقاع عقد الی مدت العمر یا
ابدا چون خالی از تعیین مدت است جایز و درست نیست پس این افترا و بهتان
در حقیقت کشف عورات مفترین می‌نماید طرفه‌تر اینکه بمجرد اسناد جواز
آن بطرف شیعیان اکتفا ننموده ادعای اجماع شیعه هم بر جواز آن فرموده اند
و از اینجا صدق حدیث مسلم که متضمن لفظ کافه یا غادر است واضح و لایح
قوله میشود قوله و اسنادا این ایضا الخ اقول مدفوع است بچند وجه اول آنکه
اصناف نکاح بر سه قسم اند نکاح دایمی با محصنات و حرایر و نکاح
منقطعه که متعه باشد و نکاح دایمی با اماء و جواری و حق سبحانه و تعالی بیان صنف
اول در اول سوره فرموده بقوله فانکحوا ما طاب لکم من النساء
والآیه بعد از آن بفاصله یسیر نکاح منقطعه را که قسم ثانی باشد ذکر
فرموده بقوله فما استمتعتم به منهن فآتوهن الآیه بعد از آن
ثالث را که نکاح جواری و اماء باشد مذکور ساخته و این کلام چنانچه می‌بینی مربوط
منسق و منتظم است پس توهم عدم ارتباط و التیام در چنین کلام
که از ابتدا تا انتها بکمال انتظام مرتب بجودت و وثاقت نظام متصف است
ناشی از کمال نافهمی است دویم آنکه لانسلم که نظم آیات در هر جا از آیات
قرآنی بنا بر ترتیب عثمان متحقق باشد بمعنی که جمیع آیاتیکه در حکمی از احکام

وارد شده باشد علی التوالی بلافاصله حکمی دیگر در قران یافته شود زیرا که
بر متتبع مخفی و پوشیده نیست که اکثر آیات در اکثر مقامات قران مجید
باین اتساق و انتظام یافته نمیشود آیا نمی بینی که در ما نحن فیه در عقیب
آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم فرایض فرموده لقوله یوصیکم الله
فی اولادکم و سیاق و سباق آن هر دو در بیان نکاح است و معلوم
که مناسبت و ارتباط عقد متعه با نکاح دایمی بمراتب زیاده تر است از ارتباط
میراث بنکاح کما لایخفی سیوم انکه چون این نظم قرانی عثمان است بر شیعیان
احتجاج بآن نشاید و اگر اراده متعه از آیه فما استمتعتم موجب عدم
بقای نظم و باعث تحریف کلام الهی باشد لازم آید که بسبب ادخال
آیات میراث در ضمن آیات نکاح اسناد تحریف قران بسوی عثمان
نماید علاوه انکه اراده متعه از آیه مذکوره مختص بشیعیان نیست چه دانستی که عمران
بن حصین و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحابه و مفسرین درین تفسیر
که بزعم ناصب تحریف کلام الله است با شیعیان شریک اند بلکه این مصنف متعصب
و شناعت عاید میشود بطرف جمیع صحابه چه کسانیکه بزعم ناصب معترف بدلالت
آیه بر حل متعه بودند چرا باین وجه لزوم تحریف در قران مجید متمسک شده
اصحابی را که بزعم دلالت ان بر حل متعه داشتند متنبه و آگاه نکردند
تا انها ازین ضلالت و جهالت باز می آمدند پس در سکوت و عدم انکار

آن

لیکن نسبت بطرف منکرین متعه هم رجوع می‌نمایند چه اینها دیده و دانسته دیگران را
نیز از ورطه ضلالت نجات نه بخشیدند و یا اصلا برین دقیقه سنجیده که نسخ آیت
متعه البعض اسی نه بان منفوه گشته متفطن نشده بودند قوله بلکه اگر کسی
در سیاق این آیت تامل کند الخ اقول مردود است اما اولا پس ازینجهت که این
کلام ناشی از عدم تامل در رجوع بتفاسیر مذهب خودش هست چه فخر رازی
در تفسیر کبیر از جمله اقوال مفسرین سه وجه را نقل کرده یکی انکه مراد ازین
آیه اینست که هر که استطاعت نداشته باشد که نکاح حره نماید بسبب فقدان مال
و تنگدستی که قدرت بر مهر و انفاق حره نداشته باشد پس برای او نکاح
جواری جایز است دوم انکه مراد اینست که کسیکه قدرت نداشته باشد
بر وطی حرایر یعنی زن آزاده در حباله نکاح او نباشد پس او را نکاح اما
جایز است و این موافق مذهب ابو حنیفه است چه نزد او کسیکه با زن
آزاد نکاح کرده باشد برای او نکاح کنیز جایز نیست سیوم انکه بعضی مفسرین
گفته اند که مراد اینست که هرگاه کسی بر کنیزی فریفته و عاشق شود و ممکن
نباشد او را اکتفا کردن بزن آزاد بسبب تعلق او با کنیز پس درین صورت
او را جایز است تزویج کردن با آن کنیز انتهی محصله و صاحب کشاف نیز
تصریح کرده باینکه نکاح جواری نزد شافعی مشروط است بعدم سعت
و استطاعت و اما نزد ابو حنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب

قوله

بجواز نکاح نمودن با کنیز و او تفسیر نموده آیهٔ کریمه را باینکه هر گاه کسی که زن
آزاد در حباله او نباشد نکاح با کنیز می تواند کرد و مراد از نکاح در آیه وطی است انتهی
ملخصه پس بنا برین میگوئیم که انچه ناصب ذکر ساخته مبنی بر مذهب شافعی است
و چون دانسته که مطلوب او ازان حاصل میشود همان را ذکر ساخته
و مذهب امام اعظم خود را پس پشت انداخته و معلوم است که
در صورت اراده وطی حره از نکاح و ممکن بودن آن از استطاعت
و طول است بینت در اینکه آیه کریمه شامل منکوحه و متمتع بها هر دو خواهد بود
و اصحاب ما رضوان الله علیهم تصریح نموده اند بحرمت نکاح و تمتع با کنیز
در صورتیکه حره در تحت او باشد مگر باجازت حره خواه منکوحه باشد
و خواه متمتع بها کما هو ظاهر کلام الاصحاب بل صرح بعضهم پس شبهه
ناصب مندفع شد و همچنین کلام ما جاری است بنا بر تفسیر اخیر و معلوم است
که از آیه کریمه مستفاد میشود که نکاح حره موقوف بر سعت و غناست
و نکاح امه بر عدم وسعت و مکنت و معلوم است که این حکم باطلاقه
و عمومه صحیح نمیتواند شد چه اقل مهر بنا بر مذهب ابو حنیفه ده درهم است
و آن بحساب هندوستان تقریبا بقدر دو روپیه و کسری زیاده میشود و بنا بر
مذهب شافعی اقل مهر انست که صلاحیت آن داشته باشد که ثمن مبیعی
تواند شد و آن بر یک فلوس هم صادق میشود پس زیادتی مهر حره بر مهر

امه کلیه نمیتواند

او اجحاف ...

اما ارکلیه نتواند شد پس لابد که کریمه مذکوره محمول بر اعم اغلب باشد بحسب مجاری
عادات که زیادتی مهر حره بر مهر امه باشد و برین تقدیر نتوان گفت که مهر متمتع بها هم
درصورتیکه تا مدت ممتد و زمان متعدد به متعه باو بعمل اید زیاده می باشد عادةً از مهر
اما خصوصا نظر باینکه اخراجات نفقه وغیره بر عهده انزن خواهد بود و هم می باید
که بعد انقضای اجل عده بگیرد و در مدت عده طعام و کسوت وغیره نیز بر ذمه خود وی
هست پس درینصورت غالبا مهر مثلش زاید بر مهر کنیز بوده باشد و از اینجا ظاهر گردید
که عدم لزوم انطباق متمتع بها موجب این نمیشود که سعت و طول درباره متمتع بها
ضرور نباشد بخصوص هرگاه حیثیت که چون متکفل نفقه خود است مهر مثلش زاید بوده باشد
وان مستوعب طول است بخلاف جاریه که نفقه اش غالبا بر ذمه مالکش
می باشد علاوه انکه بر تقدیر تسلیم مساوات مهر امه و مهر متمتع بها میگوییم که عدم
طول اعم است از انکه بسبب فقدان مال و سعت باشد و اینکه بسبب عدم وجدان
و عدم تیسر حره بوده باشد چه درصورتیکه شخصی استطاعت نکاح حره بحسب سعت و غنا
داشته باشد لکن تمکن از وطی حره بسبب عدم متیسران نداشته باشد داخل در حکم
آیه مذکوره خواهد بود و نکاح کنیز براو حلال و مباح است پس براین تقدیر می تواند شد
که مراد از کریمه چنین باشد که هرگاه سعت و مال انقدر نداشته باشند که زن حره را در حباله
نکاح دایمی خود توانند آورد و با اینکه زن حره بتمتع و نکاح هر دو میسر نیاید و سوانح
ازان هر دو عقد داشته باشد پس نکاح دایمی با کنیزان می توانند کرد و درینصورت

چنانچه می‌بینی خللی رفع دی در معنی آیه لازم نمیشود کما لا یخفی و اما ثانیاً پس مسکوتٌ
که محتمل است مراد از آیه این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و متعه باحرار نداشته باشید
نکاح و متعه با جواری میتوانید کرد و معلوم است که چنانچه مهر حره منکوحه غالباً زاید میباشد
بر مهر جاریه منکوحه همچنین مهر حره متمتع بها بر مهر جاریه متمتع بها و اطلاق نکاح بر هر دو
قسم میشود چنانچه در فایده آینده که مشتمل است بر تحقیق اینکه زن متعه از جمله
ازواج است واضح خواهد گردید و درین صورت نظم کلام نیز بر وجه اتم حاصل
میشود فتامل و اما ثالثاً پس بر تقدیر آنکه مراد از آیه همین معنی بوده باشد که هرگاه
استطاعت نکاح دوامی نداشته باشید پس نکاح با جواری نمائید انحصار جواز
در نکاح جواری از کجا معلوم میشود و محتمل که مراد این باشد که در صورت عدم استطاعت
آن نکاح جواری و متعه هر دو میتوان کرد چون در آیه سابق بیان متعه شده بود
بود و جواز آن در صورت طول و عدم آن نیز بوده درین آیه اقتصار بر ذکر نکاح
اماء که مختص بعدم طول بوده فرموده و اثبات شیء مقتضی نفی ما عدای آن نیست
چنانچه در کریمه من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر نزد ابوحنیفه
و اتباع او که افطار مریض و مسافر بر سبیل عزیمت نمیدانند بلکه از قبیل رخصت
می‌انگارند انحصار در قضای صوم نمیتوانید شد فایده در بیان اینکه آیه کریمه فایده ثامنه
والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین ناسخ آیه

متعه نمیتواند

متعه نمی تواند شد و هیچ وجه منافات بجواز متعه ندارد و بدانکه اکثر علمای اهل خلاف استدلال نموده اند باین آیه بر حرمت متعه و علمای کرام ما رضوان ازان اجوبه شافیه وافیه بحیز تحریر آورده اند و ما در نیمقام اکتفا می نمایم بذکر کلام شاه عبد العزیز دهلوی که بالفعل در هندوستان در میان سنیان علم اشتهار برداشته و قبل از ذکر کلامش بنقل کلام خواجه نصر الله کابلی می پردازیم تا سرقه صاحب ازان ظاهر شود خواجه مذبور در صواقع محرقه در باب ابطال متعه بعد کلامی که ما نحن فیه تعلقی ندارد چنین گفته لان الله تعالی لم یحل للرجال من النساء الا الزوجة والسریة فقال عز من قایل فی موضعین من کتابه الکریم والحافظون لفروجهم الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم وهو ناص علی حرمة المتعة لانها لیست من الازواج لما رواه ابو بصیر فی الصحیح عن الصادق انه سئل عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین ولانتفاء احکام الزوجیة من العدة والایلاء والظهار والاحصان واللعان والارث ولا یملک عین ولان الاستمتاع بالنساء انما یحل اذا صار المتزوج محصنا بقوله عزت کلمته والمحصنات المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا

بعد دادر سرقه

اوتوا الکتاب من قبلکم و اذا آتیتموهن اجورهن محصنین
غیر مسافحین قوله و احل لکم ما وراء ذالکم ان تبتغوا با
موالکم محصنین غیر مسافحین و المتمتع لیس بمحصنین
انتهی شاه عبد العزیز دهلوی بر وفق عادت مستمره خود سرقه مضامین از
صواقع نصر الله کابلی نموده در تحفه اش میگوید و اظهار کمالات خود می نماید
وجه قسم زن متعه را در زوجه داخل نتوان کرد حال ائمه احکام زوجه از عده
و طلاق و ایلا و ظهار و حصول احصان بر وطی او و امکان لعان و وارث همه
منتفی است نزد خود ایشان نیز و اذا ثبت الشی ثبت لوازمه قاعده
و بدیهی است و قد روی ابو البصیر عن الصادق انه سئل عن المتعة
اهی من الاربع فقال لا و لا من السبعین و این روایت
دلیلی صریح است بر انکه زن متعه زوجه نیست و الا در اربع محسوب شدی دلیل
و در قرآن مجید هرچه تحلیل استمتاع بزنان وارد شده مقید باحصان و عدم
سفاح است قوله تعالی و احل لکم ما وراء ذالکم ان تبتغوا باموالکم
محصنین غیر مسافحین و در زن متعه بالبداهة احصان حاصل نیست
و لهذا شیعه نیز او را سبب احصان نمی شمارند و حد رجم بر متمتع غیر ناکح جاری متمتع
نمیکنند و مسافح بودن متمتع هم بدیهی است که غرض او ریختن آب و تخلیه
اوعیه منی است نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذالک انتهی

کلام

کلامه و کلاهما نهی علیهما و این کلام چنانچه می‌بینی ماخوذ و مسروق از کلام صواعق
که بدون اشعار بنقل مذکور نموده و کمال بی انصافی است که کسی کلام دیگری را
نقل کند بدون اشعار بنقل آن و سند بطرف خود سازد تا نزد ناظرین که
بر حقیقت حال مطلع نباشند علم افتخار برافرازد اللهم الا ان یقال
این نظیر قول خلیفه ثانی انا احرمهما و انهی عنهما است چه بطور
جناب ایشان نیز بنا بر مزعوم اهلسنت و جماعت بیان نهی پیغمبر خدا از متعه بود
و بدون اشعار بنقل اسناد آن بطرف خود فرمودند و هرگاه این را
دانستی پس میگوییم این کلام مدخول است بچند وجه اما اول پس این کلام
متضمن قدح و ملام است در حق صحابه عظام و مفسرین اعلام و بیش
خصوصاً خلافت مآب فاروق اعظم سنیان چه اگر این آیه دلالت بر حرمت
متعه میداشت چرا جناب ایشان تصدیع و مشقت انا احرمهما بر خود گوارا
می‌فرمودند بلکه می‌بایست که بفرمایند ان الله حرمهما فی کتابه مگر اینکه
بگویند که خلیفه ثانی العیاذ بالله بمضمون آن جاهل بوده اند چنانچه از آیه تیمم و آیه
قنطار و غیر آن بجهل خود شان قایل شوند فلیختار و ایهما شاء و او سا
دانستی که عبد الله بن عباس و عمران بن حصین و جابر بن عبد الله انصاری
و ابو سعید خدری و دیگر صحابه قایل بحلیت متعه بوده اند و همچنان امام مالک سنیان
بنقل صاحب هدایه و شارح مقاصد و علمای عصر اکبر بادشاه و فیروز شاه بهمنی

جناب

اینها قایل بحلیت متعه بوده اند پس در حقیقت جواب این شبهه از جهت عدیده
این بزرگواران سیناست اما ثانیا پس این آیه در سوره مومنین و سوره
معارج واقع شده و آیه فما استمتعتم به منهن در سوره ن
و این سوره ن مدنیه است و سورتین مذکورتین مکیه پس آیه متعه متاخر
خواهد بود از آن و نسخ متقدم متاخر را معنی ندارد و کما لا یخفی اما ثالثا پس میگوییم
که متعه داخل این آیه است و متمتع بها از جمله ازواج است و جار الله زمخشری
در تفسیر کشاف حیث قال فی ذیل تفسیر الآیة المذکورة فان قلت هل
فیه دلیل علی تحریم المتعة قلت لا لان المنکوحة نکاح المتعة
من جملة الازواج اذا صح النکاح انتهی یعنی پس اگر بگوید که آیا
حرمت متعه ازین آیه مستفاد میشود خواهیم گفت که نه زیرا که زنیکه با او متعه
نموده باشند از جمله ازواج است بر تقدیریکه نکاح صحیح باشد پس منع کردن شمول
زوجیت متمتع بها ناشی از جهل بتفاسیر مذهب خود و محاورات
عرب است اما رابعا پس ازینجهه که اطلاق زوجه بر ما نحن فیه شرعا و لغة
مانعی ندارد چنانچه در حدیث منقول است از صحیح بخاری که سابق گذشت
بلفظ رخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل و در صحیح مسلم
ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل موجود است و از تاریخ طبری
هم سابق مذکور شد که تزوج زبیر اسماء بنکاح المتعة پس اطلاق

تزوج بر متعه وارد شده و محقق شیعه هم بان تصریح فرموده واگر زن متعه از زوجه
و ملک یمین خارج باشد پس متعه که بالاجماع در عهد پیغمبر خدا بعمل آمده و
مباح بود باید که خارج از زوجیه و ملک یمین باشد و داخل در قوله تعالی فاولئک
هم العادون صحابه رسولخدا باشند و دانستی که این آیه مقدم است
بر آیه متعه ~~مقدم است~~ و اما خامساً پس انچه از حدیث ابو بصیر ذکر کرده
مطلقا بمطلوب او ربطی ندارد چه حاصل آن اینست که انحصار زن متعه در
چهار بلکه در هفتاد هم نیست و هر قدر که آدم خواسته باشد از زنان متعه می تواند
کرد و این کلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیه ندارد مگر اینکه بگوید که انحصار
در اربع از لوازم زوجیت است پس قطع نظر از قصور تحریر او که در مقام
بکار برده چنانچه بر منصف لبیب پوشیده نیست نخواهد بود وارد میتود بر او اینکه نزد
کافه عقلا دعوی بلا بینه مسموع نیست پس اگر بهره از انصاف و بلدیتی از طریق استدلال
می داشت بایستی که اول بدلیل و برهان ثابت بکرد که انحصار در اربع از
لوازم زوجیت است و این از قوت او بیرون است بالجمله انحصار
در عدد مذکور مختص بنکاح دایمی است و در متعه شرط نیست و درین هنگام ایراد
او ساقط خواهد بود و اما سادساً پس انچه ذکر کرده که عده در زن متعه نمی باشد
کلامی است که بسبب جهل او بمذهب خصم خودش ناشی گشته چه عده در متعه
و نکاح دایمی هردو شرط است و اینمعنی اگرچه بر متتبع خبیر مستور و مخفی نخواهد بود لکن

خامساً

سادساً

بنابر مزید توضیح بذکر عبارت بعضی از کتب اکتفا میرود وقال المحقق فی الشرایع
الثامن اذا انقضی اجلها بعد الدخول فعدتها حیضتان
وقال الشهید فی اللمعة وعدتها حیضتان ولو استرابت
فخمسة واربعون یوما وتعتد من الوفاة لشهرین وخمسة
ایام ان کانت امة وبضعفها ان کانت حرة ولو کانت حاملا
فما بعد الاجلین انتهی پس واضح گردید که قول بعدم اشتراط عده کذبی است
صریح یا جهلی است فضیح پس کسیکه تا حال از مذهب خصم اطلاعی بهم نرسانیده
باشد چگونه نقض وابرام آن نماید این است حال علمای این فرقه تا بعوام ایشان چه رسد
اما سابعا پس آنچه درباب میراث وطلاق وغیره گفته جواب پس اینست که اگر این
امور از لوازم زوجیت دایمه هم نیست فضلا عن مطلق الزوجیة من حیث
هی هی چه معلوم است که میراث ساقط میشود بالکفر وقتل ورق پس زوجه
قاتله وکافره ومملوکه را میراث نمیرسد وهمچنین مرتده بغیر طلاق باین میشود واختصاص
بیش از دخول بزوجه با عدم تمکن از دخول ودر حال سفر وغیره ثابت نمیگردد وهمچنین
است حال انفاق وکسوت در فقهیات نوشته اند که ناشزه را انفاق
لازم نیست وعلی القیاس پس معلوم شد که این امور از عوارض معارف وشروط
بشروط زایده بر اصل زوجیت است ولو سلمنا ذالک پس مسلم نمیداریم
که از لوازم مطلق زوجیت است بلکه مختص است بزوجه دایمه فلا یجدیه نفعا

امة

خصوم

سابعا بنفسه

علاوه آنکه وقوع ظهار در متعه هم خلافی است شهیدین در لمعه و شرحیه و روضه بهیه نیز مانند
و یقع بهما ای الظهار علی اصح القولین لعموم الآیة فان المتمتع بها زوجة
انتهی موضع الحاجة و نیز سید مرتضی علم الهدی قایل بوقوع ایلا شده و شیخ مفید
و سید هر دو قایل بوقوع لعان هم شدند استنادا الی اللعان وجعلتها ای اللعان لعموم
قوله تعالی والذین یرمون ازواجهم الآیة اما ما الحال میگوییم که با وجود ادعای فضیلت
تا حال معنی احصان را که در آیه متعه در قول حق سبحانه تعالی محصنین واقع شده نفهمیده و گمان
برده که مراد از احصان همان است که موجب رجم میشود و این کمال نادانی است
چه مراد از احصان در این مقام عفاف است عجب است از خواجه سنی و نا انصاف که اول تفسیر
مذهب خود را هم ندیده اند و نه از عالمی معنی احصان را تحقیق کردند بالجمله چنانچه سابق مذکور شد
بالجمله چنانچه سابق مذکور شد بیضاوی در تفسیر آیه مذکوره نوشته الاحصان العفة
فانها تحصین النفس عن اللوم والعقاب انتهی و در کشاف است الاحصان
العفة و تحصین عن الوقوع فی الحرام انتهی و محصل آنچه فخر رازی در تفسیر کبیر
گفته این است که احصان در قرآن بچند وجوه آمده یکی حریت است چنانچه در قول
حق تعالی والذین یرمون المحصنات یعنی الحرایر و باز بفصل یسیر گفته دوم
بمعنی عفاف و آن در قول او سبحانه محصنات غیر مسافحات و قوله محصنین
غیر مسافحین و قوله احصنت فرجها است و سیوم بمعنی اسلام قوله فاذا
احصن ای اسلمن و چهارم بمعنی ذات البعل بودن است قوله والمحصنات

من النساء الا ما ملکت ایمانکم الخ و از اینجا جهل خواجه سنی و نشاء صاحب
تفاسیر علمای مذهب خود ظاهر و ماهر گردید که هر جا که در قران لفظ احصان دیده بر معنی
پاکی و عفت حمل کرده بالجمله احصان بمعنی عفت فیما نحن فیه متحقق و بان معنی که موجب
رجم است غیر لازم است مطلق زوجیت را و الا بدون تمکن دخول هم متحقق
نشود و لیس فلیس و اما تاسعاً پس آنچه گفته مسافح بودن متمتع هم بدیهی است
در جوابش میگوئیم که اگر مراد از سفاح مطلق ریختن آب است پس در نکاح دائمی
و ملک یمین هم متحقق است باید که همه سفاح باشد و هو خلاف الاجماع پس ایشان را
لازم است که از سفاح ریختن ماء الرجال را در بعضی موضع مخصوص استثنا
فرمایند و الا خیلی تضییق لازم خواهد آمد و اگر مراد ریختن آب بر خلاف شرع
است پس ظاهر است که در ما نحن فیه متحقق نیست بالجمله بیضاوی در تفسیر خویش
تصریح فرموده باینکه السفاح الزنا من السفح و هو صب الماء فانه الغرض
منه انتهی و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته الزنا سمی سفاحاً لانه لا مقصود فیه
الا سفح الماء و المتعة لیست کذالک فان المقصود منها سفح
الماء بطریق مشروع ما دون فیه الی آخر کلامه و چون ناصب صاحب
دعوی بدیهیت نموده اند لابد که فخر رازی و غیره علمای خود را سوفسطائی
قرار دهند یا در دعوی تحقق سفاح بسفاهت خود اعتراف نمایند اما عاشراً
آنچه گفته اند که هر جا در قران که تحلیل استمتاع بزنان وارد شده مقید باحصان

یک معنی

تاسعاً
نهم

عاشراً
دهم

وعدم سفاح است پس محتاج بدلیل است از کجا که احصان وعدم سفاح از شرط
بوده باشد واز مجرد معیت ذکری اشتراط آن ثابت نمیشود کما لا یخفی افلک اذا
عشرة کاملة وطرفه تر اینست که در باب فقهیات نوشته که فقهای شیعه نیز اعتراف
نموده اند که زوجیت درمیان مرد وزن از متعه بهم نمیرسد ودر کتاب اعتقادات
ابن بابویه صریح موجود است که اسباب حل المراة عندنا اربعة النکاح وملک
الیمین والمتعة والتحلیل انتهی واین کذبی ست فضیح وبهتانی ست
صریح چه سابقا دانستی که اطلاق نکاح وتزویج بر متعه بنابر اخبار صحاح وغیر صحاح
اهل سنت ثابت است وزمخشری اعتراف بآن نموده وصاحب هدایه علی ما سبق گفته نکاح
المتعة باطل الخ پس اطلاق نکاح بر متعه ثابت شد غایته الامر در کلام شیخ
صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده وقرینه تقابل متعه با آن صریح
است در آنکه مراد نکاح دایمی است حکایت شریفه [illegible] المقام ثقة
الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی اورده
سال ابو حنیفة ابا جعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال ما تقول
یا ابا جعفر فی المتعة أتزعم انها حلال قال نعم قال فما یمنعک
ان تأمر نساءک ان یستمتعن ویکسبن علیک فقال ابو جعفر لیس
کل الصناعات یرغب فیها وان کانت حلالا وللناس اقدار
ومراتب یرفعون اقدارهم ولکن یا ابا حنیفة ما تقول فی

النبيذ اتزعم انه حلال قال نعم فقال فما يمنعك ان تعقد نساءك في حوانيت بناذات فيكسبن عليك فقال ابو حنيفه واحدة بواحدة وسهمك انفذ ثم قال له يا ابا جعفر ان الاية التي في سال سايل اعني قوله تعالى الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذالك فاولئك هم العادون تنطق بتحريم المتعة والرواية عن النبي ص قد جاءت ينسخها فقال ابو جعفر يا ابا حنيفه ان سورة سال سايل مكية واية المتعة مدنية وروايتك شاذة ردية فقال ابو حنيفه واية الميراث تنطق بنسخ المتعة فقال له ابو جعفر قد ثبت النكاح لغير ميراث فقال ابو حنيفه من اين قلت ذلك فقال ابو جعفر لو ان رجلاً من المسلمين تزوج بامرءة من اهل الكتاب ثم توفي عنها ما تقول فيها قال لا ترث منه فقال قد ثبت النكاح لغير ميراث ثم افترقا قد تم الحكاية يعني ابو حنيفه پرسيد از ابو جعفر محمد بن النعمان معروف بصاحب طاق و مومن الطاق پس ابو حنيفه گفت چه ميگوي اي ابا جعفر در متعه زنان ايا گمان ميکني که آن حلال است پس ابو جعفر گفت بلي پس ابو حنيفه گفت ترا که چه چيز باز ميدارد از اينکه حکم کني زنان خود را تا متعها کنند و براي تو نفقه فراهم اورند پس ابو جعفر گفت که اين کلمه نيست که

در جواب ابو حنيفه

بر عي ان

و ازانکه هیچکس خرقه ها پسند و مرغوب فیه باشد اگرچه حلال و جایز باشد و برای شرف
و مراتب می باشد که ایشان انرا بلند میدارند یعنی مراتب هر شخص مختلف می باشد
و بسیار امور است که بمردم شریف نمیرسید کو در شرع حلال باشد لکن ای
ابوحنیفه تو چه میکوی درحق بوزه ایا کمان میکنی که آن حلال است ابوحنیفه
کفت بلی پس ابوجعفر با او کفت که چه چیز باز میدارد ترا ازینکه زنان خود را
درمیان دکانات بنشانی که بوزه را بفروشند و برای تو خرجی جمع آورند
پس ابوحنیفه کفت یکطعنه من زدم در بدل آن یکطعنه خوردم لکن تیر
تو زیاده تر امد پس ابوحنیفه کفت بدرستیکه آیتی که در سوره سایل است
یعنی قول حق تعالی که ترجمه اش اینست که نکاه میدارند فروج خود را مکر بر زنهای
خود یا بر انها که دستهای ایشان مالک ان است پس بدرستیکه مومنین
در نکاح انها محل ملامت نیستند پس کسیکه خواهش کند سوای انرا پس این
تجاوز کنندکان اند این آیه ناطق است بحرمت متعه و روایت نیز از حضرت
رسول خدا وارد ست در باب نسخ ایتیکه دلالت بر جواز متعه دارد پس
ابوجعفر کفت ای ابوحنیفه بدرستیکه سوره سایل در مکه معظمه نازل
شده و آیه متعه در مدینه طیبه و روایتیکه ذکر کردی مشاذ و نادر است پس ابوحنیفه
کفت آیه میراث نیز ناسخ آیه متعه است پس ابوجعفر کفت بدرستیکه
نکاح ثابت میشود بی میراث ابوحنیفه کفت از کجا کفتی ابوجعفر کفت اکر کسی

از مسلمین نکاح کنند بزنی از اهل کتاب بعد ازان بمیرد و توجه نیکوی در حق آن
ابو حنیفه گفت که آن زن وارث او نمیشود لیکن گفت بدرستیکه نکاح
در انجا ثابت شد نه میراث و همچنین در متعه هر زوجه میراث نبرد و بعد
ازان هر دو جدا شدند تمام شد حکایت فایده تاسعه در ذکر اخباریکه فایده تاسعه
اهل سنت بان متمسک شده اند در باب نسخ حکم جواز متعه و جواب ازان
بدانکه علمای سنیان تشبث نموده اند در باب نسخ باخبار عدیده و ازانجمله
است انچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده قال انما کانت
المتعة اول في الاسلام کان الرجل يقدم البلدة ليس له
بها معرفة فيتزوج المرأة بقدر ما يرى انه مقيم فيحفظ له
له متاعه و تصلح له شيئه حتى نزلت الا على ازواجهم
او ما ملكت ايمانهم وقد رواه السيوطي في تفسيره الدر
المنثور عن الطبراني والبيهقي في سننه عن ابن عباس
ايضا خلاصه اش انکه ابن عباس گفت که متعه در اول اسلام جایز بود
تا نزول آیه الا على ازواجهم و ازانجمله است انچه در صحیح بخاری
و مسلم از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده اند انه قال ان رسول الله
نهى عن نكاح المتعة وعن لحوم الحمر الاهلية زمن خيبر
و في تفسير الدر المنثور رواه مالک و عبد الرزاق و ابن ابي شيبه

و البخاري

والبخاری والمسلم والترمذی والنسائی وابن ماجه انتهی حاصلش
آنکه بهر جناب رسول خدا در جنگ خیبر منع فرمود از متعه و خوردن گوشت خر و از آنجمله است
آنچه مسلم در صحیح خود از سبره جهنی روایت کرده است غزونا مع النبی
یوم فتح مکة قال فاقمنا بها خمسة عشر یوما فاذن لنا رسول الله
فی متعة النساء ولم نخرج حتی نهانا عنها محصلش آنکه راوی در رکاب
سعادت انتساب جناب رسالتمآب بود در فتح مکه میگوید که ما در آنجا پانزده
روز اقامت کردیم پس ما را اجازت متعه نمودند و از آنجا بیرون نیامده بودیم که
باز ما را از آن نهی و منع فرمود و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم و در تفسیر در منثور
از سلمة بن الاکوع روایت کرده انه قال رخص رسول الله صلعم المتعة یوم
اوطاس ثلثا ثم نهی عنها یعنی آنحضرت اذن متعه داد بروز اوطاس
که جنگ طایف باشد تا سه روز باز نهی فرمود از آن و از آنجمله است آنچه ابوداود
و احمد از سبره روایت کرده ان رسول الله نهی عنها فی حجة الوداع
یعنی آنحضرت منع فرمود در حجة الوداع که آخر حج آنحضرت بوده هر گاه بر آنجمله
اطلاع یافتی پس میگوییم اول آنکه اخبار بر تقدیر صحت از جمله اخبار آحاد است
و اصل جواز متعه از کتاب الله و از اجماع محقق ثابت است و ظنی ناسخ قطعی نمیتواند
والاصل عدم النسخ فیبقی استصحابا الی ان یظهر الناسخ القطعی
ولیس فلیس و ثانیا آنکه این روایات مشتمل بر تناقض و تهافت و اضطراب

استصحابا

شدید است که عاقل را دران تماشا کردنیست ترمذی میگوید که در اول اسلام جایز بود و ابو داود
گوید که در حجة الوداع که آخر زمان انحضرت بوده منسوخ گشته و گاهی میگویند که
در جنگ خیبر منسوخ شد و چون دیدند که این همه درست نمیشود چه اذن انحضرت
در متعه بعد خیبر هم بود حدیثی دیگر از کیسه خود بر آوردند و گفتند که نسخ آن
در فتح مکه بود و چون این هم عاری از صحت بود اسناد آن بزور طایف
کردند باز ازینهم اعراض کرده در حجة الوداع گفتند بالجمله بتدریج اندک اندک
در زمان نسخ می افزودند تا اینکه طفره کرده نوبت بزمان خلیفه ثانی رسانیدند
و از ان روز نسخ بمرکز قرار یافت علمای اهلسنت در جمع این اخبار دست و پا
بسیار زدند ولکن ولن یصلح العطار ما افسد الدهر بعضی گویند
که مراد از فتح مکه همان جنگ اوطاس است که بجهة قرب زمان اطلاق
اوطاس بر آن نموده شد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید
متعه مباح بود در اسلام در غزوه خیبر پس حرام گردانیده شد درین غزوه
و بعد از ان مباح گردانیده شد در فتح مکه مراد یوم اوطاس است و تسمیه بدین
کرده شد بان از جهت قرب و اتصال او بدان بعد از ان حرام گردانیده
بعد از سه روز تحریم موبد انتهی کلامه بلفظه و این تاویل بارد قطع نظر از انکه
هذیان است چه اطلاق اوطاس بر فتح مکه نهایت مستبعد باز هم حسم ماده
اضطراب نمیکند چه ترمذی جواز انرا مختص باول اسلام کرده بود و اوطاس و غیره

در اواخر آن بوده ونیز تحریم موید بعد اوطاس منافی روایت ابوداود و احمد است
که نهی از آن در حجة الوداع واقع گشته اند و آن متاخر است از اوطاس پس همان
اشکال در کار است و فخر رازی در تفسیر کبیر چنین نوشته اکثر الروایات
ان النبی نهی عن المتعة وعن لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر واکثر
الروایات انه اباح المتعة فی حجة الوداع وفی یوم الفتح وهذان
یومان متاخران عن یوم خیبر لکن الناسخ وذلک یدل علی
فساد ما روی انه نسخ المتعة یوم خیبر لان الناسخ یمتنع تقدمه
علی المنسوخ انتهی و درین کلام تنصیص است بر تکذیب ترمذی و غیره صحاح
خود لله الحمد پس او مصداق یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین
گردیده و برخی در صدد جمع این روایات شده گفته اند که چند بار مباح شده و باز
منسوخ گردیده لیکن نیشاپوری در تفسیر خود انصاف نموده بتضعیف آن پرداخته
و گفته قول من قال انه حصل التحلیل مرارا والنسخ مرارا ضعیف
لم یقل به احد من المعتبرین الا الذین ارادوا ازالة
التناقض عن الروایات یعنی قول کسی که گفته است که اباحت متعه و نسخ
آن چند بار متحقق شده ضعیف است و هیچ یک از معتبرین بآن قایل نشده مگر
کسانیکه خواسته اند که تناقض را از روایات مذکوره دفع نمایند انتهی و
ثالثا این روایات بر تقدیر صحت و حجیت معارضه اخبار متقدمه داله بر عدم نسخ

یدلّ

ثالثا
بعموم

و تحریم عمر انرا که از صحاح و غیره از کتب معتبره سنیان بمعرض ارقام آمد
نمیتواند کرد زیرا که احادیث تحریم مثل قوله وانا احرمهما وانهی عنهما
و حدیث عبد الله بن عمر و عمران بن الحصین و جابر بن عبد الله
الانصاری و ابن مسعود و سایر اخبار یکه در فایده ثالثه از کتب معتده
سنیان منقول شده ارجح و اقوی و اصح است ازین اخبار بنا بر چند وجه
اول انکه روایات سابقه موافق کتاب الله است و این روایات مخالف
آن دویم انکه روایات متقدمه موافق اصل است که استصحاب حکم و اصالت ۲ دویم
عدم نسخ باشد بخلاف اینروایات و مطابق الاصل ارجح علی مخالفه
سیوم انکه روایات عدم نسخ متفق علیه است و اینها مختلف فیه و اول ۳ سیوم
مقدم است بر ثانی چه روایاتیکه از کتب شما بر عدم نسخ دلالت دارد حجت
بر شما و تسلیم اینروایات که بر خلاف آن دلالت دارد بر خصم لازم نیست
فان اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم علی غیرهم لنفسهم
چهارم انکه و انکه روایات نسخ متعارضه و متساقطه است بخلاف چهارم
روایات سابقه پنجم انکه روایات تحریم عمر متعاضدست باجماع ائمه پنجم
و اخبار متواتر المعنی که از ائمه دین خلفاء عن سلف روایت نموده اند و باوجوب
ثقلین کافه انام مامور اند بتمسک ثقلین در کوب سفینه ایشان بنا بحدیث بتمسک
متفق علیه انی تارک فیکم الثقلین. ما ان تمسکتم به لن تضلوا

نعوذ بالله

را که بعد حی کتاب الله و عترتی اهلبیتی و قوله مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح
من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مانند حدیث اثنا عشر
خلیفه و غیر آن و معلوم است که بمقتضای اهل البیت ادری بما فی البیت شیعیان بمد ائمه
و پیشوایان خود اعرف و اعلم اند از غیر خود چنانچه معلوم است که مذهب ابوحنیفه را حنفیه
بهتر میدانند و مالک را مالکیه و مذهب شافعی و احمد را شافعیه و حنبلیه بهتر میدانند و مالکی را
شارح منهاج در همین مقام انصاف فرموده میگوید الحق انه قد اشتهر من اهل
بیت کالباقر و الصادق و غیرهما من الائمه رضوان الله علیهم القیاس
کما اشتهر من ابی حنیفه و الشافعی و المالک القول بوجوب العمل به
کما ذکره الغیری انتهی بالجمله انکار مذهب اهلبیت نمودن در چنین ابواب مثل
انکار مذهب ابوحنیفه و شافعی و غیره است در باب اتباع ائمه اتباع ایشان بسوی ایشان اسناد
نموده اند و توضیح این معنی که شیعیان راکب سفینه اهل بیت معصومین اند و سنیان متخلف
از آن در کتاب صوارم الیهات که از مصنفات قدوة العلماء و الاعلام مشید آثار بعث
حضرت سید الانام جناب والد ماجد دام ظله است ببراهین شافیه و دلایل قاطعه بمعرض
بیان آمده که احدی از منصفین را مجال ارتیاب در آن نیست چون درین مقام استطرادی
ذکر این معنی بمیان آمده لهذا بذکر عبارت شریفه که طویل الذیل است نپرداخته
انکه احتمال وضع و افترا در اخبار نسخ متطرق است بخلاف اخبار سابقه چه بحسب مجاری
عادات معلوم است که بمقتضای الناس علی دین ملوکهم اکثر ناس راغب و مایل

میباشد بر رضاجوی حکام وسلاطین روزگار و ربط جمع نمودن زخارف دنیای
ناپایدار پس در وضع اخباریکه موافق مرض حکام باشد استبعادی نیست لاسیما از
آنچه ابن ابی الحدید نوشته که فرقه بکریه برابر خود صاحب خود حدیث لوکنت متخذا
خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا در مقابله مواخات جناب سید المرسلین با حضرت
امیر المومنین چنین وضع نموده اند وهمچنین حدیث سد الابواب راکه برای جناب امیر بود
منقلب ساخته برای ابوبکر گردانیدند وهمچنین حدیث ایتونی بدوات وبیاض
اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه اثنان ثم قال یابی الله و
المسلمون الا ابابکر ونیز ابن ابی الحدید از شیخ خود ابوجعفر اسکافی روایت نموده که
معاویه قومی را از صحابه وتابعین را معین کرده بود که اخبار قبیحه که متضمن طعن بر امیر المومنین
علی ابن ابی طالب باشد وضع نمایند وایضا روایت نموده که بسی از صحابه از جانب معاویه
سالیانه می یافتند تا احادیث خاطر خواه او وضع نمایند انتهی من شاء التفصیل فعلیه
بالرجوع الی صوارم لا الهیات لقطع شبهات عابدی العزی واللات وآمار العابس
بود تسلیم تساوی این روایات با روایات سابقه بمقتضای اذا التعارضا تساقطا
هردو ساقط خواهند گردید واجماع امامیه واحادیث مستفیضه الشان که در فدای
آیه مبین مینشو بلا تعارض باقی والحمد لله علی ذالک واز عجایب اموریکه در نمیتوان تمام
گردنی است کلام شاه عبد العزیز دهلوی است که در باب مطاعن نوشته وداد بخرد
وفضیلت خود را در آن داده میگوید که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است

دران صحیح بروایت سلمه بن الاکوع و سبره بن معبد جهنی و در صحاح دیگر
بروایت ابوهریره نیز موجود است که انحضرت ص خود متعه را حرام
فرمود بعد ازان که تا سه روز رخصت داده بود وان تحریم را موبدساخت
الی یوم القیمة در جنگ اوطاس و بروایت حضرت مرتضی علی تحریم متعه
از انحضرت القدر بشهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد حضرت
امام حسن ع و محمد بن ابو الحنیفه ازو روایت کرده اند و در موطا و
بخاری و مسلم و دیگر کتب مشهوره بطریق متعدده آن روایت ثابت است
و شبهه که درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم
در غزوه خیبر واقع شده بود و در جنگ اوطاس باز حلال شد پس جوابش انست
که این شبهه غلط فهمی خود است والا در روایت حضرت علی ع در اصل غزوه خیبر را
تاریخ تحریم لحوم حمر البته فرموده اند نه تاریخ متعه لیکن عبارت متوهم انست که
تاریخ هر دو باشد این وهم را بعضی محقق کرده نقل کرده اند که نهی عن متعة النساء
یوم خیبر و اگر حضرت مرتضی درین روایت تحریم متعه را بتاریخ خیبر مورخ کرده
روایت می فرمود رد ابن عباس و الزام او چه قسم صورت می بست
حال انکه در وقت همین رد و الزام این روایت فرموده و ابن عباس را بر تجویز
متعه زجر شدید نموده و گفته انک رجل تایه پس هر که غزوه خیبر را
تاریخ تحریم متعه گوید گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی میکنند و اینکه

غایت جهل و حمق او است و جماعتی از محدثین اهل سنت روایت کرده اند
که از عبد الله و حسن پسران محمد بن الحنفیه عن ابیهما عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال
امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان انادی بتحریم المتعة پس معلوم که تحریم متعه
یکباره یا دو بار در زمان آن سرور شده بود وگیرا که نهی رسید از آن ممتنع
شد وگیرا که نرسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر در بعضی جاها این
فعل شنیع شیوع یافت اظهار حرمت او و تشهیر و تزویج او و تخویف
و تهدید مرتکب او را بیان نمود تا حرمت آن نزد خاص و عام بثبوت پیوست
و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان آن سرور از آن لازم
نمی آید که بوصف حلیت باشد تا القاء حکم حل آن لازم آید و این امر بسیار
ظاهر است انتهی اقول و بالله الاعتصام قوله نزد اهل سنت صحیح ترین
کتب صحیح مسلم است الخ سبحان الله حال سنیان بغایت عجیب و طرفه است
گاهی میگویند که صحیح ترین کتب نزد ما صحیح بخاری است و گاهی چون مطلب
خود را در صحیح مسلم می یابند میگویند که اصح کتب صحیح مسلم است و معلوم نیست
که از اصح الکتب چه میخواهند هرگاه در میان صحیحین مثلا در روایتی تعارض و تناقض
باشد عمل بر کدام یک خواهند کرد و بهر حال لابد که انکار و تکذیب حدیث
صحیح دیگر نمایند والا اجتماع نقیضین لازم آید پس در بیصورت صحاح
ایشان سقام بوده باشد سابق اختلافی که در تاریخ نسخ گذشت همه از صحاح بوده

پس لابد که از صحت صحاح خود دست بردارند و کاش فاضل بر همین قول ثابت
بماند که اصح الکتب صحیح مسلم است لکن میدانم که عنقریب بمتابعت اینجهد مثل
اسلاف خود تعمیل خواهد آورد و بالجمله هرگاه صحیح مسلم اصح است نزد شما
پس باید که بمقتضای حدیث صحیح مسلم که عمر بعباس و علی ابن ابیطالب
گفت فرایتمانی کاذبا غادرا خائنا اعتراف بکذب و غدر و خیانت
خلیفه ثانی فرمایند چه احتمال کذب فاروق العیاذ بالله نیست و معلوم است
که بمقتضای الحق مع علی و علی مع الحق انفکاک حق از آن حضرت محال
و سکوت آنجناب در جواب خلافتمآب دلیل صریح است بر تصدیق الحضرة
قول خلیفه ثانی را و ایضاً دانستی که حدیث اباحه متعه و نسخ آن در فتح
مکه که قبل از اوطاس بود نیز در همان صحیح مسلم موجود است پس چرا اعتبار
آن نمیفرمایند و حدیث نسخ متعه در جنگ خیبر در صحیح بخاری و مسلم هر دو
موجود پس چگونه این روایت را از محل اعتبار ساقط فرمودند مگر آنکه
بگویند که اگرچه این خبر در مسلم است اما بقصور آنکه بخاری هم روایت کرده
از درجه قبول ساقط باشد و ایضاً در فائده ثالثه دانستی که حدیث بقای
حل متعه تا زمان ابوبکر و نهی عمر از آن بروایت عمرو بن حریث نیز در صحیح مسلم
موجود است پس این روایات را چرا بجور بحث شمارند و همچنین بود دیگر
احادیث داله بر عدم نسخ که نزد مسلم هم مسلم است چرا مسلم نمیدارند

و حق اینست که انچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگرچه بروایت مسلم باشد و اگر مخالف ایشان باشد غیر معتبر اگرچه در جمیع صحاح نبوده باشد
قوله و بروایت حضرت مرتضی علیه السلام الخ معارض است بروایت لولا سبقنی ابن الخطاب ما زنی الا شقی که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند مثل سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر ثعلبی و فخر رازی و نیشاپوری در تفاسیر خود و محمد بن جریر طبری و بروایات امامیه که متواتر از انحضرت نقل کرده پس دعوی تواتر نسخ از جناب امیر المومنین علیه السلام افترای محض باشد قوله و شبهه که شیعه درین روایات پیدا کرده اند مردود است باینکه اسناد این شبهه بسوی شیعیان بسبب جهل یا تجاهل است بلکه فخر رازی و غیره از علمای ایشان نوشته اند که بنابر اکثر روایات نسخ متعه در خیبر شده پس تعریض شیعیان بیچاره در بنیاد حیث قوله اینهمه غلط فهمی خود است الخ بلکه غلط فهمی علمای شماست مانند فخر رازی که امام شماست چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته
اکثر الروایات ان النبی نهی عن المتعه و عن لحوم الحمر الاهلیه یوم خیبر
و اکثر الروایات انه ابا ح المتعه فی حجة الوداع الی اخر ما قال
کلامه پس در حقیقت این تکذیب و تهجین در حق فخر رازی خواهد بود و نیز سابق گذشت که عبد الحق محدث گفته متعه مباح بود در اسلام در غزوه خیبر پس حرام گردانیده شد درین غزوه بعد ازان مباح گردانیده شد

در فتح مکه الی آخر کلامه الذی سبق و نیز مصدق کلام ابن اعلام و مکذب
مزعوم فاسد ناصبیت آنچه در مشکوة شریف بیان است هکذا عن علی کرم الله وجهه
ان النبی نهی عن متعة النساء یوم خیبر و عن اکل لحوم الحمر الانسیه
چه عبارت این روایت صریح است در تعلق ظرف بنهی از متعه علاوه آنکه
عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول الله نهی عن المتعة و اکل
لحوم الحمر الاهلیة زمن خیبر و هر که اندک فهمی و عربیتی داشته
می فهمد که زمن خیبر متعلق بنهی از متعه و اکل لحوم حمر اهلیه هر دو هست والا
در کلام تعقید لازم می آید پس گفتن اینکه درین روایت غزوه خیبر را تاریخ
تحریم لحوم حمر انگاشته فرموده نه تاریخ متعه در حقیقت مسخ کردن عبارت حدیث است
چه احدی از عقلا و دانشمندان ازین کلام نخواهد فهمید که این قید مختص حمر
انسیه است که مصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا باشند قوله و این دعوی
شاهد جهل و حمق اوست الخ جیدا خلف رشیدی که نسبت بزرگان خود
اثبات جهل و حمق می نماید چه فخر رازی و عبد الحق وغیره از مشاهیر علما اعتراف
نموده اند بآنکه غزوه خیبر تاریخ تحریم متعه بود کما مر غیر مرة پس الحمد لله که حق بر
زبانش جاری شد و بجهل و حمق اسلاف خود اعتراف نمود علاوه اینکه الزام
دادن حضرت امیر عباس را بر تحلیل متعه از مفتریات ایشان است و در
کتب شیعه اثری از آن پیدا نیست بلکه متناقض روایات خود ایشان است

کز ان حضرت درباب اباحت متعه نقل کرده اند پس شیعیان را الزام باین روایت دادن شاهد جهل
وحمق قرار دادن در حقیقت بپایه جهل و حماقت خود آوردن است کما لا یخفی قوله و جماعه
از محدثین الخ چنین احادیث بی سر و پا که معارض است با صحاح اضعاف مضاعف خود از اخبار متفق
علیها و از اخبار مستفیضه بل متواتره امامیه در شمار و قطار نیست لا سیما هرگاه دانسته
که اسباب موضوع ساختن آن از خوش آمد حاکم که غیظ غلیظ بوده مستبعد نیست
بلکه واقع و متحقق است قوله پس معلوم شد که تحریم متعه یکبار یا دوبار بر کدام فرمود
وکاش بیان میکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم بعمل آمده بود و دفعه ثانیه کدام
وقت و کدام جا حال آنکه از صحیح مسلم که بشتر نقل کرده و از اصح الکتب دانسته
همین یکبار نوشته و چون دانسته که در تفصیل این امر تکذیب قول خودش خواهد شد از
غایت حیا و شرم طریقه اجمال را پیموده سکوت و اعراض از تفصیل آن کرده و تردید
یکبار یا دوبار پرداخت قوله چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شنیع
الخ سبحان الله امری را که خدا و پیغمبر خدا حلال داشته بودند فعل شنیع نامیدن
کمتر از قول لبید در حق سید البشر نیست که وراثة عن اسلافه باو رسیده کاش
درین سخن خود که اظهار حرمت و تشهیر و ترویج آن نموده صادق می بود
حال آنکه اظهار حرمت امری دیگر است و اسناد آن بطرف خود امر دیگر
قوله و از کلام عمر ثابت نمیشود الخ هرگاه درین کلام اعتراف کرده که متعتان
کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما کلام عمر است پس این کلام

سفاهت است که میگوید ازین کلام ثابت نمیشود که بوصف حلیت باشد حال آنکه دانا
اخر ممهاصریحست درانیکه این تحریم مستند بسوی او چه تقدیم مسند الیه غالبا
افاده تخصیص حکم میکند بطریق قصر قلب یا قصر افراد کما مر سابقا فتذکر فایده نهم
فایده ۱
در ذکر شطری از اخباریکه امامیه اثنا عشریه از انبواتر خلفا عن سلف از ائمه اطهار ع
روایت نموده اند و آن نموده اند وان نصوص صریحه در باب اباحت متعه است
مخفی نماند که سابقا اشعار نموده شد باینکه بنابر اخبار متواتره متفق علیها مثل
مثل اهلبیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هوی
و مانند حدیث انی تارک فیکم الثقلین الحدیث وغیر آن از اخبار بسیار
تمام امت مامور اند بتمسک و متابعت اوامر و نواهی اهلبیت رسالت بنا [illegible]
وانحصار نجات در تشبث بذیل تبعیت ایشان است و هرگاه روایات
حنفیه از ابوحنیفه و مالکیه از مالک مثلا معتبر باشد و در اثبات مذهب ائمه ایشان
ائمه
کافی باشد پس روایات امامیه از ائمه خود چرا محل اعتبار نباشد بالجمله چون استیعاب
احادیث کتب امامیه جلد ضخیم میخواهد بنا علیه روما للاختصار بذکر پاره از اخبار
کتب اربعه که از مصنفات ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق
محمد بن بابویه القمی ره و رئیس الطایفه الحقه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی
اقتصار نموده میشود اول حدیثیست که در کافی از عبدالله بن سلیمان
مرویست قال سمعت اباجعفر ع یقول کان علی یقول لولا

ما سقبني بها ابن الخطاب ما زني الا شقي محصلش انکه جناب امام محمد باقر
از جناب امیر المؤمنین ع روایت فرموده که انحضرت فرموده اگر پیش از من عمر
متعه را حرام نمیکرد زنا نمی نمود مگر بدبختی یا قلیلی و این حدیث را ابن اثیر
در نهایه از ابن عباس و ثعلبی و سیوطی از انحضرت نقلکرده کما عرفت
دویم روایت ابو مریم است عن ابی عبد الله قال المتعة نزل
بها القران وجرت بها السنة من رسول الله یعنی نکاح متعه نازل
شد قران و جاری شد بان سنت سینه پیغمبر خدا سیوم خبری است
که مروی شده از حضرت امام جعفر صادق ع انه قال لیس منا من
لم یومن بکرتنا و لم یستحل متعتنا حاصل انکه جناب صادق ع فرمود
که نیست از ما کسیکه اعتقاد نداشته باشد برجعت ما و حلال نداند متعه را
چهارم روایتی است که صالح بن عقبه بوساطت پدر خود از جناب محمد باقر ع
از او روایت نموده قال قلت له اللمتمتع ثواب قال ان کان یرید
بذلک الله عز و جل و خلافا علی من انکرها لم یکلمها
کلمة الا کتب الله له بها حسنة و لم یمد یده الیها الا کتب
الله له حسنة فاذا دنا منها غفر الله له بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله له بقدر ما
مر من الماء علی شعره قلت لعدد الشعر قال
بعدد الشعر قال ابو جعفر ع ان النبی ص لما اسری به الی

بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله له

السماء

السماء قال لحقنی جبرئیل وقال یا محمد ان الله تبارک وتعالی یقول
انی غفرت للمتمتعین من امتک من النساء حاصلش آنکه راوی گفت للمتمتعین
که عرض نمودم بخدمت آنحضرت که آیا برای کسیکه متعه کند ثوابی هست فرمود اگر
اگر اراده نماید بمتعه رضای حق تعالی را و مخالفت کسیکه منکر متعه بود هیچ کلامی نکند
بازن متعه مگر اینکه بنویسد حق تعالی برای او حسنه و دست خود را دراز نکند بسوی
آن زن مگر بنویسد خدا هیچ برای او حسنه را پس هرگاه نزدیک آن زن برود ببخشد حق تعالی
بعوض این گناهی را از او و هرگاه بعد از آن غسل نماید عفو نماید حق تعالی از گناهان او بقدر
آنچه رسیده آب بر آن از موهای بدن او پس من از روی تعجب پرسیدم که آیا بقدر
موهای بدن او گناهانش عفو میشود فرمود که بلی بعدد موهای بدنش باز آنحضرت
فرمود که هرگاه در شب معراج پیغمبر خدا بالای آسمان رفت فرمود که ملاقات کرد
با من جبرئیل و گفت که ای محمد بدرستیکه حق تعالی میفرماید که من عفو نمودم کسی که
متعه مینماید از امت تو با زنان پنجم حدیثی است که بکر ابن محمد روایت
نموده از امام جعفر صادق ع قال سئلته عن المتعة فقال لا اکره للرجل
المسلم ان یخرج من الدنیا وقد بقیت علیه خلة من خلال
رسول الله لم یقضها یعنی سوال نمودم از آنحضرت از حال متعه پس فرمود
مکروه میدارم این را که مرد مسلمان از دنیا برود در حالیکه باقی باشد بر ذمه او سنتی از
سنتهای پیغمبر خدا که بجا نیاورده باشد ششم خبری است که بکر ابن محمد از جناب صادق

ششم

ازرا روایت نموده که انحضرت فرمودند انی لاکره للرجل ان یموت و
قد بقیت علیه خلة من خلال رسول الله لم یاتها فقلت
فهل تمتع رسول الله قال نعم و قراء هذه الآیة و اذا
اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الی قوله ثیبات و ابکارا
یعنی جناب صادق ع فرمود تحقیق مکروه میدارم اینکه مردی بمیرد و باقی باشد
براو سنتی از سنتهای رسول خدا وانرا بجا نیاورده پس عرض کردم که آیا جناب
رسالتماب ص متعه کرده بود فرمود ~~ازحدیث~~ اری و آیه اذا اسر النبی
الی بعض ازواجه را تلاوت فرمود از حدیث مستفاد میشود که جناب آیت
انحضرت ص بازنی متعه فرموده بودند و بعض ازواج خود اظهار کرده منع از
افشای این راز فرموده لیکن او افشای ان کرد و مورد عتاب الهی گردید و بنابر
روایت دیگر چنین است که شان نزول آیه انست که رسولخدا با کنیز خود
ماریه قبطیه که مکنی بود بام ابراهیم روزی از روزهای نوبت عائشه در خلوت بود
حفصه اگاه شد انحضرت باو گفت که این راز را از عایشه افشا مکن
و ماریه را بر خود حرام گردانید و حفصه سخن انحضرت را شنیده با عایشه
آن حکایت را در میان اورد و هر یک بپدر خود افشای ان سر نمودند
هفتم انچه عبد الله بن سنان از حضرت صادق ع روایت کرده قال
ان الله تبارک و تعالی حرم علی شیعتنا المسکر من شراب

و عوضهم

وعوضهم من ذلك المتعة یعنی حضرت صادق ع فرمود که جناب حق سبحانه و تعالی
حرام گردانید بر شیعیان ما از هر شرابی که مسکر باشد و عوض آن متعه را
حلال ساخت هشتم ما روی جمیل بن صالح قال ان بعض اصحابنا
قال لابی عبد الله ع انه یدخلنی من المتعة شیء فقد حلفت
ان لا اتزوج متعة ابدا فقال عصیت الله یعنی جمیل بن صالح گفت که
بعضی از اصحاب ما بخدمت جناب صادق ع عرض کرد که بخاطر من در باب متعه
خلجان شبهه میشود لهذا قسم خورده ام که هرگز نکاح متعه بعمل نیارم پس حضرت
فرمودند که هرگاه اطاعت حق تعالی نکردی عاصی و گنهکار شدی نهم ما روی
عن ابی بصیر قال سألت اباجعفر عن المتعة فقال نزلت فی القرآن
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة و
لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة خلاصه
آنکه ابو بصیر میگوید که سوال کردم از امام محمد باقر ع در باب متعه پس فرمودند
که متعه از آیه فما استمتعتم به منهن الآیة ثابت و محقق است
دهم آنچه مروی است از ابن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبد الله قال
انما نزلت فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتو
هن اجورهن فریضة حاصلش آنکه جناب امام جعفر صادق ع
فرمودند که آیه فما استمتعتم به منهن بغیر ضمیمه قول جناب

ابو عبد الله ع ... اذا ... (marginal note, partly illegible)

حق تعالی آیۀ اجل مسمی نازل نشده و پوشیده نماند که این روایت موید و معاضد است بروایت سنیان چنانچه گذشت یازدهم ما روی انه قیل لابی عبد الله
لم جعل فی الزنا اربعة من الشهود و فی القتل شاهدین
قال ان الله تبارک و تعالی احل لکم المتعة و علم انها
ستنکر علیکم فجعل الاربعة الشهود احتیاطا لکم
لولا ذالک لاتی علیکم وقل ما یجتمع اربعة علی شهادة
امر واحد یعنی از جناب صادق کسی سوال کرد که چرا در ثبوت زنا چهار
شاهد معتبر اند و در قتل دو شاهد فقط پس حضرت فرمود که حق تعالی
مباح ساخت برای شما متعه را و دانست که انکار کرده خواهد شد بر شما پس حال
شهود احتیاطا مقرر نمود تا گرفتار نه شوید به تهمت زنا و قلیل است اینکه چهار
شخص یکجا بر امر واحد گواهی دهند دوازدهم حدیث ۱۴ روی ان المومن لا
یکمل حتی یتمتع یعنی در حدیث وارد شده که مومن در ایمان کامل میشود
تا آنکه متعه نماید سیزدهم ۱۳ روی عن جابر بن عبد الله الانصاری ان رسول
الله خطب الناس فقال ایها الناس ان الله تبارک و تعالی
احل لکم الفروج علی ثلث معان فرج موروث و هو البنات
و فرج غیر موروث و هو المتعة و ملک ایمانکم یعنی از
جابر بن عبد الله انصاری مروی است جناب رسول خدا در خطبه خود فرمود

لکم ایها الناس

بدرستیکه حق تعالی حلال کرده است برای شما زنان را بر سه قسم زنیکه نکاح او باعث
وراثت نگردد و مراد از آن منکوحه بنکاح دائمی است و زن غیر موروثه که عبارت
از منکوحه غیر دائمه یعنی متمتع بها و زنانیکه در ملک شما باشند چهاردهم ما روی عن
۱۴ علی بن الحسن بن رباط عن حریز عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله ع قال سمعت ابا حنیفة
یسأل ابا عبد الله ع عن المتعة فقال عن المتعة فقال عن ای المتعتین تسأل
قال سألتک عن متعة الحج فانبئنی عن متعة النساء احق هی فقال سبحان الله اما
تقرأ کتاب الله عز و جل فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة
فقال ابو حنیفة والله لکانها آیة لم اقرأها قط یعنی عبد الرحمن راوی
حدیث میگوید شنیدم ابو حنیفه را که سؤال میکرد از امام جعفر صادق ع از متعه پس
حضرت فرمودند که از هر دو متعه کدام یک را سؤال میکنی ابو حنیفه گفت که پیشتر
سؤال کرده بودم از متعه حج والحال میخواهم که حکم متعه زنان را بیان کنید پس فرمودند
سبحان الله آیا نمیخوانی در قرآن مجید آیه فما استمتعتم به منهن الخ را پس
۱۵ ابو حنیفه گفت قسم بخدا گویا این آیه را گاهی نخوانده بودم پانزدهم ۱۵ عن عمر بن
اذینه عن زرارة قال جاء عبد الله بن عمیر اللیثی الی ابی جعفر ع فقال له ما تقول
فی متعة النساء فقال احلها الله تعالی فی کتابه و علی لسان نبیه و آله
فیها فهی حلال الی یوم القیمة فقال یا ابا جعفر مثلک یقول هذا وقد حرمها
عمر ونهی عنها فقال انی اعیذک بالله من ذلک ان تحل شیئاً

حرمه عمر فقال له فانت علی قول صاحبک وانا علی قول رسول الله
فهلم الاعنك ان القول ما قال رسول الله ص وان الباطل ما قال صاحبک
الحدیث یعنی زراره کفت که عبد الله بن عمر اللیثی بخدمت ابی جعفر ع حاضر
وعرض نمود که چه می فرمائی در باب متعه پس حضرت فرمود که حلال نموده
انرا خدا تعالی در قران مجید وبر زبان رسول خود پس ان جایز ومباح است
تا روز قیامت پس عبد الله بن عمر کفت از امثال شما بعید است که اینچنین
بکویند بدرستیکه حرام کرده است انرا عمر ونهی نموده از ان حضرة فرمودند
که متعه جایز است اگرچه عمر منع کرد از ان پس او کفت بتحقیق که در پناه می برم
ترا از ین که حلال کنی که حرام نموده است انرا عمر پس حضرت فرمودند که
تو بر قول صاحب خود هستی ومن بر قول رسول خدا پس بیا تا مباهله وملاعنه کنم
با تو در اینکه قول قول رسول خدا است وانچه عمر کفته باطل است شانزدهم احتجاج
علی رقعه قال سال ابو حنیفه ابا جعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق ١٦ نعمان
فقال له یا ابا جعفر ما تقول فی المتعه اتزعم انها حلال قال نعم
قال فما یمنعك ان تامر نسائك لیستمتعن ویکسبن علیک
فقال له ابو جعفر لیس کل الصناعات یرغب فیها وان کانت
حلالا وللناس اقدار ومراتب یرفعون اقدارهم ولکن ما
تقول یا ابا حنیفه فی النبیذ اتزعم حلال قال نعم قال فما یمنعك

ان تقعد

ابن لقمان نسأل في الحوائج نباذات يكسين عليك فقال ابوحنيفه واحد
بواحد و سبحان الله القديم المحدث و این حدیث ابن نعمان بتمامه ترجمه در مطاعن سابق
مذکور شد لیکن بمقتضای اعلی ذکر لقمان لنا ان ذکره هو المسک
ما کررته یتضوع از خوف تکرار نمید لشیده بذکر این حدیث مرة ثانیه مبادرت
ننمودیم فایده یازدهم در ذکر روایات اهل سنت که دلالت دارد بر اینکه
حج تمتع را خلیفه ثانی و ثالث خلافاً لله و رسوله حرام ساختند مثل متعه نساء
و بمدلول آیه کریمه و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و سائر
مصیرا عمل نموده مستحق عذاب و نکال حضرت قهار ذو الجلال گردیده و مخفی
نماند که حجة الاسلام در شریعت مقدسه مطهره منقسم به سه قسم میشود تمتع و
قران و افراد اما تمتع پس بنابر تصریح فخر رازی صورتش چنین است که احرام عمره
در اشهر حج بعمل عمره بجا آرد و بعد از آن در همان سال حج نماید و این قسم را تمتع از جهة
مینامند که بعد از محل شدن از عمره تمتع و تلذذ بسایر آنچه در حالت احرام حرام
بوده بر آن کس حلال میشود و قبل از احرام بحج و اما قران پس آن نیز بنابر
تصریح رازی عبارت است از اینکه احرام حج و عمره هر دو در اشهر حج بندد و نیت
هر دو را بتلبیه خود نماید و همچنین اگر احرام عمره را در اشهر حج بجا آرد و فسخ از طواف
حج را بمقارن آن سازد پس در این صورت نیز قران بعمل می آید و اما افراد

پس اینهم بنا بر تصریحش عبارتست از اینکه اول حج کند بعد از ان عمره را از
ادنای حل بجا آورد یا متمتع شود قبل اشهر حج و بعد از ان حج کند در همان سال الخ
و هرگاه بر همین معنی اطلاع یافتی پس میگوییم که احادیث داله بر تحریم عمر و عثمان حج تمتع
را در کتب اهل سنت بسیار است و ما در اینجا بذکر چندی از ان اکتفا مینماییم از انجمله
است انچه صاحب جامع الاصول از مسلم و نسائی آورده ان ابا موسی کان
یفتی بالمتعة فقال له رجل رویدک ببعض فتیاک فانک لا تدری ما احدث
امیر المومنین خلیفته لعد فسأله فقال له عمر قد علمت ان النبی
قد فعله و اصحابه و لکن کرهت ان یظلوا بهن معرسین
بهن فی الاراک ثم یروحون فی الحج تقطر رؤسهم محصل ان
این است که ابو موسی فتوای جواز حج تمتع میداد پس مردی باو گفت
که بهتر است که تو از فتوای خود باز مانی که تو نمیدانی حکمی را که امیر المومنین
در ان احداث کرده پس روزی با عمر ملاقات نموده از حقیقت حال
پرسید او در جواب گفت که میدانم که پیغمبر خدا و اصحاب آنجناب حج تمتع
نموده بودند لیکن من مکروه میدارم و خوشم نمی اید که مردمان محل شد
با زنان مقاربت نمایند و غسل کرده برای حج حاضر شوند در حالتیکه اب
غسل از سرهای ایشان میچکیده باشد و از انجمله است انچه در صحیح مسلم
از مطرف آورده قال بعث الی عمران بن الحصین فی مرضه

الذی

الذي توفي فيه فقال اني كنت محدثك باحاديث لعل الله ان
ينفعك بها بعدي فان عشت فاكتم عني وان مت فحدث
بها ان شئت انه قد سلم علي واعلم ان نبي الله قد جمع
بين حجة وعمرة ثم لم ينزل فيها كتاب الله ولم ينه عنها
نبي الله وقال رجل برايه فيها ما شاء قال محي الدين النووي
في شرح مسلم رجل برايه يعني عمر بن الخطاب خلاصه این ست
که مطرف گوید که عمران بن حصين مرا در مرض موت خود طلبیده گفت
میخواهم که نقل کردم بتو احادیث چند بخیال اینکه شاید خدا ترا منتفع
سازد بآن بعد از من پس اگر من زنده بمانم آن احادیث را مخفي ساز
واگر بمیرم نقل کن آن احادیث را وبدانکه پیغمبر خدا جمع کرد میان حج وعمره بعد از ان
قرانی نازل نشده در منع آن ونه انحضرت نهی فرمود ازان وگفت مردی بعقل
خود هرچه خواست شارح مسلم گوید که مراد ازان مرد عمر است واز انجمله است
انچه در جامع الاصول ناقلا عن البخاري والنسائي از ابوموسی روایت نموده
قال قدمت علی رسول الله وهو بالبطحی فقال ثم اهللت
قال قلت اهللت باهلال رسول الله قال هل سقت من
هدی قلت لا قال فطف بالبيت وبالصفا والمروه ثم حل
فطفت بالبيت وبالصفا والمروه ثم اتيت امرءة من

قومي فمسطتني وغسلت راسي فكنت افتي الناس بذلك
في اماره ابي بكر وعمر واني القايم بالموسم اذ جاءني رجل
فقال انك لا تدري ما احدث امير المومنين فقلت ايها
الناس من كنا افتيناه بشيء فليتئد فهذا امير المومنين
قادم عليكم فائتموا فلما قدم قلت له يا امير المومنين قادم
عليكم فائتموا فلما قدم قلت له يا امير المومنين ما هذا
الذي بلغني انك احدثت في شان النسك فقال ان
تاخذ بكتاب الله فان الله عز وجل قال واتموا الحج والعمرة لله
وان تاخذ بسنة نبينا فانه لم يحل حتى نحر الهدي
ملخصش انکه گفت آمدم بخدمت آنحضرت در وقتیکه بمکه تشریف داشت
پس فرمود به نیت کدام قسم از اقسام حج اهلال نمودی یعنی لبیک گفتی
گفتم مانند آنچه رسول خدا بعمل آورده فرمود اما قربانی همراه آورده گفتم نه
فرمود پس طواف خانه وسعی میان صفا و مروه بجا آر پس امتثال امر آنحضرت
کردم ومحل شدم وآمدم نزد زنی از قوم خود پس شانه کرد موی مرا و سرم را شست
پس من فتوی میدادم مردمان را باین در زمان خلافت ابوبکر وعمر روزی
بموسم حج حاضر بودم ناگاه مردی نزد من آمد وگفت نمیدانی که چه احداث
نموده است عمر درباب حج پس گفتم ایها الناس هرکرا فتوی داده باشم بچیزی

تم

یعنی عمر بن الخطاب ترا تمتع داده میشود پس اقتدا کنید باو پس هرگاه وارد شد در انجا عمر
گفتم چیست این امر که رسیده است بمن از احداث تو حکمی را در مناسک حج پس عمر
گفت ببین که عمل کنی بانچه در کتاب خداست پس بدرستیکه او میفرماید تمام کنید
حج و عمره را و اینکه عمل کنی بسنت و طریقه جناب رسالتمآب ص پس تحقیق که انحضرت
محل نشده بودند تا اینکه نحر هدی بعمل آورد انتهی محصله و گویا این کلام خلیفه ثانی
مشعر است بانکه تمتع حج نه در قران وارد است نه بسنت رسول آن جاری شد
و حال آنکه کریمه فمن تمتع بالعمرة الی الحج الایه صریح در خصوص حج تمتع وارد
شده و عمر خود پیش چنانچه در روایت ابو موسی که سابق از صحیح مسلم و نسائی منقول
شده مذکور است اعتراف نموده بانیکه جناب رسالتمآب ص و اصحاب او این را بعمل
آورده اند پس انکار او ورود این حکم را در قران و سنت مبنی کم از انکار او مقالات
مهر را با وصف ورود آن در قران مجید و انکار او تیمم را با نص صریح فرمان حمید
نخواهد بود و هذا اوضح عجیب و لکن لیس ممن لا یدین بالحق بعجیب از انجمله است
حدیث ابن عمر که در همانکتاب از ترمذی مذکور است ان رجلا ساله عن
المتمتع بالعمرة الی الحج فقال عبد الله بن عمر ارایت ان کان
ابی نهی عنها و صنعها رسول الله فقال الرجل بل امر رسول الله
فقال لقد صنعها رسول الله یعنی مردی سوال کرد ابن عمر را از متعه الحج پس گفت
خبر ده مرا هرگاه پدر من نهی از ان کرده باشد و رسول خدا آنرا بجا آورده باشد آیا هرگاه پدر من

نهی از ان کرده باشد و رسول خدا انرا بجا اورده باشد اما امر پدر خود را متابعت نمایم
یا امر پیغمبر را پس او گفت بلکه امر انحضرت را پس ابن عمر گفت بتحقیق که پدرم عمل اورد
انرا رسول خدا و مثل این حدیث از کتب اهل السنن در باب متعه نساء هم از ابن
عمر اورده اند در سابق لختی بمعرض ارقام آمد و از انحضرت است حدیث
جابر که در ذیل وجوه سابقه مبین گردید و حاصل معنی ان اینست که ابو نضره
گفت که ابن عباس امر میکرد بمتعه و ابن زبیر نهی میکرد از ان پس ذکر نمودم
این امر را نزد جابر بن عبد الله پس جابر گفت بر دست من شهرت یافته
حدیث متعه و ما متعه کردیم در زمانیکه با رسول خدا بودیم پس هرگاه عمر خلیفه
شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد برای رسول خود هرچه میخواست و
قران نازل شده در مقام خود پس بجا آرید حج و عمره را بنحویکه حق تعالی امر فرموده
و ترک نکاح نمایید این زنانرا تا اخر انچه سابق گذشت و از انجمله است
انچه در صحیح بخاری از عمران بن الحصین اورده نزلت اية المتعة
فی کتاب الله یعنی متعه الحج وامرنا بها رسول الله ثم لم ینزل
آية تنسخ آية متعة الحج ولم ینه عنها رسول الله حتی مات
ثم قال رجل برایه ما شاء یعنی حج تمتع در قران وارد شده و
رسول خدا بان امر کرده پس منسوخ نفرموده انرا تا وقت وفات و گفت
مردی برای خود انچه خواست و داد از این حج کریمه فمن تمتع بالعمرة

الی الحج

الی الحج الایه است که دلالت بر جواز تمتع دارد و در جامع الاصول بعد ذکر این روایت
نوشته قال البخاری یقال انه عمر انتهی یعنی مردی که نهی از حج تمتع کرده عمر بوده
و از الجمله است قول خلیفه ثانی متعتان کانتا فی عهد رسول الله وانا احرمهما
که در مقام بیان متعه زنان بتفصیل تمام از کتب سنیان بمعرض بیان آمد و از الجمله است
روایت ثلث کن علی عهد رسول الله الخ که در ما سبق بنقل علامه قوشجی
و شارح اصفهانی سمت بیان یافته و محصلش اینست که سه چیز در عهد رسول خدا
حلال بوده و من آنرا حرام می سازم یکی متعه النساء دوم متعه الحج سیوم حی
علی خیر العمل و تفصیل این سابقا مبین گشت و از الجمله آنچه در جامع الاصول
از مروان بن الحکم آورده قال شهدت عثمان وعلیا وعثمان
ینهی عن المتعه وان یجمع بینهما فلما رای ذالک علی اهل بهما لبیک
بحجة وعمرة فقال عثمان ترانی انهی الناس وانت تفعله قال
ما کنت لادع سنة النبی لقول احد محصلش آنکه عثمان نهی میکرد از
حج تمتع و منع می نمود از جمع میان عمره و حج و حضرت امیر المومنین ص هر گاه ممانعت
او را دید حج تمتع فرمود و گفت که من برای خاطر احدی ترک سنت پیغمبر خدا نمیکنم
و از الجمله است آنچه در ملتقی کتاب از بخاری و مسلم روایت کرده اجتمع علی وعثمان
بعسفان فکان عثمان ینهی عن المتعه والعمرة فقال له علی ما ترید
الی امر فعله النبی تنهی الناس عنه فقال له عثمان دعنا عنک

متعدده که در شرع جایز باشد و چون حج به سه طریق منعقد میشود افراد
و قران و تمتع پس جایز نیست که عمر اختیار نماید قران و افراد را و منع کند
از تمتع بنابر مصلحتیکه دیده باشد و این منافی جواز متعه نیست زیراکه
از مباح گاهی منهی عنه میشود از جهت اشتمال آن برابر مکروه و امام راهی
ازان جایز است و نیز محتمل است که عمر از پیغمبر خدا نهی ازان شنیده باشد
پس بمقتضای علم خود عمل کرده باشد انتهی محصل ترجمه و این کلام صریح
در انکه عمر از حج تمتع نهی کرده بود بهوا مطلوب لما انکه از راه اجتهاد بوده.
پس مردود است بانکه در محل خود ثابت شده که اجتهاد در مقابل نص
جایز نیست و اگر مخالفت خدا را اجتهاد نامند پس بر بدعتی را میتوان
گفت که اجتهاد است بالجمله فرق در میان اجتهاد کذای و احداث
بدعت در دین نیست و تخصیص نمودن بانکه مخالفت پیغمبر در
جائیکه حکم تخییری وارد شده باشد در میان امور متعدده و طرق متنوعه
جایز است بخلاف حکم واحد تحکم بحت و دعوی بلا دلیل است
و ایة من تشاقق الرسول شامل هردو کما لا یخفی و اگر چنین اجتهاد
جایز میشود چرا جناب امیر عثمان انکار می فرمود طرفه انکه اجتهاد که
مستند بدلیل شرعی نباشد و صادر از قایل کل الناس افقه منی
حتی المخدرات فی الحجال مقبول و معتبر باشد و اجتهاد علمای

نجوم علمای امامیه که شیعه و اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت
متغلبین و تبرای از انها معتبر و معتمد نباشند و اما اشعار بکه در کلام این باب اصحاب
واقع شده بانکه نهی نبی نهی است باوجود مخالفت ان بقول عمر دانا احرم
مهما و اعاقب علیهما و نقابر بران مفید مطلب او هم نیست چه بدعت تحریص
تحریم نیست بلکه بر حکمی از احکام که صادر از هوای نفس باشد بدعت است
اما اینکه شاید عمر نشنیده باشد نهی پیغمبر را از انحضرت پس مجرد حسن ظن است
و مکذب اسناد عمر تحریم را بنفس خود است علاوه انکه بنابر حدیثیکه ابن اثیر
در جامع الاصول و نهایه اورده انه قال سراقه بن مالک للنبی ص ا
متعتان هذه لعامنا ام للابد فقال لا بل ابد الابد وفی اخری
لابد الدهر ای هی لاخر الدهر یعنی پرسیدم که ایا این تمتع مخصوص
همین سال است یا همیشه جایز است فرمود که تا روز قیامت جایز است
و در مقر خود مقرر گردید که نص مقید بتابید منسوخ نمیشود والا لزم الکذب
پس احتمال انکه جواز تمتع منسوخ شده از محل اعتبار ساقط است و بالفرض
اگر عمر ادعای شنیدن ناسخ ان میفرمودند مانند روایت نحن معاشر
الانبیاء لا نورث و لا یورث از درجه قبول ساقط می بود چه
روایت کسیکه اعتراف نماید بانکه حضرت امیر او را کاذب و
غادر و خاین میدانستند چگونه معتبر تواند بود و اینجا دلالت میکند

برملکوب

بر مطلوب ما آنچه ملا محب الله بهاری در مسلم فرموده مسئلة اتفاق العصر الثانی
بعد استقرار الخلاف فی الاول ممتنع عند الاشعری واحمد وغزالی
والامام والمختار رایة واقع حجة وعلیه اکثر الحنفیة والشافعیة
لنا اجماع التابعین علی ازواجهم جواز متعة العمرة وقد
کان عمر او عثمان ینهی عنه انتهی مفادش آنکه عمر یا عثمان نهی میکرد
از حج تمتع بعد از ان تابعین اجماع کردند بر جواز آن سبحان الله اخلاف آن
بسبب رشادت خود سنت عمری را ترک کرده بر خلاف این اجماع نمودند
معلوم نیست که در متعه نسا چه ضرر و کدام نقصان بایشان میرسید که در ان سنت
عمر را از دست نداوند مولوی عبد العلی در شرح آن کلام گفته که اما نهی عثمان
پس ثابت است و حدیث مروان که انفا گذشت نقل کرده بعد از ان گفته
که اما نهی امیر المومنین عمر پس ثابت نیست بسند صحیح لکن در روایات غیر معتبره
آمده که عمر میگفت سه چیز در زمانه پیغمبر جایز بود و من انرا حرام میسازم متعه
حج و متعه نسا و حی علی خیر العمل پس اگر این خبر صحیح شد معنی او
چنین خواهد بود که این سه امر که احیانا در زمان آنحضرت واقع شده بود
و باز حرام کرده شد من بیان میسازم حرمت انرا و نهی میکنم از ان بسبب اینکه
حرمت آن در شرع ثابت شده بعد اباحت آن و مراد عمر از متعة
الحج فسخ حج بوده بعمره ثم الحج بالاحرام فی یوم قبل عرفه و

نسخ حج اگرچه در حجة الوداع واقع شده لیکن مخصوص بصحابه بوده چنانچه
مسلم از ابو ذر روایت کرده و اما متعه نسا اگرچه در روز خیبر مباح شده بود
لیکن بعد از ان تا روز قیامت حرام گردید و حي علي خیر العمل نیز در عهد شریف
منسوخ گشته ولهذا ابتواتر رسیده اذان بدون آن و اینکه عمر گفت که هر سه امر
در وقت آنحضرت بوده پس وجهش انیست که کسی توهم نکند که حکم جواز آن باقی
مانده پس برای دین و هم این کلام را گفت و تا اطناب کلام اختیار نکرده ایم
مگر بجهت اینکه بعض سفهای روافض اطفای نور الهی مینمایند و میگویند امیر المومنین
حرام کرد و آنچه در زمان پیغمبر مباح بوده و این گناه کبیره ست فلا یلتفت
الیه انتهی بلخص کلامه اقول الحمد الله که این متعصب اعتراف کرد باینکه عثمان
از حج تمتع نهی کرد و این در اثبات مطلوب ما کافی است که گفته اند هر طرف
که گشته شود و شود اسلام است پس سنیان را میرسد که در حق او بگویند
که بعض سفهای نواصب اطفای نور الهی نموده میگویند که عثمان نهی کرد از امری که
مباح بود در وقت پیغمبر و این کلام گناه کبیره است و از اینجا ظاهر گردید که لطف
و مهربانی سنیان بر حال عمر زیاده است نسبت بعثمان که او را از ورطه تحریم
نجات دادند و این بیچاره را گرفتار قوله لیکن در روایات بحر معتبره الخ ناشی
از عصبیت و عناد و عدم اطلاع بر روایات مذهب خودش هست چه علمای
اعلام او مثل علامه قوشجی و فاضل اصفهانی و غیر ایشان باین حدیث

اقول

قوله

اعتراف بوده

اعتراف نموده و در فایق ... البته از روی احادیث صحاح و غیر صحاح بثبوت رسید
که عمر نهی از متعة الحج کرده بود پس روایات کثیره صحاح خود را غیر معتبر نامیدن
سفاهت محض و جهالت عجیب است و آنچه معنی حدیث از تلقای نفس
خود تراشیده پس در حقیقت نسخ حدیث کرده چنانچه سابق بیان آن
نموده شد عجب است که عبد الله بن عمر خلف خلیفه این معنی را نفهمید
و قول پدر خود را ترک نموده و ایشان معنی آنرا فهمیدند اما آنچه گفته اند
که مراد عمر فسخ حج بوده پس در حقیقت تکذیب علمای خود مثل فضل
بن روزبهان وغیره است و ظاهر کلام صاحب مسلم نیز همین است که
نهی عمر را مسلم داشته علاوه آنکه اگر همین مراد او میبود پس خلیفه زاده
چرا انکار از آن می نمود مگر او را اینقدر علم هم نبود که ایشان را حاصل است
والا فسخ حج را متعه نامیدن غیر متعارف است و متبادر از آن نمی شود
مگر حج تمتع والتبادر دلیل الحقیقة فلا یصار الی غیره و معهذا در
زمان پیغمبر هم فسخ حج شایع نبوده پس اهتمام در فسخ آن با آن
عمری و علو همت ایشان نمی سازد والا علت نهی عمر که ظاهر میشود
از قول او کراهت ان یظلوا بهن معرسین تقطر رؤسهم
جاریست در حج تمتع و عند اشتراک العلة یجب اشتراک الحکم
پس بر فرض محال اگر مراد پس فسخ حج هم باشد اشتراک علت

عمری در باب طعن شیعه بر ایشان کافی است و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده
باینکه مراد وی حج تمتع بوده و در جواب این طعن اکتفا بهمین علت کرده و گفته
فاما متعة الحج فقد اعتذر عمر لنفسه وقال ان الحج بهاء من
بهاء الله وان التمتع یکسفه ویذهب بوزنه ورونقه والبهاء
یظلون معرسین تحت الاراک ثم یهبون بالحج ورؤوسهم
تقطر واذا کان قد اعتذر لنفسه فقد کفانا مؤنة الاعتذار
انتهی خلاصه اش اینکه عمر خود عذر خود را بیان کرده و گفته که حج بها و نور الهی است
و تمتع آنرا منکشف می سازد و رونق آنرا میبرد و مردمان در وقت حج مباشرت
در حالیکه آب غسل جنابت از ایشان متقاطر است قوله این عذر بدتر از — قوله
گناه است زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول است که امری که در آن وقت
الهی بر طرف شود جایز و مباح سازند و قبح آن بر شارع مخفی باشد و عمر را با بی فقاهتی که باعتراف
اوست از فقه نسوان هم کمتر بوده معلوم باشد ان هذا الشیء عجاب قوله واما — قوله
متعة الحج بحمد الله که در ما سبق بتفصیل تمام بمعرض تبیین آمد که قول بنسخ
متعه دعوی بلا دلیل است چنانچه مالک بنابر تصریح صاحب هدایه و محشی
آن اعتراف کرده بعدم ثبوت ناسخ ولهذا قایل بجواز متعه شده و همچنین است
حال نسخ حی علی خیر العمل در اذان چه اصل جواز آن باعتراف ایشان ثابت
والاصل عدم النسخ بنفی علی الجواز استصحابا معلوم نیست که عمر را تو

والهام

والهام نسخ بنقی علیه این احکام معلوم شده و دیگری از صحابه بران مطلع
نشده و با آنکه بمجرد هوای نفس اختراع فرمودند و هذا هو المتعین کما لا
یخفی و طرفه آنکه زیاده فرمودن الصلوة خیر من النوم و اسقاط حی
علی خیر العمل دلالت وارد برانکه قطع نظر از کمالات دیگر
ذهن و ذکائی خلیفه ثانی بدرجه قصوی بود و الا امری را که بهترین
اعمال باشد از خواب ترجیح دادن بعید از بیداری و هوشیاری است
و تواتر اذان بدون آن از وقت عمر مسلم و غیر مفید و قبل از آن
غیر مسلم است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عبد العزیز دهلوی
بنابر عادت مستمره خود کلام خواجه نصر الله را مسروق فرموده میگوید
اما متعة الحج که بمعنی تمتع است یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر
در اشهر الحج بی آنکه بخانه خود رجوع کند پس هرگز عمر از آن منع نکرده
و تحریم تمتع بر وافترای صریح است بلکه افراد حج و عمره را اولی میدانست
از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قران است یا در سفر واحد که تمتع است
و هنوز هم مذهب شافعی و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و دیگر
فقها همین است که افراد افضل است از تمتع و قران و بعد ازین صاحب
تحفه شروع کرده در استدلال بر افضلیت افراد از بقیه افراد حج چون
بما نحن فیه تعلقی نداشت از ذکر آن اعراض نمودیم بعد از آن میگوید

وهنوز هم

و آنچه عمر از آن نهی کرده و انرا تجویز ننموده متعة الحج بمعنی دیگر است یعنی فسخ
حج به سوی عمره و خروج از احرام حج با فعال عمره بدون عذر و بر همین است
اجماع امت که این متعة الحج بلا عذر حرام است و جایز نیست از
آنحضرت این فسخ از اصحاب خود بنا بر مصلحتی گنانیده بود و آن
مصلحت رفع رسم جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج از افجر فجور
میدانستند و میگفتند اذا عفا الاثر و برأ الدبر وانسلخ
صفر جازت العمرة لمن اعتمر لکن این فسخ مخصوص بود
بهمان زمان و دیگران را جایز نیست که فسخ کنند بغیر عذر و این تخصیص
بروایت ابوذر و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی
ذر انه قال کانت المتعة فی الحج لاصحاب محمد صلعم خاصة
واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت یا رسول الله
فسخ الحج لنا خاصة او للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال
النووی فی شرح مسلم المازری اختلف فی المتعة التی نهی
عنها عمر فی الحج فقیل فسخ الحج الی العمرة وقال القاضی عیاض
ظاهر حدیث جابر و عمران بن الحصین و ابی موسی ان المتعة التی
اختلفوا فیها انما هی فسخ الحج الی العمرة قال ولهذا کان
عمر یضرب الناس علیها ولا یضربهم علی مجرد التمتع

انما هی فی نسخهم

ای العمرة فی اشهر الحج وانچه از عمر نقل کرده اند که انه قال وانا انهی عنهما
معنیش همین است که نهی من در دلهای شما تاثیر بسیار دارد زیرا که خلیفه وقتم
ودر امور دینی تشدد من معلوم شما هست نباید که درین هر دو امر تساهل
ورزید ودر حقیقت نهی ازین هر دو در قران نازل هست وخود پیغمبر فرموده
وقوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون وقوله تعالی
واتموا الحج والعمرة لکن فساق وعوام الناس نهی قرانی واحکام حدیث را
چه بخاطر می ارند انجا احکام سلطانی میباید وبهمین را گفته اند که ان السلطان
یزع الله ما یزع القران پس اضافت نهی بسوی خود برای این نکته است
انتهی اقول قوله تحریم متعه برادر افترا محض است الخ مدفوع است بانکه
القادر انستی که از احادیث صحاح سنیان وباعتراف علمای ایشان مثل
فضل بن روزبهان وابن ابی الحدید بالکه صاحب مسلم نیز وغیر ایشان نهی
عمر از حج تمتع ثابت شده پس اگر افترا باشد وزر ووبال آن بر گردن
روات احادیث وعلمای شما خواهد بود اما انچه ناصب از عمر حکایت کرده
از ترجیح افراد بر قران وتمتع پس نمیطابقت با اکثر اقوال اکابر واهل نحله
او مثل امام مالک وابی حنیفه وصاحبیه ندارد چه مالک ومحمد وابو یوسف
قایل بوده اند بترجیح حج تمتع بر افراد برعکس قول عمر قال الرازی فی التفسیر
قال فی اختلاف الحدیث التمتع افضل من الافراد وبه قال مالک

ثم قال وقال ابو یوسف ومحمد القران افضل ثم المتمتع ثم الافراد
وابوحنیفه اگرچه تمتع را از جمیع اقسام حج مرجوح دانسته اما قایل بترجیح قران
بر افراد بوده اما صرح به الرازی ایضا لا الافراد علی القران و
التمتع کلیهما پس ناصب عداوت معترف شود بقصور و غفلت
اکابر علمای خودش که باوصف اینقدر تبجح بحسبان انها نفوس
خود را از متشبثین اذیال خلفای راشدین از کلام عمر که بزعم ناصب
مقرون بدلیل و برهان از صریح حدیث و قران بوده غافل و جاهل
بوده اند و یا بخطای عمر خطا قایل شود و قطع نظر ازین ادله که ناصب عداوت
بر ترجیح افراد بر قران و تمتع ذکر کرده محل بحث و نظر است لکن
چون غرض ما درین مقام متعلق بابطال این احتمال نیست تطویل کلام فایده
ندارد **قوله** سابق باتم تفصیل بمعرض بیان آمد که از متعه که عمر ازان نهی
کرده و کلام ما دران نیست فسخ حج مراد نمیتواند شد والا بر امثال این
عمر پوشیده و مخفی نمی بود و انکار ان نمیکرد بقول خود امر
ابی تتبع ام امر رسول الله بلکه مرادش همان متعه بوده که بعد از
عصر خلفا اجماع بر جواز آن شده کما اشار الیه صاحب المسلم قوله لکن
آن فسخ مخصوص بود بهمان زمان اقول مقام تعجب است که بسبب غایت
جمود ذهنی که دارد روایتی را که از مسلم نقل نمی نقلکرده مؤید مطلوب

تعریض اول

حج را فسخ ...

اقول

و حرمت زنا و شرب خمر کمتر از اهتمام در حرمت متعه بوده والا
می بایست که در این احکام زیاده تر تاکید فرموده بیان میکردند که انا
احرم الزنا و شرب الخمر و اوجب الصلواة و الصوم تا
در دلهای رعایای ایشان اثری میکرد اما حیف است که علمای سنیان
این نکته را هم رعایت نکردند و گفتند که معنی احرمهما ابین حرمتهما
و هرگاه مردمان را معلوم که جناب خلافتمآب حاکی محض اند تحریم متعه را
پس فرمود اثر آن چگونه بظهور خواهد پیوست و هذا اخر ما اردنا
ایراده فی هذه الرسالة مع الاستعجال و تشتت البال
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الحمد لله اولا
و اخرا و باطنا و ظاهرا و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
و قد وقع الفراغ عن تحریر هذه الرسالة المتضمنة بیان
اباحة متعة النساء و حجة الاسلام لغلب خلون من ذی الحجة
الحرام سنة اربع و ثلثین بعد الالف و مائتین من الهجرة المقدسة
~~اربع و ثلثین بعد الالف و مائتین~~ النبویة علی الصادع بها
و اله الطاهرین الاف الصلواة و التحیة تاریخ اتمام این رساله که
مشتمل بر دوازده فایده است فواید اثنا عشری است ولله الحمد کما هو اهله

تمت ... تحریر ... تاریخ ... ١٢٣٤ ...

69

125

[illegible]
[illegible]
[illegible]